هفتمین همایش سالیانه بین المللی انجمن ایرانی مطالعات جهان

دانشکده مطالعات جهان

انجمن ایرانی مطالعات جهان

سازمان انرژی اتمی ایران

nuclear watch

ISC

همایش بین المللی

خرد و اقتدار ایرانی

در جنگ دوازده روزه و جنگ رمضان

۴ خرداد ماه ۱۴۰۵

دانشکده مطالعات جهان

دانشگاه تهران

محورهای رویداد

- مقاومت و سرمایه های اجتماعی
- ابعاد حقوقی جنگ دوازده روزه
- تاثیر جنگ دوازده روزه بر ایده مقاومت
- ابعاد بین المللی واکنش به جنگ دوازده روزه

WWW.12DaysWar.conf.ut.ac.ir

12DayWarconf@ut.ac.ir

بسمه تعالی

جدول زمان‌بندی همایش خرد و اقتدار ایرانی

۴ خرداد ۱۴۰۵

دانشگاه تهران

مراسم افتتاحیه Opening Ceremony

نشست اول: محور سیاست و روایت

مدیر نشست: آقای دکتر احسان رسولی‌نژاد

سالن حنانه

۱۰:۱۵ - ۱۲:۰۰

عقلانیت چندلایه ایرانی در جنگ ۱۲ روزه	محمد رضا دهشیری
جنگ دوازده‌روزه و آینده گفتمان و راهبرد مقاومت	حسین میرزائی
ملی‌گرایی فراشیعی؛ تحلیلی بر چیستی مقاومت در اذهان اهل‌سنت ایرانی	منصور عنبرمو
تداوم و گسست در بازنمایی خِرد ایرانی در گفتمان رسانه‌ای فرانسه: مطالعه موردی جنگ دوازده‌روزه	محمد جبرئیلی
بازتاب‌های بین‌المللی جنگ دوازده‌روزه: مطالعه موردی حمایت مردمی مسلمانان بوسنی از ایران	محمدمهدی آخوندی
مقاومت اجتماعی و عقلانیت جمعی در جنگ دوازده روزه : نقش حافظه تاریخی در باز تولید اقتدار	عارف سبحانی

نشست دوم: محور حقوقی

مدیر نشست: آقای دکتر کریمی

سالن ملل

۱۰:۱۵ - ۱۲:۰۰

تقابل دفاع مشروع و اقدام متقابل در حقوق بین‌الملل: مطالعه موردی جنگ دوازده روزه	ابراهیم رضایی راد
خِرَد راهبردی در جنگ دوازده‌روزه: منطق محدودسازی جنگ در برابر گسترش منازعه	شراره عبدالحسین زاده
نقش آژانس بین المللی انرژی اتمی در زمینه سازی حقوقی برای وقوع جنگ ۱۲ روزه	علی کرم پور راضیه نعمت اللهی
بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسراییل و جمهوری اسالمی در مواجه با تهدید: تحلیل علل و نتایج تقابل ایران و اسراییل	شهرزاد اعتمادی
ابعاد حقوقی جنگ دوازده روزه: دفاع مشروع و وفای عهد	صفورا عرفانی
تحول زمین بازی سیاست در ایران پس از جنگ ۱۲ روزه : نقش فناوری و ضرورت بازاندیشی راهبردی	روح اله اسلامی

ISC

nuclear watch

سازمان انرژی اتمی ایران

انجمن ایرانی مطالعات جهان

دانشکده مطالعات جهان

دانشگاه تهران

جدول زمان‌بندی همایش خرد و اقتدار ایرانی

۴ خرداد ۱۴۰۵

نشست سوم: محور رسانه

مدیر نشست: آقای دکتر شعرباف

سالن حنانه

۱۳:۳۰ - ۱۵:۳۰

رویکرد تکاملی به امنیت به مثابه مبنایی برای فهم و تحلیل نحوه بروز و ظهور امر ملی طی جنگ تحمیلی دوازده روزه	عبدالمجید مبلغی
جنگ ۱۲ روزه: کلان روایت های ایران در مقابل اسرائیل	جواد شعرباف
بازتاب جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل در رسانه‌های بین‌المللی: تحلیل گفتمان قدرت و مشروعیت	لیلا وطن خواه کاشی محسن زمانی
کنشگری غیرنظامی و تولید معنا در روایت‌های جنگ ۱۲ روزه	زهرا ایزدبین
تحلیل بازنمایی جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل در رسانه‌های ترکیه و تبیین مواضع سیاسی آنها	فاطمه قرائتی
ترامپ و فضای مجازی، میدان دیگر جنگ: خوانش انتقادی دیپلماسی دیجیتال کاخ سفید در جنگ دوازده روزه	کسری غفوری

نشست چهارم : بخش انگلیسی

مدیر نشست: خانم دکتر کدخدایی

سالن ملل

۱۳:۳۰ - ۱۵:۳۰

Forecasting the Future, Fortifying the Present: The Israeli Military's Adaptive Strategies	Elham Kadkhodaee
Policy and Strategic Lessonsin Crisis Preparedness and Management from the 12-Day Iran and 6-Day Israel Wars	Abouzar Pouradib
The Twelve-Day Iran–Israel War and the Rearticulation of Iranian Nationalism and Resistance	Shojan Parbez
Iran's Economic Resilience in the 12-Day War: Institutional Capacity, Social Cohesion, and Crisis Management	Roohollah Kohanhoosh Nejad
Reflections of the 12 Day Iran-Israel War in Subcontinent Media	Farzan Safari Sabet
The State Discourse of the Islamic Republic in the 12-Day War and the 8-Year War: Continuity, Reproduction, Shifts, and Change	Monir Azizi
Patria Over Power: A Comparative Reflection on National Wisdom in Distinguishing Internal Critique from Defense Against Foreign Invasion in the Iran–Israel 12-Day War and Latin American Parallels	Elaheh Nourigholamizadeh
Germany's Position on Israel's Twelve-Day War against Iran: Revisionism through a Security–Military Lens	Behzad Ahmadi

ISC
nuclear watch
سازمان انرژی اتمی ایران
انجمن ایرانی مطالعات جهان
دانشکده مطالعات جهان

جدول زمان‌بندی همایش خرد و اقتدار ایرانی

۴ خرداد ۱۴۰۵

دانشگاه تهران

نشست پنجم: محور ژئوپلتیک

مدیر نشست: آقای دکتر کرمی — سالن حنانه

۱۵:۴۵ - ۱۷:۳۵

بازآرایی ژئوپلیتیک غرب آسیا در پرتو جنگ دوازده‌روزه: گذار محور مقاومت از ائتلاف واکنشی به شبکه‌ی دفاعی یکپارچه	زهرا نصیری
باز آرایی نظم شبکه ای غرب آسیا در پرتو اقتدار ژئواستراتژیک ایران در جنگ دوازده روزه	پوریا انگشت بافت
بازدارندگی فعال و مداخله محدود: تحلیل ژئوپولیتیکی واکنش بینالمللی به جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل	محمد هادی واعظ مهدوی دکتر بهادر امینیان جزی
جنگ دوازده‌روزه و بازتعریف اقتدار ملی ایران "مطالعه‌ای در چارچوب بازدارندگی نامتقارن"	سید محمد شفیعی

نشست ششم: محور روابط بین الملل

مدیر نشست: آقای دکتر سلطانی‌نژاد — سالن ملل

۱۵:۴۵ - ۱۷:۳۵

تاثیر جنگ دوازده روزه بر هنجارهای عدم اشاعه در نظام بین الملل	رحمت حاجی مینه
راهبردهایی برای نمایش «خرد و اقتدار ایرانی» در طول جنگ دوازده‌روزه: چالش‌ها و فرصت‌ها در بحبوحه تحولات شناختی	پریسا احتشام نیا
دیپلماسی پنهان: نقش پشت‌پرده بریتانیا در جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل	فاطمه کریمیان
بازتعریف اقتدار ایرانی در جنگ دوازده‌روزه: تحلیل تطبیقی عقلانیت راهبردی و الگوهای اقتدار منطقه‌ای در ایران و ترکیه	الهام حیدری حسن صادقیان

میز گرد و اختتامیه: جنگ رمضان

مدیر نشست: خانم دکتر ناهید پوررستمی — سالن حنانه

۱۸ - ۱۹:۳۰

- دکتر سعیدرضا عاملی
- دکتر محمد مرندی
- دکتر فواد ایزدی
- دکتر حسن احمدیان

ISC — nuclear watch — سازمان آرشیو ملی ایران — انجمن ایرانی مطالعات جهان — دانشکده مطالعات جهان

فهرســـــت

مقدمه: خرد و اقتدارایرانی و خلق ارزش‌های تمدنی در مواجهه با پنج زخم عمیق جهانی / سعیدرضا عاملی ۱

- **بخش اول : محور سیاست و روایت** ۳۰

عقلانیت چندلایه ایرانی در جنگ ۱۲ روزه/ محمدرضا دهشیری ۳۱

جنگ دوازده‌روزه و آینده گفتمان و راهبرد مقاومت / حسین میرزائی ۳۲

ملی‌گرایی فرا شیعی؛ تحلیلی بر چیستی مقاومت در اذهان اهل‌سنت ایرانی (مقایسه جنگ با عراق و جنگ ۱۲ روزه) ۳۵

تداوم و گسست در بازنمایی خِرد ایرانی در گفتمان رسانه‌ای فرانسه: مطالعه موردی جنگ دوازده‌روزه/محمدجبرائیلی،محمدرضا دهشیری ۳۶

بازتاب‌های بین‌المللی جنگ دوازده‌روزه: مطالعه موردی حمایت مردمی مسلمانان بوسنی از ایران/محمدمهدی آخوندی ۳۸

مقاومت اجتماعی و عقلانیت جمعی در جنگ دوازده‌روزه: نقش حافظهٔ تاریخی ایرانی در بازتولید اقتدار/ عارف سبحانی ۳۹

- **بخش دوم: محور حقوقی** ۴۱

تقابل دفاع مشروع و اقدام متقابل در حقوق بین‌الملل: مطالعه موردی جنگ دوازده روزه/ ابراهیم رضایی‌راد ۴۲

خِرَد راهبردی در جنگ دوازده‌روزه: منطق محدودسازی جنگ در برابر گسترش منازعه/ شراره عبدالحسین‌زاده ۴۴

نقش آژانس بین المللی انرژی اتمی در زمینه سازی حقوقی برای وقوع جنگ ۱۲ روزه/ علی کرم پور ، راضیه نعمت اللهی ۴۶

بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسراییل و جمهوری اسلامی در مواجه با تهدید: تحلیل علل و نتایج تقابل ایران و اسراییل/ شهرزاد اعتمادی ۴۸

ابعاد حقوقی جنگ دوازده روزه: دفاع مشروع/ ساسان کریمی ، صفورا عرفانی ۵۰

تحول زمین بازی سیاست در ایران پس از جنگ دوازده‌روزه: نقش فناوری و ضرورت بازاندیشی راهبردی/ روح الله اسلامی ۵۲

بخش سوم : محور رسانه ۵۴

رویکرد تکاملی به امنیت به مثابه مبنایی برای فهم و تحلیل نحوه بروز و ظهور امر ملی طی جنگ تحمیلی دوازده روزه/عبدالمجید مبلغی ۵۵

جنگ ۱۲ روزه: کلان روایت های ایران در مقابل اسرائیل/ جواد شعرباف ۵۸

بازتاب جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل در رسانه های بین‌المللی: تحلیل گفتمان قدرت و مشروعیت/ لیلا وطن خواه کاشی و محسن زمانی ۶۰

کنشگری غیرنظامی و تولید معنا در روایت‌های جنگ ۱۲ روزه/ زهرا ایزدبین ۶۳

تحلیل بازنمایی جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل در رسانه‌های ترکیه و تبیین مواضع سیاسی آنها/ فاطمه قرائتی ۶۵

ترامپ و فضای مجازی، میدان دیگر جنگ: خوانش انتقادی دیپلماسی دیجیتال کاخ سفید در جنگ دوازده روزه/ کسری غفوری ۶۷

- **بخش چهارم: انگلیسی** ۶۸

Forecasting the Future, Fortifying the Present: The Israeli Military’s Adaptive Strategies/ Elham Kadkhodaee 69

Policy and Strategic Lessons in Crisis Preparedness and Management from the 12-Day Iran and 6-Day Israel Wars/ Abouzar Pouradib 70

The Twelve-Day Iran–Israel War and the Rearticulation of Iranian Nationalism and Resistance/ Shojan Parbez 71

Iran’s Economic Resilience in the 12-Day War: Institutional Capacity, Social Cohesion, and Crisis Management/ Roohollah Kohanhoosh Nejad 72

Reflections of the 12 Day Iran-Israel War in Subcontinent Media/ Farzan Safari Sabet 74

The State Discourse of the Islamic Republic in the 12-Day War and the 8-Year War: Continuity, Reproduction, Shifts, and Change/ Monir Azizi 75

Patria Over Power: A Comparative Reflection on National Wisdom in Distinguishing Internal Critique from Defense Against Foreign Invasion in the Iran–Israel 12-Day War and Latin American Parallels/Elaheh Nourigholamizadeh 77

Germany’s Position on Israel’s Twelve-Day War against Iran: Revisionism through a Security–Military Lens/ Behzad Ahmadi 79

- **بخش پنجم:محور ژئوپلتیک** ۸۱

بازآرایی ژئوپلیتیک غرب آسیا در پرتو جنگ دوازده‌روزه: گذار محور مقاومت از ائتلاف واکنشی به شبکه‌ی دفاعی یکپارچه/ زهرا نصیری ۸۲

باز آرایی نظم شبکه ای غرب آسیا در پرتو اقتدار ژئواستراتژیک ایران در جنگ دوازده روزه/ پوریا انگشت بافت ۸۴

بازدارندگی فعال و مداخله محدود: تحلیل ژئوپلتیکی واکنش بین المللی به جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل/ محمدهادی واعظ و بهادر امینیان ۸۵

جنگ دوازده‌روزه و بازتعریف اقتدار ملی ایران: مطالعه‌ای در چارچوب بازدارندگی نامتقارن/ سید محمد شفیعی ۸۷

تاثیر جنگ دوازده روزه بر هنجارهای عدم اشاعه در نظام بین الملل/ رحمت حاجی مینه ۹۰

راهبردهایی برای نمایش «خرد و اقتدار ایرانی» در طول جنگ دوازده‌روزه - چالش‌ها و فرصت‌ها در بحبوحه تحولات شناختی/پریسا احتشام نیا ۹۱

دیپلماسی پنهان: نقش پشت پرده بریتانیا در جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل/ فاطمه کریمیان ۹۳

اقتدار ایرانی در جنگ دوازده‌روزه: تحلیل تطبیقی عقلانیت راهبردی و الگوهای اقتدار منطقه‌ای در ایران و ترکیه/ الهام حیدری و حسن صادقیان ۹۵

مقدمه‌ای از دکتر سعیدرضا عاملی ، رئیس انجمن مطالعات‌جهان :

به نام خدا

خرد و اقتدارایرانی و خلق ارزش‌های تمدنی در مواجهه با پنج زخم عمیق جهانی

این نوشتار به روح پرفتوح امام شهید، آیه الله سید علی خامنه‌ای و کودکان میناب تقدیم می‌شود

دکتر سعید رضا عاملی[1]

مقدمه: خردگرایی ایرانی عنصر تاریخی و تمدنی

خرد و اقتدار ایرانی ریشه در تاریخ هزاره‌ای تمدن ایرانی و اسلامی دارد؛ تمدن بزرگی که با دین، علم، برگزیدگی، جهانی بودن و تلاش و مجاهدت دائمی در سطح جهانی شناخته شده است و از برجستگی تمدنی برخوردار بوده و هست؛ تمدنی که در پهنه سرزمینی قرار دارد که دارای یک تاریخ و ریشه طولانی است و می‌توان گفت جزء چند تمدن بزرگ تاریخی جهان محسوب می‌شود. تاریخ داشتن، نشانه‌ای از خرد، استمرار و اقتداری ریشه‌دار است و تاریخ حضور انسان در این سرزمین و در فلات ایران، با یک سابقه هزاره‌ای، موید این حقیقت تاریخی و تمدنی است. درواقع نقش و نگار انسان در این سرزمین سابقه ۵۰۰ هزار ساله دارد و به دوره پارینه‌سنگی قدیم (از حدود ۵۰۰ تا ۲۰۰ هزار سال قبل[2]) بازمی‌گردد که آثاری از این دوره در گیلان، خراسان، سیستان و بلوچستان، کرمانشاه، زنجان، و آذربایجان غربی به ثبت رسیده است. از آن نزدیک‌تر به زمان حاضر، دوره پارینه سنگی میانه است که قدمت آن را به ۲۰۰ هزار تا ۴۰ هزار سال قبل بازمی‌گردانند که گستره جغرافیایی بیشتری را دربر می‌گیرد و سپس دوره پارینه سنگی جدید که به ۴۰ هزار تا ۱۸ هزار سال قبل بر می‌گردد که از ویژگی‌های آن می‌توان به تنوع ادوات سنگی اشاره کرد. پس از آن، دوره فراپارینه سنگی، از ۱۸ هزار تا ۱۲ هزار پیش است که دوره جمع‌آوری و شکارورزی است و آثار زندگی انسانی و جمعی و رویدادهای آئینی در آن مشاهده می‌شود. درنهایت، آثار گذار از دوره فراپارینه سنگی به نوسنگی، از ۱۲ هزار تا ۶ هزار سال قبل، در مناطقی چون ایلام، خوزستان، زاگرس-کرمانشاه و سراب قابل رویت است. پیشینه نقاشی‌ها و تصویرنگاری‌های سرزمین تمدنی ایران به این دوره بازمی‌گردد که به مراتب تاریخی کهن‌تر از غارنویسی‌های فرانسه که آن را از کهن‌ترین‌ها می‌دانند، دارد (گیرشمن، ۱۳۷۱، ۱۳۸۳؛ دورانت، ۱۳۸۷؛ عاملی، ۱۳۹۰؛ وحدتی نسب، ۱۳۹۰).

---

[1] استاد گروه ارتباطات و مطالعات جهانی دانشگاه تهران و رئیس انجمن ایرانی مطالعات جهان

[2] طبق برخی منابع، تاریخ این دوره از ۲/۶ میلیون الی ۲۵۰ هزار سال قبل است (وحدتی نسب، ۱۳۹۰)

آغاز دوره امپراتوری‌های بزرگ ایران زمین به دوره مادهای آریائی باز می‌گردد که از آن مسیر می‌توان خط حضور ادوار تمدنی ایران باستان را دنبال کرد. در این خط سیر، وجود آثار تمدنی همچون تپه سیلک در نزدیکی کاشان به ۸۰۰۰ سال پیش برمی‌گردد (گیرشمن، ۱۳۸۳؛ ملک شهمیرزادی، ۱۳۸۴)؛ نخستین شهر بعنوان یک مرکز سیاسی متمرکز، شکل گرفته و دارای قوام و آثار تمدنی و مدنیت انسانی به شهر شوش بر می‌گردد که قدمتی حدود ۶۲۰۰ سال دارد؛ جایگاه تمدنی که شکل حکمرانی بزرگ با قلمرو جغرافیایی گسترده داشته، به تمدن ایلام (عیلام) بازمی‌گردد که قدمتی نزدیک به ۵۸۰۰ سال دارد (پیرنیا، ۱۳۹۹؛ مجیدی، ۱۴۰۰)؛ نخستین امپراتوری ایرانی در دوره ایران باستان با مرکزیت هگمتانه در همدان، حدود ۲۷۰۰ سال قبل در دوره مادها شکل گرفته (گیرشمن، ۱۳۷۱؛ دیاکونوف، ۱۳۸۵؛ آیکن، ۱۳۸۸)؛ هخامنشیان در حدود ۲۵۰۰ سال قبل، بزرگترین امپراتوری تاریخ ایران را با خصیصه‌های والا، هم به لحاظ نظام حکمرانی و هم به جهت رعایت عدالت و حقوق انسان‌ها که اولین منشور حقوق بشر را به نام خود ثبت کرد و هم به جهت پیشرفت و آبادانی و نمادی از بزرگی و عظمت و خرد و اقتدار ایرانی به نمایش گذاشتند (گیرشمن، ۱۳۷۱؛ عاملی، ۱۳۹۰)؛. اشکانیان که پس از سلوکیان روی کار آمدند، خالق پیروزی‌های بزرگ در نبرد با رومی‌ها بودند؛ و درنهایت، دوره ساسانیان در ۱۸۰۰ سال پیش، منجر به ظهورآئین زرتشت و خلق آثار تمدنی بزرگ مثل ساخت طاق کسری (ایوان مدائن) و منتهی به ظهور اسلام در ایران و خالق عظمت‌های بزرگی در تاریخ ایران شد. پذیرش اسلام در ایران نقطه عطف مهم تاریخی است که به نوعی منعکس کننده "خرد ایرانی" در پذیرش امر تمدنی جدید و تعامل با تعالیم والا و بالای الهی است. ثبت اولین دانشگاه جهان به نام ایران، یعنی دانشگاه جندی شاپور در زمان پادشاهی شاپور یکم در بیش از ۱۷۵۰ سال پیش، نمونه برجسته دیگری از خرد و اقتدار ایرانی در پهنه گذشته تاریخی ایران است (ساکتی، ۲۰۱۹).

در ادامه این خط سیر، ورود اسلام به ایران در حدود ۱۴۰۰ سال پیش، مسیر تمدنی کشور را به مرور وارد دوره جدیدی کرد که مهمترین رکن آن گسترش اسلام در سرزمین بزرگ ایران بود. محمد محسن ملایری (۱۳۷۹) در اثر ارزشمند پنج جلدی خود تحت عنوان *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی* تأکید می‌کند که امری که موجب تسهیل انتقال از دوره ساسانیان به دوره اسلامی می‌شود، «یکی روح معرفت‌دوستی و دانش‌طلبی است که در آن زمان در جامعه اسلامی حکمفرما بوده است و مسلمانان را به کسب معرفت از هر جا که در آن معرفتی می‌یافته‌اند، وا داشت و دیگری، روح تسامح و سعه صدری است که در آن

زمان و در مولفات علمای اسلامی به چشم می‌خورد» (محمدی ملایری، ۱۳۷۹، جلد ۱: ۱۲۹-۱۲۸).

در این دوره، پس از ورود اسلام به ایران، این سرزمین تجربه دوره حکومت طاهریان، صفاریان، سامانیان، آل بویه، غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان را طی یک دوره چهارصدساله پشت سر گذاشت، سپس حمله مغول و دوره پر فراز و نشیب ایلخانیان را دید (۶۱۰ تا ۷۳۲ ه. ش.) که منجر به پذیرش تدریجی اسلام توسط ایلخانانی چون غازان خان شد؛ به دنبال آن، در دوره تیموریان (۷۴۹ تا ۸۸۶ ه. ش.) شاهد شکوفائی هنر، معماری و شهرسازی و ادبیات فارسی بود؛ با روی کار آمدن شاه اسماعیل اول در دوره صفویه (۸۸۰تا ۱۱۱۵ ه. ش.)، دین رسمی این سرزمین به شیعه اثنی عشری تغییر یافت و سپس بر تخت نشستن شاه عباس بزرگ (۹۹۶ تا ۱۰۳۸ ه. ش.) دستاوردهای تمدنی بزرگی را برای ایران خلق کرد؛ در ادامه، شاهد سرزمین‌گشایی‌ها و بازپس-گیری‌های نادرشاه افشار که منجر به فتح هندوستان شد و همچنین روی کار آمدن زندیان و قاجاریان (۱۱۶۸ تا ۱۳۰۴ه. ش.) و درنهایت، ظهور نظام پهلوی و پادشاهی رضاشاه از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی و سپس محمد رضا پهلوی تا سال ۱۳۵۷ بود که منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد (عاملی، ۱۳۹۰).

با ظهور انقلاب اسلامی ایران و شکل‌گیری جمهوری اسلامی ایران در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ با رأی ۹۹ درصدی مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی، پایه شکل‌گیری نظام مردم-سالاری در ایران جدید گذاشته شد. اگرچه با رکود سیاسی دوره قاجار، زمینه جمهوری-خواهی در نهضت مشروطه آغاز شد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۸)، اما تبدیل شدن آن به یک نظام جمهوری فراگیر به دور از استبداد و اختناق با جمهوری اسلامی ایران آغاز شد. نزدیک به ده سال رهبری امام خمینی (ره) و سی و هفت سال رهبری امام شهید، آیه الله العظمی سید علی خامنه‌ای، خردورزی ایرانی از شکل جهان‌نگری و سرمایه‌گذاری برای احیاء قدرت تمدنی جهانی ایران عزیز شکل گرفت. در این دوره، به‌طور حتم، وزن و اقتدار منطقه‌ای ایران و ایران بعنوان یک قدرت جهانی در مقابل نظامات سلطه با محوریت بیان امام (ره) و آیه الله العظمی سید علی خامنه‌ای، ظهور جدید پیدا کرد. در واقع خردگرایی ایرانی با اقتدارگرایی همراه شد و شالوده حکمرانی آن مبتنی بر جمهوریت و اسلامیت بود که صحنه مبارزه سخت و پرهزینه‌ای را شکل داد. از همان اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، جنگ‌ها و توطئه‌های مرزی آغاز شد و در ظرفی بزرگ‌تر جنگ تحمیلی علیه ملت شریف ایران توسط عراق و با حمایت دولت‌های سلطه‌گر شرق و غرب جهان در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد و ۸ سال طول کشید.

امام خمینی از خرداد ۱۳۴۲ مبارزات خود را علیه نظام شاهنشاهی آشکار کرد و این مبارزه را تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داد و کانون توجهات ملی، منطقه‌ای و جهانی شد. امام خمینی (ره) و رهبر شهید، بعنوان شخصیت اول کشور و مسئول هدایت و راهبری نظام جمهوری اسلامی ایران، همواره تلاش گسترده‌ای ناظر بر تقویت بنیه انقلاب اسلامی و تأمین اقتدار ملی و جهانی جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر رأی و قدرت مردم را به کار بردند. امام خمینی (ره) یک شخصیت الهی بود که تکیه اصلی و محوری او به خدای متعال بود و در عرصه اجتماعی بر قدرت مردم تأکید داشت، لذا هرگز نه اقدامی در جهت تشکیل حزب سیاسی کرد و نه از حزب سیاسی خاصی دفاع کرد، بلکه قدرت مردم را در قالب نظامات مردم‌سالاری تقویت کرد و از آغاز تا شکل-گیری، مبنا را رأی مردم قرار داد (حداد عادل، ۱۳۸۸: ۳۶۸). از سوی دیگر، شکل‌گیری جبهه مقاومت در کانون تلاش‌ها و تدابیر و خرد امام و رهبری شهید بود. بر این مبنا و با این مقدمه، سه وجه از خرد و اقتدار رهبر شهید برجسته می‌شود و سپس نگاهی خواهیم داشت به ظلم‌های گسترده نظام سلطه در جهان تا در پرتو آن، هم ماهیت نظام استکباری و پیامدهای آن و هم چرائی تأکید امام (ره) و رهبرشهید بر تقویت فرهنگ مقاومت و مبارزه در مقابل نظام استکباری، برجسته شود.

۱) **پایه‌گذاری استقلال ایران بعنوان محور همه ارزش‌ها و قرار گرفتن در تراز قدرت جهانی:** ایشان دغدغه استقلال‌گرایی را در همه اقشار و همه گروه‌های سنی داشت. خصوصاً نسبت به دانش‌آموزان و نظام تعلیم و تربیت بسیار حساس بود. در دیدار با معلمان و فرهنگیان فرمودند: «ما اوّل چیزی که لازم است برای دانش‌آموز خودمان در نظر بگیریم، این است که در او هویّت مستقلّ ملّی و دینی به وجود بیاوریم؛ این اوّلین چیز؛ هویّت مستقل و با عزّت. جوانمان را جوری بار بیاوریم که دنبال سیاست مستقل باشد، دنبال اقتصاد مستقل باشد، دنبال فرهنگ مستقل باشد؛ وابستگی، رُکون به دیگران، اعتماد به دیگران و تکیه به دیگران در وجود او به‌عنوان یک روحیه رشد نکند. ما از این جهت دچار آسیبیم؛ حریف کیست؟ نظام سلطه بین‌المللی. حالا بعضی‌ها ممکن است تعجّب کنند که [مگر] آموزش‌وپرورش ما با نظام سلطه بین‌المللی مواجه است؛ بله. نظام سلطه بین‌المللی که امروز مظهرش حکومت آمریکاست، سرمایه‌دارهای بزرگ صهیونیست‌اند و بعضی از دولت‌های مستکبر دیگر؛ اینها نمایندگان و نمادهای نظام سلطه بین‌المللی هستند» (بیانات در دیدار فرهنگیان و معلمان، ۱۳۹۵/۲/۱۲).

۲) **شکل دادن به فرهنگ مقاومت و مقابله با نظام سلطه جهانی:** رهبر و امام شهید با صراحت تمام تأکید می‌کردند که: «مقاومت در مقابل سلطه استکبار، یکی از اهداف انقلاب است. طبیعت استکبار سلطه است، دنبال سلطه است، دنبال فراگیر کردن سلطه است؛ هر ملّتی و هر نظامی که مقاومت نکند، اسیر خواهد شد و در کمند آنها خواهد افتاد» (بیانات در دیدار با رئیس و اعضا مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۵/۳/۶)

۳) **تمرکز بر اسلام با محوریت توحید:** هم امام رحمه الله علیه و هم رهبر شهید همواره بر اسلام بعنوان یک برنامه عملی هم در حکمرانی و هم در زندگی فردی و اجتماعی بعنوان مهمترین الگو تأکید داشتند. روح اسلام بر خدا باوری و توحید استوار است. طبیعتاً توحید مبتنی بر یک نفی و اثبات است. نفی طاغوت و نظام سلطه و جذب فرامین و اراده الهی در همه ابعاد زندگی است. ایشان در یکی از بیانات مهم ملی می‌فرمایند: «در بعثتِ همه پیامبران اهدافی وجود داشته است -اهداف الهی- که طبعاً هدف خود پیغمبر هم، به تبع تبعیّت از پروردگار، همان هدف خواهد بود. پس بعثت‌ها هدف‌های بزرگی دارند که رأس همه این هدف‌ها عبارت است از توحید؛ توحید، هدف بزرگ بعثت است: وَ لَقَد بَعَثنا فی کُلِّ اُمَّةٍ رَسولًا اَنِ اعبُدُوا اللهَ وَ اجتَنِبُوا الطّاغوت؛ (۱) توحید خالص، توحید محض؛ که این آیه شریفه در سوره نحل است. در سوره اعراف و همچنین در سوره هود [هم] از زبان چندین پیغمبر بزرگ مثل نوح، مثل هود، مثل صالح و دیگران این جور گفته می‌شود که «یقَومِ اعبُدُوا اللهَ ما لَکُم مِن اِله غَیرُه».(۲) این توحید، اوّلین هدف بعثت پیامبران است. البتّه می‌دانید که توحید هم فقط به معنای این نیست که انسان در ذهن خود عقیده پیدا کند که خدا یکی است و دو تا نیست؛ خب بله این هم هست لکن توحید به یک معنای مهمی‌ّاست که به معنای حاکمیّت الهی است؛ توحید به معنای حاکمیّت مطلق پروردگار بر عالم تشریع و عالم تکوین -هر دو- است که بایستی امر الهی نافذ دانسته بشود؛ هم در عالم تکوین -در همه حوادث وجود، «لا حول و لا قوّة الّا بالله»- و هم در عالم تشریع، همه این حوادث و همه حالات ناشی از قدرت واحد پروردگار است. خب این، هدف اصلی است» (بیانات از طریق رسانه ملی با عموم مردم شریف ایران، ۱۳۹۹/۱۲/۲۱).

خرد رهبری شهید ریشه در خرد و حکمت ایرانی داشت که از خصلت استقلال‌گرایی، شکل‌گیری فرهنگ مقاومت و مقابله با نظام سلطه جهانی، توجه به مرکزیت اسلام و

فرامین الهی، عدالت‌گرایی و تمرکز بر عقلانیت انقلابی و جهانی برخوردار بود. رهبری شهید با دقت و فراست فکری دائما نیرنگ‌های نظام غیرالهی، ظالمانه و زورگویانه با محوریت آمریکا و نظام صهیونیزم را برجسته‌سازی می‌کرد و تلاش گسترده‌ای داشت تا این آگاهی ملی، منطقه‌ای و جهانی نسبت به جهان سلطه شکل بگیرد.

شناخت نظام سلطه و استکباری جهان امروز در قالب پنج عرصه رنج عمیق و ظلم و سلطه یعنی ۱) ظلم فراگیر به مردم جهان به‌مثابه زخم گسترده و هنجاری شده، ۲) زخم بی‌توجهی به جان انسان‌ها وکشتارهای جمعی طی دو قرن گذشته، ۳) رنج تحمل خستگی ناشی از زورگویی‌های نظام استکبار جهانی، ۴) رنج ناشی از بحران هویت و ناآرامی دور شدن از خدا و ۵) رنج ناشی از بحران عدالت در جهان مورد مداقه قرار می‌گیرد. در جمع‌بندی آن بر خردگرایی ایرانی در پیوند با خرد توحیدی بعنوان عنصر والای تمدنی که امروز فقدان آن حکایت از یک درد و رنج بزرگ می‌کند، مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱) ظلم فراگیر به مردم جهان به‌مثابه زخم گسترده فراگیری فقر هنجاری شده

در نظام سلطه حاکم بر جهان امروز، «ظلم» یک استثنا یا انحراف از هنجارهای انسانی نیست، بلکه خود به ساختاری فراگیر و سازمان‌یافته تبدیل شده و تمامی ابعاد زندگی میلیاردها انسان را دربرگرفته است. داده‌های بین‌المللی و پژوهش‌های علمی، تصویری روشن از این حقیقت ترسیم می‌کنند.

فقر فراگیر و توزیع نابرابر ثروت

نظام اقتصادی ـ سیاسی استکباری، با ادعای تأمین عدالت و کرامت انسانی، دائماً در حال تعمیق نابرابری، فقر تحمیلی و سرکوب نظام‌مند است. نخستین و آشکارترین وجه این ستم ساختاری، نابرابری فاحش در توزیع درآمد و ثروت در سطح جهانی است. «شاخص جینی» که نابرابری درآمدی را اندازه‌گیری می‌کند، نشان می‌دهد کشورهایی مانند آفریقای جنوبی با ضریب جینی ۶۳، نامیبیا با ۵۹/۱ و بوتسوانا با ۵۳/۳ در زمره نابرابرترین جوامع تاریخ بشری قرار دارند. اما این ارقام تنها بخش کوچکی از واقعیت را نشان می‌دهند، زیرا زمانی که تمام مردم جهان به عنوان یک کل به هم پیوسته در نظر گرفته شوند، شاخص جینی جهانی به رقم شگفت‌انگیز ۶۲ می‌رسد (بانک جهانی، ۲۰۲۳) که به‌وضوح نشان می‌دهد نظام اقتصادی جهانی به گونه‌ای طراحی شده است که ثروت و فرصت را در قطب‌های خاصی متمرکز کند و اکثریت جمعیت جهان را از حداقل استانداردهای زندگی محروم سازد. گزارش نابرابری جهانی ۲۰۲۲ که توسط

آزمایشگاه نابرابری جهانی منتشر شده است، جزئیات هولناک‌تری از این تمرکز ثروت ارائه می‌دهد. «تنها ۱۰ درصد ثروتمندترین جمعیت جهان، ۵۲ درصد از درآمد جهانی را در اختیار دارند، در حالی که متقابلاً نصف فقیر جمعیت جهان تنها ۸ درصد از درآمد جهانی را دریافت می‌کنند» (چنسل[1] و دیگران، ۲۰۲۲: ۱۰) این شکاف در حوزه «ثروت خالص» حتی افراطی‌تر است و با لحاظ این شاخص، «۱۰ درصد ثروتمند جهان مالک ۷۶ درصد از کل ثروت جهانی هستند، در حالی که نصف فقیر جمعیت تنها ۲ درصد از ثروت جهان را در اختیار دارند (چنسل و دیگران، ۲۰۲۲: ۱۵). به عنوان نمونه ای بارز، در هند که به عنوان یکی از سریع‌ترین اقتصادهای در حال رشد معرفی می‌شود، نیمه پایین جمعیت تنها ۱۳ درصد از درآمد ملی را کسب می‌کنند، در حالی که ۱۰ درصد ثروتمند ۵۷ درصد و ۱ درصد فوق ثروتمند ۲۲ درصد از درآمد ملی را تصاحب کرده‌اند (چنسل و دیگران، ۲۰۲۲: ۴۸).

در کنار نابرابری، فقر تحمیلی و گرسنگی مزمن، دومین رکن از ارکان ظلم فراگیر جهانی را تشکیل می‌دهد. همچنان نزدیک به ۷۰۰ میلیون نفر در فقر شدید با کمتر از ۲/۱۵ دلار در روز زندگی می‌کنند (بانک جهانی، ۲۰۲۲)، اما این رقم تنها نوک کوه یخ است، زیرا گزارش توسعه انسانی سازمان ملل بر مفهوم محرومیت چندبعدی تأکید دارد که ابعاد سلامت، آموزش و استانداردهای زندگی را شامل می‌شود و بر این اساس، بیش از ۱/۳ میلیارد نفر در سراسر جهان در فقر چندبعدی به سر می‌برند (برنامه توسعه سازمان ملل متحد، ۲۰۲۲). شرم آورتر آنکه سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد گزارش می‌دهد که در سال ۲۰۲۲، بین ۶۹۱ تا ۷۸۳ میلیون نفر در جهان با گرسنگی مزمن مواجه بوده‌اند (فائو و دیگران، ۲۰۲۳)، درحالی که نظام سرمایه‌داری سالانه میلیاردها تن مواد غذایی را از بین می‌برد تا قیمت‌ها را کنترل کند و سود انحصاری خود را حفظ نماید.

۱۳۸ میلیون درگیر کودک کار در جهان

فاجعه‌بارترین وجه این ظلم اقتصادی، پدیده شوم کار کودکان است. جدیدترین گزارش مشترک سازمان بین‌المللی کار و یونیسف که در سال ۲۰۲۴ منتشر شده است، نشان می‌دهد نزدیک به ۱۳۸ میلیون کودک در سراسر جهان درگیر کار کودکان هستند و از این تعداد، حدود ۵۴ میلیون کودک در مشاغل خطرناک کار می‌کنند که سلامت جسمی و روانی آنان را به طور جدی تهدید می‌کند (سازمان بین‌المللی کار و یونیسف، ۲۰۲۴). توزیع جغرافیایی این فاجعه به شدت نابرابر است. آفریقای زیر صحرا با ۸۶/۶

[1] Chancel

میلیون کودک کار، میزبان نزدیک به دو سوم کل کودکان کار جهان است (سازمان بین‌المللی کار و یونیسف، ۲۰۲۴) و ۷۰ درصد از این کار کودکان در بخش کشاورزی صورت می‌گیرد که ریشه در فقر ساختاری، فقدان حمایت‌های اجتماعی و ناامنی غذایی دارد (سازمان بین‌المللی کار، ۲۰۲۴).

اما شاید مستندترین و عریان‌ترین نمونه ظلم اقتصادی ساختاری، سیاست‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول در کشورهای بدهکار باشد. مرور نظام‌مند اخیری که در پایگاه آرشیو[1] منتشر شده و ۵۳ مطالعه علمی معتبر را با روش‌شناسی دقیق بررسی کرده است، به این نتیجه قطعی رسیده که اکثریت قریب به اتفاق مطالعات با کیفیت بالا و ریسک سوگیری پایین، مستند می‌کنند که «برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول باعث افزایش نابرابری درآمدی، کاهش مخارج سلامت و آموزش، وخامت شاخص‌های سلامت به ویژه سل و مرگ و میر کودکان و گسترش اقتصاد غیررسمی می‌شوند» (فرناندز سالگوئرو[2]، ۲۰۲۵: ۱۲). این پژوهش با به کارگیری روش‌شناسی متغیرهای ابزاری که معتبرترین روش برای تشخیص رابطه علی در علوم اجتماعی است، نشان می‌دهد برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول به طور مستقیم به فقیرترین اقشار جامعه آسیب می‌زند و نابرابری را تشدید می‌کند؛ یافته‌هایی که نتیجه مطالعه دیگری در یک دهه قبل از آن را تأیید می‌کند (لانگ[3]، ۲۰۱۶).

به طور مشخص، استابز[4] و همکاران (۲۰۲۱، به‌نقل از فرناندز سالگوئرو، ۲۰۲۵: ۹) نشان دادند که «شرطی‌های ریاضت اقتصادی اعمال شده توسط صندوق بین‌المللی پول، با تمرکز بیشتر درآمد در ۱۰ درصد ثروتمند جامعه، نابرابری را تشدید می‌کند». همچنین، تخمین زده شده است که «برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول باعث افزایش آماری معنی‌داری در مرگ قابل انتساب کودکان زیر پنج سال می‌شود» (فرناندز سالگوئرو، ۲۰۲۵: ۱۱). کنتیکلنیس[5] و استابز (۲۰۲۳، به‌نقل از فرناندز سالگوئرو، ۲۰۲۵: ۱۰) مستند کردند که «هر شرط ساختاری اضافی که صندوق بین‌المللی پول بر کشورهای بدهکار تحمیل می‌کند، بودجه دولتی در آموزش را کاهش می‌دهد» و «سقف‌های دستمزدی که این نهاد تعیین می‌کند، مستقیماً توانایی دولت‌ها در استخدام پزشک، پرستار و معلم را محدود می‌سازد».

[1] arXiv
[2] Fernández Salguero
[3] Lang
[4] Stubbs
[5] Kentikelenis

داده‌های ارائه شده در فوق به عنوان بخش کوچکی از واقعیت، نشان می‌دهد ظلم در نظام کنونی جهان، پدیده‌ای تصادفی یا ناشی از سوءمدیریت‌های محلی نیست، بلکه ساختاری نظام‌مند و جهانی دارد که از منبع نظام سلطه و استکبار جهانی که ارزش‌های انسانی را فدای منافع اقلیت حاکم می‌کند، تغذیه می‌شود. نابرابری فاحش ثروت، فقر تحمیلی از طریق سیاست‌های ریاضتی، استثمار کودکان در زنجیره‌های تأمین جهانی و تحمیل گرسنگی بر میلیون‌ها انسان، همگی جلوه‌های این حقیقت واحد هستند که تمدن غربی و سرمایه‌داریِ حاکم، ذاتاً با عدالت در تضاد است و برای بقای خود نیازمند بازتولید مستمر ظلم و نابرابری می‌باشد.

۲) زخم بی‌توجهی به جان انسان‌ها وکشتارهای جمعی طی دو قرن گذشته

ریاکاری تمدن غرب که جهان مدرن، دوران صلح و آرامش را جایگزین خشونت‌های پیشامدرن کرده است، در برابر داده‌های تاریخی و آماری روشن می‌شود. واقعیت این است که دو قرن اخیر، خونین‌ترین دوره تاریخ بشری بوده و نظام سلطه و استکبار با جنگ‌های جهانی، نسل‌کشی‌های سازمان‌یافته و مداخلات نظامی گسترده، میراثی از مرگ، آوارگی و ناامنی برای میلیون‌ها انسان به جای گذاشته است.

- بر اساس داده‌های پروژه مارس[1] در پایگاه جهان ما در داده‌ها[2]، از سال ۱۸۰۰ تا ۲۰۱۱ میلادی، جنگ‌های متعارف بین دولت‌ها جان ده‌ها میلیون انسان را گرفته است و جنگ جهانی دوم با حدود ۷۵ میلیون نفر کشته و بالغ بر ۳ درصد جمعیت جهان در آن دوره که فقط ۲۱ میلیون آن نظامی بودند، مرگبارترین جنگ تاریخ بشری محسوب می‌شود. این آمار برای جنگ جهانی اول نیز به ترتیب ۲۲ میلیون نفر و ۱۱ میلیون نفر بوده است. (لیل[3]، ۲۰۲۰، به‌نقل از جهان ما در داده‌ها، ۲۰۲۴). به عبارت دیگر، در فقط دو جنگ جهانی طی مجموعاً ۱۰ سال، ۹۷ میلیون نفر خواه بر اثر حملات مستقیم یا فراگیری قحطی، بیماری یا آوارگی جان سپردند.
- پژوهش‌دیگری در پایگاه داده نبرد[4] نشان می‌دهد که از سال ۱۹۴۶ تا ۲۰۰۲، ده‌ها میلیون نفر دیگر نیز در درگیری‌های مسلحانه میان‌دولتی و غیردولتی جان خود را از دست داده‌اند (لسینا و گلدیچ[5]، ۲۰۰۵).

[1] Project Mars
[2] Our World in Data
[3] Lyall & Gleditsch
[4] Battle Deaths Dataset
[5] Lacina & Gleditsch

- اما تاریک‌ترین وجه خشونت مدرن، پدیده شوم «نسل‌کشی» است که در قرن بیستم به ابعادی بی‌سابقه رسید. جدول مستند نسل‌کشی‌های قرن بیستم، فهرست هولناکی از این فجایع را ارائه می‌دهد (شبکه آموزشی یوتا[1]، بی.تا):

۱) نسل‌کشی ارامنه در امپراتوری عثمانی (۱۹۱۵-۱۹۲۲) با تخمینی بین ۸۰۰ هزار تا ۱/۵ میلیون کشته که ۷۵ درصد از جمعیت ارامنه ترکیه را شامل می‌شد؛
۲) هولوکاست در اروپای تحت کنترل نازی‌ها (۱۹۳۳-۱۹۴۵) با تخمینی بین ۴/۹ تا ۶/۲ میلیون کشته که ۷۸ درصد از یهودیان اروپای تحت اشغال نازی‌ها را نابود کرد؛
۳) نسل‌کشی کامبوج توسط خمرهای سرخ (۱۹۷۵-۱۹۷۹) با تخمینی بین ۱/۷ تا ۳ میلیون کشته که ۲۱ تا ۳۳ درصد از کل جمعیت کامبوج را تشکیل می‌داد؛
۴) نسل‌کشی رواندا (۱۹۹۴) با تخمینی بین ۵۰۰ هزار تا یک میلیون کشته که ۷۰ درصد از جمعیت توتسی‌های این کشور را از بین برد؛
۵) نسل‌کشی بوسنی (۱۹۹۲-۱۹۹۵) با تخمینی بین ۹۳۷۳ تا ۲۵۶۰۹ کشته (ان.آی.ایچ[2]، ۲۰۱۹)؛
۶) نسل‌کشی هررو و ناماکوآ در آفریقای جنوب غربی تحت استعمار آلمان (۱۹۰۴-۱۹۰۸) با ۳۴ تا ۱۱۰ هزار کشته
۷) قتل‌عام بنگالی‌ها در پاکستان شرقی (۱۹۷۱) با ۱ تا ۳ میلیون کشته؛
۸) نسل‌کشی مسلمانان بوسنی توسط صرب‌ها و کروات‌ها (۱۹۹۲-۱۹۹۵).

مجموع این آمارها نشان می‌دهد که تمدن به اصطلاح مدرن غربی، فناوری‌های کشتار جمعی را به اوج خود رساند.

در کنار این فجایع تاریخی، جنگ‌های نیابتی و مداخلات نظامی قدرت‌های استکباری در قرن بیست و یکم نیز ادامه‌دهنده همین الگوی خشونت‌آمیز بوده است. پروژه «هزینه‌های جنگ[3]» در دانشگاه براون که مستندترین پژوهش در این زمینه است، گزارش می‌دهد که جنگ‌های آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در عراق، افغانستان، یمن، سوریه و پاکستان، تا می ۲۰۲۳ منجر به مرگ خشونت‌بار مستقیم ۴۳۲ هزار و ۹۳ نفر از غیرنظامیان شده است. اما فاجعه بسیار بزرگ‌تر از این رقم است. تخمین زده می‌شود که ۳/۶ تا ۳/۸ میلیون نفر به طور غیرمستقیم در این مناطق جنگی جان خود را از دست داده‌اند که مجموع تلفات را به دست کم ۴/۵ تا ۴/۷ میلیون نفر می‌رساند و

[1] Utah Education Network
[2] US National Institutes of Health (NIH)
[3] Costs of War

بیش از ۷/۶ میلیون کودک زیر پنج سال در این مناطق از سوءتغذیه حاد رنج می‌برند (موسسه واتسن[1]، ۲۰۲۳). این مرگ‌ها عمدتاً ناشی از تخریب زیرساخت‌های بهداشتی، گرسنگی، و بیماری‌های ناشی از جنگ بوده است. آژانس پناهندگان سازمان ملل[2] (۲۰۲۴) نیز گزارش می‌دهد که تا پایان سال ۲۰۲۳، بیش از ۱۰۰ میلیون انسان در سراسر جهان به اجبار آواره شده‌اند که بخش عظیمی از آنان قربانی جنگ‌های نیابتی و مداخلات نظامی قدرت‌های بزرگ بوده‌اند.

علاوه بر اینها، مری کالدر[3] (۲۰۱۲) در کتاب تأثیرگذار خود با عنوان *جنگ‌های نو و کهن: خشونت سازمان‌یافته در عصر جهانی شدن*[4]، استدلال می‌کند که در بستر جهانی شدن، نوع جدیدی از خشونت سازمان‌یافته ظهور کرده است که ترکیبی از جنگ، جرایم سازمان‌یافته و نقض گسترده حقوق بشر است. به گفته کالدو، در این جنگ‌های نو که بیشتر در کشورهای جنوب جهانی رخ می‌دهد، بازیگران هم محلی و هم جهانی هستند و تاکتیک‌های ترور و بی‌ثبات‌سازی، جانشین نبردهای کلاسیک میان نیروهای نظامی منظم شده است. تحلیل وی نشان می‌دهد نظام سلطه و استکبار، عاملی فعال در تولید و بازتولید جنگ‌های نیابتی و خشونت سازمان‌یافته است.

اما دروغ بزرگ تمدن غربی، ادعای صلح‌طلبی و حکمرانی مبتنی بر قواعد است. شاخص جهانی صلح[5] که توسط مؤسسه اقتصاد و صلح[6] منتشر می‌شود، به‌وضوح این ادعا را نقض می‌کند. بر اساس آخرین گزارش این شاخص در سال ۲۰۲۵، رژیم آمریکا که مدعی رهبری جهان به اصطلاح آزاد و صلح‌طلب است، در رتبه ۱۲۸ از ۱۶۳ کشور قرار دارد که حتی از کنیا (رتبه ۱۲۷) نیز وخیم‌تر، در کنار لیبی (۱۳۱) و بوروندی (۱۳۶) قرار می‌گیرد. بریتانیا نیز که از دیگر مدعیان بزرگ صلح است، در رتبه ۳۰ قرار دارد و فرانسه به دلیل ناآرامی‌های داخلی، رتبه ۷۴ را به خود اختصاص داده است. نکته تکان‌دهنده این است که ۳۷ کشور آفریقایی که معمولاً به عنوان مناطق ناامن و بحران‌زده معرفی می‌شوند، رتبه‌های بهتری از آمریکا دارند (به‌نقل از ملت آفریقا[7]، ۲۰۲۵).

در تناقضی آشکار با این ادعاهای صلح‌آمیز، مؤسسه تحقیقات صلح استکهلم گزارش می‌دهد که هزینه‌های نظامی جهان در سال ۲۰۲۵ به رقم بی‌سابقه ۲/۸۸۷ تریلیون دلار

[1] Watson Institute
[2] UNHCR
[3] Mary Kaldor
[4] New and Old Wars: Organized Violence in a Global Era
[5] Global Peace Index
[6] IEP
[7] Nation Africa

رسیده است که یازدهمین سال متوالی رشد را نشان می‌دهد و پنج کشور اول هزینهٔ نظامی یعنی رژیم آمریکا، چین، روسیه، آلمان و هند، ۵۸ درصد از کل این هزینه‌ها (معادل ۱/۶۸۶ تریلیون دلار) را به خود اختصاص داده‌اند (۲۰۲۶، به‌نقل از نیو ایندین اکسپرس[1]، ۲۰۲۶).

به شهادت رساندن رهبر محبوب جمهوری اسلامی ایران، امام شهید، آیه‌الله العظمی خامنه‌ای به همراه دختر، داماد، عروس و نوه عزیز و همچنین به شهادت رساندن جمع زیاد کودکان مدرسه شجره طیبه در میناب و فرماندهان وفادار به ملت شریف ایران و جمعی بزرگی از مردم شریف ایران، نمونه دیگری از فاجعه‌های بزرگ انسانی در قالب کشتار جمعی است که در جنگ رمضان و همچنین جنگ ۱۲ روزه توسط آمریکای جنایکار و اسرائیل غاصب صورت گرفت.

این ارقام نشان می‌دهند که نظام سلطه، به جای حرکت به سوی صلح، هر روز بیشتر به سمت نظامی‌سازی و تهییج برای جنگ پیش می‌رود. داده‌های تاریخی و آماری ارائه شده در این بخش، به روشنی نشان می‌دهد که ادعای صلح غربی فریبنده‌ترین دروغ هژمونی سلطه است. حقیقت آن است که دو قرن اخیر، دوره کشتارهای جمعی، نسل‌کشی‌های سازمان‌یافته و جنگ‌های نیابتی بوده است.

جهان تشنه تمدنی است که در آن صلح مبتنی بر عدالت، کرامت انسانی و استکبارستیزی معنا شود. تمدن نوین اسلامی، با نفی هرگونه سلطه‌جویی و جنگ‌افروزی، آموزه‌های قرآنی همچون «وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (انفال، ۶۱) را سرلوحه دیپلماسی خود قرار می‌دهد و صلح عادلانه‌ای را نوید می‌دهد که در آن، خون بی‌گناهان هرگز ریخته نمی‌شود و قدرت‌های زورگو حق تحمیل اراده خود بر ملت‌های ضعیف را ندارند.

۳) رنج تحمل خستگی ناشی از زورگویی‌های نظام استکبار جهانی

نظام سلطه و استکبار جهانی در دهه‌های اخیر با چنان افول مشروعیت و فرسایش اعتمادی مواجه شده است که می‌توان از آن به عنوان بحران خستگی یاد کرد؛ خستگی از دروغ‌های بی‌پایان، خستگی از وعده‌های اصلاح‌ناپذیر و خستگی از ساختارهایی که هر روز آشکارتر می‌شود که برای تأمین منافع اقلیت طراحی شده‌اند. داده‌های معتبر در سال‌های اخیر، این پدیده را در سه سطح مستندسازی می‌کنند. ۱) کاهش اعتماد

[1] The New Indian Express

به نهادهای بین‌المللی غربی، ۲) بحران بدهی و ناتوانی دولت‌ها در تأمین حقوق اجتماعی و ۳) امواج گسترده اعتراضات جهانی.

نخستین و آشکارترین نشانه این خستگی، افول چشمگیر مشروعیت سیاسی نظام سلطه در افکار عمومی جهان است. مؤسسه پیو[1] در تازه‌ترین نظرسنجی خود در سال ۲۰۲۶ گزارش می‌دهد که تنها ۳۹ درصد از مردم آمریکا به رهبری این کشور در سیاست خارجی اعتماد دارند که نسبت به ۴۵ درصد در اوت ۲۰۲۵ و ۴۸ درصد در سال پیش از آن، کاهشی مداوم و معنادار را نشان می‌دهد. در نقطه مقابل، میزان اعتماد مردم جهان به رهبری چین در امور جهانی، از ۸ درصد در سال ۲۰۲۳ به ۱۷ درصد در سال ۲۰۲۶ افزایش یافته است.

این ارقام نشان می‌دهد نظام سلطه غربی، حتی در میان شهروندان کشورهای خودی نیز مشروعیت خود را از دست می‌دهد و جهان به دنبال الگوهای جایگزین می‌گردد. در سطح بین‌المللی نیز همین روند تأیید می‌شود. نظرسنجی مؤسسه گالوپ در سال ۲۰۲۵ نشان داد که میزان مقبولیت رهبری جهانی رژیم آمریکا از ۳۹ درصد در سال ۲۰۲۴ به ۳۱ درصد در سال ۲۰۲۵ سقوط کرده است، در حالی که اعتماد به رهبری چین به ۳۶ درصد رسیده و برای نخستین بار در دو دهه اخیر از آمریکا پیشی گرفته است (گالوپ، ۲۰۲۵). در منطقه راهبردی جنوب شرق آسیا نیز گزارش مؤسسه آی.اس.ای.ای.اس ـ یوسف ایشاک در سال ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که ۵۲ درصد از مردم کشورهای آسه‌آن در صورت اجبار به انتخاب میان آمریکا و چین، جانب چین را برمی‌گزینند که تغییری بنیادین در الگوی سنتی «اقتصاد با چین، امنیت با آمریکا» محسوب می‌شود (آی.اس.ای.ای.اس ـ یوسف اسحق[2]، ۲۰۲۶).

در کشورهای اسلامی نیز نظرسنجی‌های پیو نشان می‌دهد بیش از ۶۰ درصد از مردم ترکیه، پاکستان و اردن، سلطه رژیم آمریکا و غرب را تهدید اصلی برای کشور خود می‌دانند و این رقم در برخی کشورهای عربی به بیش از ۷۰ درصد نیز می‌رسد (پیو، ۲۰۲۳). این داده‌ها نشان می‌دهند جهان، به ویژه جهان جنوب و جهان اسلام، از نظام استکباری به ستوه آمده است که همواره شعار صلح و دموکراسی می‌دهد اما جز جنگ، تحریم و استثمار محصولی ندارد.

در سطح نهادهای بین‌المللی نیز وضعیت به مراتب وخیم‌تر است. یک نظرسنجی از نزدیک ۳۴ هزار نفر در ۲۸ بازار جهان، هشدار می‌دهد که جهان وارد مرحله جدید و

[1] Pew Research Center
[2] ISEAS-Yusof Ishak Institute

بی‌ثباتی از بحران اعتماد و انزواگرایی[1] شده است. طبق این گزارش، «۷۰ درصد از مردم جهان تمایلی به اعتماد به کسی که از نظر ارزش‌ها، پیشینه، نگاه به حقایق یا روش‌های حل مسائل اجتماعی با آنها تفاوت دارد، نشان نمی‌دهند» (ادلمن[2]، ۲۰۲۶: ۴). گزارش می‌گوید: «بی‌اعتمادی، به غریزه پیش‌فرض تبدیل شده است» (ادلمن، ۲۰۲۶: ۶). اما مهم‌تر از همه، نابرابری در اعتماد[3] است. «شکاف اعتماد بین گروه‌های درآمد بالا و پایین از سال ۲۰۱۲ بیش از دو برابر شده و در سطح جهانی به حدود ۱۵ امتیاز رسیده است، به این معنا که ثروتمندان به نهادها اعتماد دارند اما فقرا به شدت بی‌اعتماد هستند» (ادلمن، ۲۰۲۶: ۱۲). این شکاف هشداردهنده نشان می‌دهد که نظام سلطه، اعتماد خود را در میان توده‌های مردم از دست داده و تنها اقلیت ثروتمندی هستند که همچنان از وضع موجود دفاع می‌کنند.

در سطح کشورهای توسعه‌یافته نیز اوضاع بهتر نیست. واحد اطلاعات اکونومیست[4] در سال ۲۰۲۵ گزارش می‌دهد که «پس از هشت سال افول مداوم دموکراسی در جهان، اگرچه روند نزولی متوقف شده است، اما رژیم آمریکا به عنوان پرچمدار به اصطلاح دموکراسی غربی، با کاهش ۰/۲ امتیازی به ۷/۶۵، شش پله در رتبه‌بندی جهانی سقوط کرده و عمیق‌تر از همیشه در دسته «دموکراسی‌های ناقص[5]» جای گرفته است» (واحد اطلاعات اکونومیست، ۲۰۲۶: ۶-۷). این گزارش علت این افول را «وخیم‌تر شدن شاخص‌های «کارکرد دولت» و «آزادی‌های مدنی» می‌داند و به اخراج‌های سیاسی در بدنه خدمات کشوری، عفو مهاجمان کنگره و استفاده فراقانونی از نیروهای فدرال علیه گروه‌های قومی خاص اشاره می‌کند» (واحد اطلاعات اکونومیست، ۲۰۲۶: ۸). این افول در کشورهای اروپایی نیز دیده می‌شود و اعتماد به نهادهای بین‌المللی تحت سلطه غرب، هر روز بیشتر از پیش رنگ می‌بازد.

دومین رکن اصلی خستگی از نظام سلطه، بحران بدهی و فروپاشی توان دولت‌ها در تأمین حقوق اجتماعی است. عفو بین‌الملل[6] در گزارش سالانه ۲۰۲۵-۲۰۲۶ خود که در آوریل ۲۰۲۶ منتشر شد، زنگ خطری جدی را در این زمینه به صدا درآورده است. بر اساس گزارش این سازمان، نظام اقتصادی جهانی که تحت سلطه نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است، دیگر پاسخگوی نیازهای واقعی جهان نیست و نقش اصلی را در تعمیق شکاف میان کشورهای غنی و فقیر ایفا می‌کند (به-

[1] Insularity
[2] Edelman
[3] Trust Inequality
[4] Economist Intelligence Unit
[5] Flawed Democracies
[6] Amnesty International

نقل از اس.ال ـ اینفو[1]، ۲۰۲۶). عفو بین‌الملل هشدار می‌دهد که بار بدهی فزاینده کشورهای کم‌درآمد و متوسط، تحت تأثیر تورم و افزایش نرخ بهره، آنها را در وضعیتی قرار داده است که قادر به سرمایه‌گذاری در خدمات اساسی مانند بهداشت، آموزش و حمایت اجتماعی نیستند. افزون بر این، فرار مالیاتی گسترده از سوی شرکت‌های فراملی و ثروتمندان بزرگ، دولت‌ها را از منابع حیاتی محروم کرده است. گزارش تصریح می‌کند کاهش کمک‌های عمومی به توسعه توسط کشورهای ثروتمند، به ویژه رژیم آمریکا و و برخی کشورهای اروپایی، پیامدهای مستقیمی بر آسیب‌پذیرترین جمعیت‌ها داشته و در چندین کشور، برنامه‌های بهداشتی مختل یا متوقف شده است. به گزارش این سازمان، هم‌اکنون نزدیک به ۳۰۰ میلیون نفر در جهان نیازمند کمک‌های فوری بشردوستانه هستند و در کشورهایی چون هائیتی، سودان، سودان جنوبی و یمن، گرسنگی به سطح بحرانی رسیده است. سازمان ملل نیز هشدار می‌دهد که تنها ۳۵ درصد از اهداف توسعه پایدار برای سال ۲۰۳۰ در مسیر صحیح قرار دارند و بخش قابل توجهی از شاخص‌ها نه تنها پیشرفت ندارند، بلکه روند نزولی یا رکود را نشان می‌دهند (سازمان ملل، ۲۰۲۶).

در سطح جهانی، بحران آوارگی و مهاجرت اجباری نیز به ابعادی بی‌سابقه رسیده است و خود یکی از نشانه‌های برجسته فرار از سلطه محسوب می‌شود. کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل[2] در گزارش جهانی خود برای سال ۲۰۲۶ تخمین می‌زند که تا پایان سال ۲۰۲۶، ۱۳۶ میلیون نفر در سراسر جهان به اجبار آواره یا بی‌تابعیت خواهند شد (انجمن کانادایی مطالعات پناهندگان و مهاجرت اجباری[3]، ۲۰۲۶). «در غرب و مرکز آفریقا تا سپتامبر ۲۰۲۵، ۲۱/۲ میلیون نفر آواره و بی‌تابعیت ثبت شده‌اند و این رقم پیش‌بینی می‌شود تا پایان ۲۰۲۶ به ۲۵/۱ میلیون نفر برسد» (کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، ۲۰۲۵الف: ۲). «جنگ روسیه و اوکراین بیش از ۱۰ میلیون آواره بر جای گذاشته، بحران سودان از سال ۲۰۲۳ تا کنون ۱۳/۴ میلیون نفر را آواره کرده است و درگیری غزه نیز ۱/۹ تا ۲ میلیون نفر را آواره نموده است». جنگ رمضان در نتیجه تجاوز رژیم‌های آمریکا و اسرائیل به ایران در فوریه ۲۰۲۶ نیز ۳/۲ میلیون نقل مکان کرده در ایران بر جای گذاشته است (انجمن کانادایی مطالعات پناهندگان و مهاجرت اجباری، ۲۰۲۶: ۳-۴). حمله رژیم اسرائیل به لبنان نیز بیش از ۱ میلیون نفر را آواره کرده است.

[1] SL-INFO
[2] UNHCR
[3] Canadian Association for Refugee and Forced Migration Studies

سومین شاخص اصلی خستگی از نظام سلطه، گسترش بی‌سابقه اعتراضات ضداستکباری در سراسر جهان است. پایگاه داده‌های اعتراضات جهانی[1] بنیاد کارنگی[2] مستند کرده است که در سال‌های اخیر، نهضت‌های اعتراضی عظیمی در سراسر جهان شکل گرفته است. جنبش «اشغال وال استریت[3]» در آمریکا که علیه نابرابری اقتصادی و سلطه سرمایه‌داران بزرگ قیام کرد، جنبش «جلیقه زردها[4]» در فرانسه که علیه سیاست‌های ریاضتی و نابرابری مالیاتی به خیابان‌ها آمد، جنبش «بلک لایوز متر[5]» که علیه خشونت نظام‌مند پلیس و نژادپرستی ساختاری در آمریکا و اروپا به پا خاست و نیز «بهار عربی[6]» در جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا که خواستار سرنگونی رژیم‌های دیکتاتور و وابسته به غرب بود. همچنین جنبش‌های اعتراضی گسترده در شیلی (۲۰۲۰-۲۰۱۹)، لبنان (۲۰۲۰-۲۰۱۹) و بسیاری از کشورهای دیگر، همگی گواه بر این واقعیت هستند که مردم جهان از نظام استکباری و سلطه به ستوه آمده‌اند و برای تغییر ساختاری فریاد برآورده‌اند.

تمامی داده‌ها و شواهد ارائه شده در این بخش، نشان می‌دهند نظام سلطه و استکبار جهانی، چه در سطح اعتماد سیاسی، چه در سطح تأمین حقوق اقتصادی ـ اجتماعی و چه در سطح حفظ صلح و ثبات، به شدت ناکارآمد و نامشروع شده است. افول رهبری رژیم آمریکا در جهان، کاهش اعتماد به نهادهای غربی در میان خود شهروندان غربی، بحران بدهی و ناتوانی دولت‌ها، آوارگی ۱۳۶ میلیون انسان و امواج گسترده اعتراضات ضداستکباری، همگی نشانه‌های بارز خستگی از نظام سلطه هستند.

مردم جهان در جستجوی جایگزینی هستند که بر پایه عدالت، استقلال، کرامت انسانی و مبارزه با هرگونه استکبار بنا شده باشد. تمدن نوین اسلامی، با رد منطق سلطه و استثمار و با تأکید بر اصولی چون «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»، می‌تواند این جایگزین راستین را به جهانی خسته از ظلم و استکبار ارائه دهد.

۴) رنج ناشی از بحران هویت و ناآرامی دور شدن از خدا و معنویت

نظام سلطه و استکبار، نظام طغیان‌گر به خدای متعال و برخواسته از نظام سکولار که منجر جداسازی دین از سیاست و همه نهادهای اجتماعی و البته نهاد جنگ است که

[1] Global Protest Tracker
[2] Carnegie Endowment
[3] Occupy Wall Street
[4] Gilets Jaunes
[5] Black Lives Matter
[6] Arab Spring

در ژرف‌ترین لایه‌های وجودی انسان معاصر نفوذ کرده و موجبات بحران‌های عمیق شده است. این بحران که می‌توان آن را شکست هویت و ظهور هویت‌های بی‌قرار نامید، در واقع محصول دگرگونی‌های شتاب‌زده جهان مدرن تحت سلطه سرمایه‌داری اطلاعاتی و فردگرایی افراطی همراه با بی‌توجهی به سرمایه دین است. جامعه‌شناسانی چون زیگمونت باومن، مانوئل کاستلز و شری ترکل هر یک از زاویه‌ای این بحران هویتی را تشریح کرده‌اند. باومن در نظریه «مدرنیته سیال[1]»، تمایز اساسی میان دوران «مدرنیته جامد» و «مدرنیته مایع» ترسیم می‌کند. به گفته باومن، «چیزی که زمانی به اشتباه پست‌مدرنیته نامیده می‌شد و من آن را به درستی مدرنیته مایع می‌نامم، این اعتقاد فزاینده است که تغییر، تنها امر پایدار است و تنها قطعیت جهان عدم قطعیت است» (باومن، ۲۰۰۰: ۲۴). در دوران مدرنیته جامد، هویت‌ها ساختاری پایدار و معین داشتند و فرد در درون قالب‌های مستحکم طبقاتی، شغلی و خانوادگی تعریف می‌شد؛ اما در مدرنیته مایع، تمامی ساختارهای پیشین از مشاغل و نهادها گرفته تا روابط انسانی، به طور فزاینده‌ای موقت و شکننده شده‌اند. باومن هویت در دوران سیال را با استعاره‌هایی چون «بازیکن»، «توریست» و «ولگرد» توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که ساختن هویت در چنین وضعیتی به تکلیفی دشوار و همیشگی تبدیل شده است که بار تمام آن بر دوش فرد آوار گشته است (به‌نقل از اولویور، ۲۰۱۱).

مانوئل کاستلز، جامعه‌شناس برجسته، در سه‌گانه مشهور خود با عنوان «عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ»، استدلال می‌کند که ظهور «جامعه شبکه‌ای[2]» و «سرمایه‌داری اطلاعاتی[3]» دگرگونی بنیادینی در ساختار هویت‌ها پدید آورده است. کاستلز معتقد است «در کنار ظهور جامعه شبکه‌ای، هم‌زمان افزایش گسترده ابراز وجود هویت‌های جمعی قدرتمندی را شاهد هستیم که جهانی‌شدن و جهان‌وطنی را به نام منحصربودگی فرهنگی و کنترل مردم بر زندگی و محیط خود به چالش می‌کشند» (به‌نقل از برواملی[4]، ۱۹۹۹: ۲).

به عبارت دیگر، جهانی‌شدن سلطه‌گرای غربی، واکنشی به نام قدرت هویت برانگیخته است که گاه به شکل جنبش‌های قومی، دینی یا ملی‌گرایانه، در برابر یکسان‌سازی فرهنگی و سلطه ارزش‌های غربی مقاومت می‌کنند. این هویت‌های مقاوم، خود نیز اغلب به دلیل نبود چارچوبی توحیدی و عادلانه، به هویت‌های بی‌قرار تبدیل می‌شوند که گاه به خشونت و افراط‌گرایی روی می‌آورند. کاستلز استدلال می‌کند که «دولت ـ

[1] Liquid Modernity
[2] Network Society
[3] Informational Capitalism
[4] Bromley

ملت، به عنوان نهاد مسلط دوران صنعتی، میان منطق جهانی شبکه‌ها از یک سو و تأکید محلی و خاص‌گرایانه هویت از سوی دیگر، به شدت تضعیف شده است و جنبش‌های کارگری که روزی بر عرصه دولت ـ ملت سازمان می‌یافتند، دیگر قادر به ایفای نقش پیشین خود نیستند» (به‌نقل از برواملی، ۱۹۹۹: ۳).

شری ترکل[1]، روان‌شناس اجتماعی و استاد ام‌آی‌تی، در آثار خود به ویژه در کتاب «تنها با هم: چرا از فناوری بیشتر از یکدیگر انتظار داریم[2]» و نیز پژوهش‌های پیشین درباره هویت در فضای مجازی، نظریه هویت سیال در عصر دیجیتال را بسط داده است. ترکل (۲۰۱۱) نشان می‌دهد فضای مجازی با وعده بازتعریف بی‌پایان هویت، در عمل به بحران هویت دامن می‌زند. کاربران رسانه‌های اجتماعی همواره در حال اجرای هویت هستند و خود را به گونه‌ای که مطلوب دیگری خیالی است، نمایش می‌دهند. این فرایند، در تحلیل نهایی، منجر به بی‌صدایی هویت[3] و ازخودبیگانگی عمیق می‌شود.

اختلال روانی و رهابودگی هویتی

آمارهای جهانی سلامت روان، عمق فاجعه‌بار این بحران هویت و معنا را تأیید می‌کنند. سازمان جهانی بهداشت در گزارش سال ۲۰۲۵ خود با عنوان «وضعیت سلامت روان در جهان» اعلام کرده است نزدیک به یک میلیارد نفر در جهان از نوعی اختلال روانی رنج می‌برند که در این میان، افسردگی و اضطراب با شیوع به ترتیب ۴/۷ درصد و ۳/۸ درصد در جمعیت جهانی، شایع‌ترین هستند. این گزارش همچنین هشدار می‌دهد که کمتر از ۲۰ درصد از مبتلایان به این اختلالات، مداخله حرفه‌ای کافی دریافت می‌کنند و در مورد افسردگی، این رقم به کمتر از ۹ درصد نیز می‌رسد (سازمان جهانی بهداشت، ۲۰۲۵).

پژوهش منتشر شده در مجله معتبر «سلامت روان بی‌ام‌جی[4]» در ژوئیه ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که بیماری‌پذیری[5] یعنی آگاهی فرد از این که علائم او نشانه افسردگی است، مهم‌ترین عامل پیش‌بینی‌کننده اقدام به درمان است و افرادی که این باور را دارند، ۵۷ درصد بیشتر به دنبال درمان می‌روند. این یافته به لحاظ روان‌شناختی عمیقاً معنادار

[1] Turkle
[2] Alone Together: Why We Expect More from Technology and Less from Each Other
[3] Voicelessness of Identity
[4] BMJ Mental Health
[5] Illness Acknowledgement

است. بخش بزرگی از بحران روانی معاصر، ریشه در بی‌معنایی و ناتوانی در فهم رنج خود دارد. افراد در جامعه جهانی سلطه، احساس پوچی می‌کنند اما نمی‌دانند این پوچی از کجا می‌آید؛ افسرده می‌شوند اما نمی‌توانند ریشه افسردگی خود را در ساختارهای ناعادلانه و بی‌هویت‌ساز نظام سلطه تشخیص دهند. همچنین سازمان جهانی بهداشت هشدار می‌دهد که مشکلات سلامت روان، ۱۶ درصد از کل بار ناتوانی‌های جهانی را به خود اختصاص داده و به طور مستقیم با افزایش خطر بیماری‌های قلبی ـ عروقی و اختلالات ایمنی مرتبط است (کوهن و دیگران، ۲۰۲۵).

میزان خودکشی

آمار خودکشی در کشورهای صنعتی، گویای عمق فاجعه‌بار بحران معنا در تمدن به اصطلاح پیشرفته غربی است. بر اساس داده‌های سازمان همکاری و توسعه اقتصادی[1]، کشور کره جنوبی با نرخ ۲۴/۱ خودکشی به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر، بالاترین نرخ خودکشی را در میان کشورهای عضو دارد و ژاپن با نرخ ۱۵/۴، آمریکا با نرخ ۱۴/۵ و فنلاند با نرخ ۱۳/۴ در رتبه‌های بعدی قرار دارند (او.ای.سی.دی، ۲۰۲۳). نکته تأمل‌برانگیز این است که این کشورها، علی‌رغم برخورداری از بالاترین سطوح درآمد سرانه و توسعه فناوری، بالاترین نرخ‌های خودکشی را نیز ثبت می‌کنند. این تناقض آشکار نشان می‌دهد که رفاه مادی و پیشرفت فناورانه، به هیچ وجه نمی‌تواند جایگزین معنا و هویت اصیل شود؛ بلکه در نظام سرمایه‌داری مصرفی که انسان را به ماشین مصرف تقلیل می‌دهد، حس پوچی و تهی‌بودگی امری ساختاری و فراگیر است.

یکی دیگر از برجسته‌ترین نشانه‌های شکست هویت در نظام سلطه، فروپاشی نهاد خانواده در غرب است. داده‌های یورواستات[2] (۲۰۲۲) نشان می‌دهد که نرخ طلاق در اتحادیه اروپا به طور متوسط به ۴۴ درصد ازدواج‌ها رسیده است و در کشورهایی مانند پرتغال (۹۴ درصد)، اسپانیا (۸۵ درصد)، لوکزامبورگ (۷۹ درصد) و فنلاند (۷۲ درصد) از ۷۰ درصد نیز فراتر رفته است. اداره آمار رژیم آمریکا[3] (۲۰۲۲) نیز گزارش می‌دهد که نرخ طلاق در آن کشور حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد است و بیش از ۲۳ میلیون کودک در خانواده‌های تک‌والد بزرگ می‌شوند. افزون بر این، انزوای اجتماعی مزمن[4] به یک همه‌گیری خاموش در جوامع غربی تبدیل شده است. انجمن جراحی عمومی آمریکا[5]

[1] OECD
[2] Eurostat
[3] US Census Bureau
[4] Chronic Social Isolation
[5] Office of the Surgeon General

در گزارش ۲۰۲۳ خود هشدار داد که بحران تنهایی[1] در آمریکا به حدی جدی است که اثرات آن بر سلامت عمومی معادل کشیدن ۱۵ نخ سیگار در روز است و سالانه میلیاردها دلار هزینه به سیستم بهداشت تحمیل می‌کند. در بریتانیا، در سال ۲۰۱۸ «وزارت تنهایی[2]» تأسیس شد که به خودی خود گواهی بر عمق فاجعه است.

نظام استکبار، با گسستن پیوندهای اصیل هویتی، ترویج فردگرایی تهی و به حاشیه راندن معنویت و توحید، بشر معاصر را در اضطراب، افسردگی، تنهایی و بی‌معنایی گرفتار کرده است. هویت‌های سیال، سرگردان و بی‌قرار، جای هویت‌های ثابت و اصیل را گرفته‌اند و انسان امروز، بیش از هر زمان دیگر، به کژراهه‌های هویتی پناه می‌برد.

تمدن نوین اسلامی با ارائه هویتی مبتنی بر توحید، کرامت انسانی و تعلق به «امت واحده»، پاسخگوی این تشنگی عمیق برای معنا و هویت است. هویت در تمدن اسلامی، عبودیت و خلافت الهی است که در آن انسان می‌داند که کیست، از کجا آمده، به کجا می‌رود و برای چه آفریده شده است. این همان حضور معنایی است که نظام سلطه از آن محرومش ساخته و جهان به شدت بدان نیاز دارد.

۵) رنج ناشی از بحران عدالت در جهان

یکی از متناقض‌ترین پدیده‌ها آن است که از یک سو، جامعه جهانی هر روز تشنه‌تر از گذشته به عدالت می‌شود و از سوی دیگر، شاخص‌های عدالت و حاکمیت قانون در همین نظام سلطه، با سرعتی نگران‌کننده در حال افول هستند. این تشنگی برای عدالت در سراسر جهان، فارغ از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی، به شکل اعتراضات گسترده، کاهش اعتماد به نهادها و افزایش مطالبه برای دگرگونی‌های ساختاری خود را نشان می‌دهد.

جدیدترین گزارش شاخص حاکمیت قانون[3] که توسط پروژه عدالت جهانی[4] در نوامبر ۲۰۲۵ منتشر شده است، تصویری هشداردهنده از این بحران جهانی به دست می‌دهد. بر اساس این گزارش، به طور بی‌سابقه‌ای برای هشتمین سال متوالی، حاکمیت قانون در کشورهای بیشتری رو به زوال رفته است؛ به‌طوری که در سال ۲۰۲۵، ۶۸ درصد از ۱۴۳ کشور و حوزه قضایی مورد بررسی یعنی ۹۶ کشور، روند نزولی را تجربه کرده‌اند و تنها ۴۶ کشور بهبود نشان داده‌اند. آنچه این گزارش را به مراتب نگران‌کننده‌تر می‌سازد، سرعت فزاینده این زوال است. روند نزولی دو برابر سریع‌تر از

[1] Loneliness Epidemic
[2] Ministry of Loneliness
[3] Rule of Law Index
[4] World Justice Project

روند صعودی است و نهادهای نظارتی کلیدی نیز در حال تضعیف هستند؛ به طوری که شاخص‌های کنترل قوه مجریه از قبیل نظارت مستقل، نظارت پارلمانی و نظارت قضایی، به ترتیب در ۶۱ تا ۶۳ درصد کشورها رو به وخامت گذاشته‌اند (اداره بازرسی فدرال آلمان[1]، ۲۰۲۶).

حتی در اتحادیه اروپا که خود را مهد دموکراسی و حقوق بشر معرفی می‌کند، دو سوم کشورها با کاهش نمرات حاکمیت قانون مواجه شده‌اند. به عنوان نمونه، بریتانیا با ۰/۷۸ (کاهش ۰/۰۱)، رژیم آمریکا با ۰/۶۸ (کاهش ۰/۰۲۸) و روسیه با ۰/۴۱ (کاهش ۰/۰۴۹) همگی در مسیر نزولی قرار دارند. مجارستان با ۰/۵۰ پایین‌ترین نمره را در اتحادیه اروپا به خود اختصاص داده است و اسلواکی با کاهش ۰/۰۲۳ به ۰/۶۴، بیشترین شیب نزولی را در میان کشورهای اتحادیه تجربه کرده است (پولیتیکو[2]، ۲۰۲۵).

آسیب‌پذیرترین ابعاد حاکمیت قانون عبارتند از «کاهش آزادی‌های مدنی» که در بیش از ۷۰ درصد کشورها رو به افول است و «تضعیف عدالت کیفری» که شاهد افزایش نفوذ نامناسب دولت بر سیستم قضایی در بیش از نیمی از کشورهای اتحادیه اروپا بوده است (پولیتیکو، ۲۰۲۵). این افول گسترده حاکمیت قانون در قلب تمدن غربی، به روشنی نشان می‌دهد که نظام سلطه موجود، بی‌عدالتی را نهادینه کرده است و به همین دلیل، مردم جهان، از جمله شهروندان خود کشورهای غربی، به شدت از این وضعیت به ستوه آمده‌اند و تشنه نظمی عادلانه‌تر هستند.

در کنار افول حاکمیت قانون، تمرکز شگفت‌انگیز ثروت در دستان اقلیتی ناچیز، بارزترین نماد بی‌عدالتی اقتصادی در نظام سلطه است. گذشته از مواردی که در بخش نخست به آنها اشاره شد، آخرین گزارش ثروت جهانی مؤسسه اعتبار سوئیس[3] که در اوت ۲۰۲۳ منتشر شد، نشان می‌دهد که پس از سال‌ها افزایش بی‌وقفه، کل ثروت خالص خانوارهای جهان برای اولین بار از زمان بحران مالی ۲۰۰۸ کاهش یافته و ۱۱/۳ تریلیون دلار (معادل ۲/۴ درصد) از دارایی‌ها را از دست داده است (مؤسسه اعتبار سوئیس، ۲۰۲۳). با این حال، نکته هشداردهنده آن است که علی‌رغم این کاهش کلی، سهم ثروت ۱ درصد ثروتمندترین افراد جهان، هرچند اندکی کاهش یافته و از ۴۶ درصد به ۴۴/۵ درصد رسیده است، اما همچنان حکایت از تمرکز افراطی ثروت دارد. این در حالی است که میلیون‌ها نفر در سراسر جهان در فقر مطلق به سر می‌برند. این شکاف فاحش، خود یکی از مهم‌ترین عوامل تشنگی برای عدالت در جهان معاصر

[1] Bundesrechtsanwaltskammer
[2] Politico
[3] Credit Suisse

است. افزون بر این، از دست رفتن میلیونرها به تعداد ۳/۵ میلیون نفر (کاهش به حدود ۵۹/۴ میلیون نفر)، خود نشان‌دهنده شکنندگی ثروت در نظام سرمایه‌داری نئولیبرال است که ثروت‌اندوزان را نیز در معرض ناامنی دائمی قرار می‌دهد. این ناامنی و نابرابری توأمان، نه فقط فقرا، بلکه طبقه متوسط و حتی ثروتمندان را نیز به این نتیجه می‌رساند که نظام موجود قادر به تأمین عدالت و امنیت برای هیچ‌کس نیست و نیاز به تحولی بنیادین در ساختارهای اقتصادی ـ سیاسی جهانی احساس می‌شود.

بی‌عدالتی کیفری نژادی

یکی از رسواترین وجوه بی‌عدالتی در نظام سلطه، بی‌عدالتی کیفری است که به‌طور نظام‌مند علیه جوامع سیاه‌پوست در رژیم‌هایی مانند آمریکا اعمال می‌شود. بر اساس گزارش انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان[1] (بی‌تا)، «سیاه‌پوستان بیش از پنج برابر سفیدپوستان در آمریکا زندانی می‌شوند» و «۶۵ درصد از بزرگسالان سیاه‌پوست احساس می‌کنند به دلیل نژادشان هدف قرار گرفته‌اند». «نرخ حبس سیاه‌پوستان حدود ۵/۱ برابر سفیدپوستان است و از هر سه مرد سیاه‌پوست، یک نفر در طول زندگی خود تجربه زندان را خواهد داشت». این آمار شرم‌آور، نظام به اصطلاح عدالت کیفری رژیم آمریکا را به عنوان یکی از نژادپرستانه‌ترین نظام‌های قضایی جهان معرفی می‌کند.

در سطح جهانی نیز، اگرچه آمار دقیق نرخ حبس اقلیت‌ها کمتر قابل مقایسه است، اما گزارش‌های متعدد عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر، تبعیض نظام‌مند علیه اقلیت‌های قومی و دینی و خصوصاً گسترش اسلام‌هراسی نظام‌مند و نهادینه‌شده را در نظام‌های قضایی بسیاری از کشورهای تحت سلطه غربی مستند کرده‌اند. این بی‌عدالتی آشکار، خود به یکی از مهم‌ترین محرک‌های تشنگی برای عدالت در سطح جهانی تبدیل شده است.

داده‌ها و شواهد فوق، نشان می‌دهند انسان معاصر، فارغ از ملیت، نژاد و دین، از عمق جان تشنه عدالت است. تشنه عدالت اجتماعی که در آن غنی بر فقیر ظلم نکند؛ تشنه عدالت اقتصادی که در آن ثروت بی‌حساب در دستان اقلیتی ناچیز متمرکز نشود؛ تشنه عدالت کیفری که در آن مجازات، بازپرورانه باشد نه انتقام‌جویانه و تبعیض‌آمیز؛ تشنه عدالت زیست‌محیطی که باری بر دوش نسل‌های آینده نگذارد و

[1] NAACP

تشنه عدالت سیاسی که در آن حاکمیت قانون، فارغ از نفوذ دولت‌های مستکبر، برقرار باشد.

تمدن نوین اسلامی با مبانی قرآنی و علوی خود که عدالت را اولویت مطلق معرفی می‌کند «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل، ۹۰) و با رد هرگونه ظلم و استکبار، می‌تواند پاسخ امیدوارکننده‌ای به این تشنگی جهانی باشد. تمدن نوین اسلامی، تمدنی است که عدالت را محور تمامی مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خویش قرار می‌دهد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری: خردگرایی ایرانی در پیوند با خرد توحیدی منشأ اقتدار تمدنی ایران و بازدارنده توسعه جنگ بر علیه مردم شریف ایران

خردگرایی ایرانی درهم پیچیده با عدالت‌گرایی و تأمین کرامت انسانی و در مسیر تکاملی خود در پیوند با خرد توحیدی بوده است. روشن است که در اعماق بحران‌های چندلایه‌ای که نظام استکبار جهانی برای انسان معاصر رقم زده است، نیازهای بنیادین و فطری وجود دارد که فراتر از تمام این ابعاد مادی و اجتماعی است و آن نیاز به معنا، کرامت انسانی و توحید است. داده‌های پیمایشی معاصر نشان می‌دهد که در جوامع سکولار غرب، میلیون‌ها انسان، علی‌رغم برخورداری از رفاه مادی و پیشرفت فناوری، از تهی‌بودگی وجودی و فقدان معنا رنج می‌برند. بر اساس نظرسنجی‌های مؤسسه گالوپ، حدود ۳۰ درصد از مردم در آمریکا و بریتانیا گزارش می‌دهند که تجارب معنوی[1] داشته‌اند که در کنار ازدواج و فرزندآوری، جزو معنادارترین لحظات زندگی آنان طبقه‌بندی می‌شود (ییدن[2]، ۲۰۲۲: ۱). دیوید ییدن (۲۰۲۲)، با استناد به این داده‌ها نشان می‌دهد که علیرغم پیش‌بینی‌های روشنگران قرن نوزدهم مبنی بر محو شدن تدریجی دین و معنویت در عصر علم، پدیده تجارب معنوی نه تنها از بین نرفته، بلکه در کانون توجه علوم اعصاب و روان‌شناسی قرن بیست و یکم قرار گرفته است. این واقعیت که در قلب مادی‌گراترین جوامع بشری، تشنگی برای امر قدسی و متعالی همچنان زنده و پویاست، خود گواهی است بر این که نیاز به توحید یک ساختار فرهنگی یا محصول جامعه‌پذیری صرف نیست، بلکه ریشه در فطرت و سرشت انسان دارد. فاصله بین "هست‌ها و واقعیت‌های زندگی" و "بودن‌های متعالی و الهی زندگی"، احساس ناستالژیای عمیق نسبت حقیقت زندگی را عمق می‌بخشد و نیاز به خردگرایی ایرانی را از همه گذشته تاریخ افزایش می‌دهد.

[1] Spiritual experiences
[2] Yaden

یکی از بارزترین جلوه‌های این نیاز به حقیقت در جهان معاصر، پدیده معنویت‌گرایی بدون دین سازمان‌یافته[1] است. بر اساس پژوهش مؤسسه پیو (۲۰۲۱)، در آمریکا از هر پنج نفر، یک نفر خود را در زمره معنویت‌گرای بدون دین سازمان‌یافته طبقه‌بندی می‌کند و ۸۳ درصد از این جمعیت را جوانان تشکیل می‌دهند (کانسای گاید[2]، ۲۰۲۱). در اروپا نیز این پدیده با شدت بیشتری رواج دارد و ۳۴/۷ درصد از جمعیت اروپا یعنی بیش از یک‌سوم، در زمره معنویت‌گرای بدون دین سازمان‌یافته قرار می‌گیرند که دارای چهار ویژگی اصلی هستند: «ذهن‌آگاهی[3]»، «آگاهی زیست‌محیطی و تفکر طبیعت‌محور[4]»، «انسانیت، عظمت و یکپارچگی[5]»، و «پسا سرمایه‌داری[6]» (کانسای گاید، ۲۰۲۱). این داده‌ها نشان می‌دهد که میلیون‌ها انسان در غرب، اگرچه از نهادهای دینی سازمان‌یافته فاصله گرفته‌اند، اما هرگز از جستجوی معنا و ارتباط با امر قدسی دست نکشیده‌اند. آنها به دنبال نوعی "جبران دور شدن از حقیقت" هستند که بتواند پاسخگوی نیازهای وجودی‌شان باشد، اما ساختارهای کلیسایی سنتی را قادر به تأمین این نیاز نمی‌یابند. این پدیده در واقع نشانه عطش فطری انسان برای ارتباط با مبدأ هستی است که در قالب‌های جدید و گاه التقاطی ابراز می‌شود، اما ریشه در همان نیاز توحیدی دارد. افزون بر این، رشد چشمگیر علاقه به فرهنگ‌های شرقی به‌ویژه فرهنگ ژاپنی و اندیشه‌های شرق‌شناسانه در میان این جمعیت معنویت‌گرای بدون دین سازمان‌یافته، نشان می‌دهد این جستجوی معنوی، مرزهای تمدن غربی مسیحی را نیز درنوردیده و به دنبال منابع الهام در تمدن‌های شرقی و اسلامی است و این خود فرصتی بی‌نظیر برای تمدن نوین اسلامی فراهم می‌کند تا پاسخگوی این تشنگی جهانی باشد.

در قلمروی علوم تجربی نیز شواهد فزاینده‌ای دال بر تأثیر عمیق باورهای توحیدی بر سلامت روان و مغز انسان گردآوری شده است. اندرو نیوبرگ[7]، عصب‌شناس در دانشگاه توماس جفرسون، که پیشگام حوزه «عصب‌الهیات[8]» محسوب می‌شود، نتایج شگفت‌انگیزی را منتشر کرده است. نیوبرگ و همکارش مارک والدمن[9] (۲۰۱۰) بر اساس شواهد گردآوری‌شده از مطالعات اسکن مغزی، یک نظرسنجی گسترده از

[1] Spiritual But Not Religious (SBNR)
[2] KANSAI Guide
[3] Mindfulness
[4] Being aware of the environment, Nature Thinking
[5] Humanity, Greatness and Integrity
[6] Post-Capitalism
[7] Andrew Newberg
[8] Neurotheology
[9] Mark Robert Waldman

تجارب دینی و معنوی افراد، و تحلیل نقاشی‌های بزرگسالان از خدا، به کشفیات پیشگامانه‌ای دست یافته‌اند که در مرز میان علم و دین جای می‌گیرد. یافته کلیدی آنها آن است که تفکر درباره خدای مهربان و عشق‌ورز به جای خدای تنبیه‌گر و خشمگین، اضطراب و افسردگی را کاهش می‌دهد و احساس امنیت، شفقت و عشق را افزایش می‌بخشد. همچنین نیوبرگ و والدمن (۲۰۱۰) کشف کرده‌اند «نه تنها دعا و تمرینات معنوی استرس را کاهش می‌دهند، بلکه تنها دوازده دقیقه مدیتیشن در روز ممکن است فرایند پیری را کند کند». این یافته‌های عصب‌شناختی از یک سو، حقیقت ادعای ادیان توحیدی را تأیید می‌کند که ایمان و ذکر خدا آرامش‌بخش دل-هاست و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که تمدن سکولار غرب با طرد خدا و معنویت، سلامت روان و مغز انسان را قربانی کرده است.

پیش از این نیز، جامعه‌شناسی کلاسیک به نتایج مشابهی دست یافته بود. امیل دورکیم[1]، یکی از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی مدرن، در مطالعه بنیادین خود با عنوان «خودکشی» (۱۸۹۷)، با استفاده از داده‌های آماری گسترده نشان داد که میزان خودکشی در جوامع با درجه پایین ادغام اجتماعی بالاتر است. یکی از مهم‌ترین یافته‌های دورکیم آن بود که «میزان خودکشی با درجه ادغام در جامعه دینی نسبت عکس دارد»؛ به این معنا که کاتولیک‌ها که پیوندهای اجتماعی- دینی مستحکم‌تری دارند، خودکشی کمتری نسبت به پروتستان‌ها دارند که فردگرایی بیشتری دارند. پژوهش‌های معاصر نیز این یافته دورکیم را تأیید کرده‌اند. برای مثال، مطالعه تروواتو[2] (۱۹۹۲) در مورد خودکشی جوانان در کانادا نشان داد که جدایی دینی با افزایش میزان خودکشی در میان جوانان مرتبط است و این تأییدی تجربی بر فرضیه دورکیم درباره نقش حمایتی دین در برابر خودکشی است. به عبارت دیگر، جوامع با جهان‌بینی توحیدی و پیوندهای دینی مستحکم، به‌طور معناداری نرخ خودکشی و بی‌هنجاری اجتماعی کمتری نسبت به جوامع سکولار و فردگرا دارند. این یافته جامعه‌شناختی، مکمل یافته‌های عصب‌شناختی نیوبرگ است.

تمدن نوین اسلامی با ارائه نظام فکری و عملیِ یکپارچه‌ای که در آن توحید پایه و اساس جهان‌بینی، اخلاق، حقوق، اقتصاد و سیاست است، پاسخگوی این نیاز عمیق و فطری بشر معاصر است. این تمدنی است که در آن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اصلِ محوریِ تمامی مناسبات فردی و اجتماعی است، و «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ره‌توشه انسان سرگشته مدرن در تاریکی‌های پوچی و بی‌معنایی است. تمدن نوین اسلامی با نفی

[1] Émile Durkheim
[2] Trovato

سکولاریسم و ماتریالیسم غربی و با بازگرداندن خدا به مرکز زندگی فردی و اجتماعی، می‌تواند آن هماهنگی وجودی و حضور معنا را به انسان معاصر بازگرداند و باز تعریف جدیدی را از خردگرایی و اقتدارگرایی ایرانی ارائه دهد که بطور اصولی به سمت جنگ حرکت نمی کند و قدرت نظامی آن برای جلوگیری از جنگ و بازدارندگی از وقوع جنگ تدبیر شده است. بدیهی است که رهابودگی قدرت‌های استکباری، همچنان منشأ توسعه بی‌عدالتی، فقر، کشتار جمعی و عمیق شدن نابرابری‌های اجتماعی و توسعه فساد در جهان است. **در مقابل چنین روحیه‌ای باید قدرتمند بود تا موازنه حق در مواجهه با باطل برقرار شود و شاهد تکرار فاجعه‌های بزرگ مثل جنگ عراق بر علیه مردم شریف ایران، جنگ ۱۲ روزه و جنگ رمضان نباشیم. خردگرایی ایرانی حتما منتهی به اقتدارگرایی صلح‌گرا و در صورت ضرورت مقابله با جنگ و کشتار جمعی، از کارآمدی بالا برخوردار خواهد بود.**

کتابنامه منابع

آیت الله خامنه‌ای (۱۳۹۵الف). بیانات در دیدار فرهنگیان و معلمان در تاریخ ۱۳۹۵/۲/۱۲. بازیابی از: https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=32970

آیت الله خامنه‌ای (۱۳۹۵ب). بیانات در دیدار با رئیس و اعضا مجلس خبرگان رهبری در تاریخ ۱۳۹۵/۳/۶. بازیابی از: https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=33198

آیت الله خامنه‌ای (۱۳۹۹). بیانات از طریق رسانه ملی با عموم مردم شریف ایران در تاریخ ۱۳۹۹/۱۲/۲۱. بازیابی از: https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=47510

آیکن، س. (۱۳۸۸). *تاریخ مادها*. تهران: انتشارات ققنوس.

پیرنیا، ح. (۱۳۹۹). *تاریخ ایران باستان*. جلد اول، تهران: انتشارات نگاه.

حداد عادل، غ. (۱۳۸۸). *با احترام: مجموعه مقالات اهدا شده به استادان*. تهران: نشر هرمس.

دورانت، و. (۱۳۸۷). *تاریخ تمدن*. جلد اول، ترجمهٔ احمد آرام و دیگران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

دیاکونوف، ا. م. (۱۳۸۵). *تاریخ ماد*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

عاملی، س. ر. (۱۳۹۰) *میراث تمدنی ایران، از ایران باستان تا ایران انقلاب اسلامی*، جلد ۱ و ۲، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

گیرشمن، ر. (۱۳۷۱). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

گیرشمن، ر. (۱۳۸۳). *سیلک کاشان*. تهران: انتشارات میراث فرهنگی.

مجیدی، ف. (۱۴۰۰). *تمدن ایلام: پیدایش نخستین حکومت متمرکز در فلات ایران*. تهران: انتشارات سمت.

محمدی ملایری، م. (۱۳۷۹). *تاریخ و فرهنگ ایران: در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*. جلد ۱ تا ۵، تهران: انتشارات توس.

مصلی‌نژاد، ع. (۱۳۹۸). *جمهوری خواهی در ایران*. ویراست جدید، تهران: نشر اخرتان.

ملک شهمیرزادی، ص. (۱۳۸۴). *صیادان سیلك: گزارش فصل چهارم طرح بازنگري سیلك*. تهران سازمان میراث فرهنگي و گردشگري، پژوهشکده باستان شناسي : سازمان میراث فرهنگي و گردشگري، اداره کل امور فرهنگي.

وحدتی نسب، ح. (۱۳۹۰). مروری بر مطالعات انسان‌شناسی زیستی در باستان‌شناسی ایران (پارینه-سنگی و نوسنگی). *پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران*، سال ۱، شماره ۱: ۱۰۱-۱۱۹.

Amnesty International (2026). *Amnesty International Report 2025/26: The state of the world's human rights*. Amnesty International.

Bauman, Z. (2000). *Liquid modernity*. Polity Press.

Bromley, S. (1999). The space of flows and timeless time: Manuel Castells's The Information Age. *Radical Philosophy*, 97, 6-17.

Bundesrechtsanwaltskammer (BRAK) (2025, November 12). *Rechtsstaatlichkeit weltweit im Sinkflug – Deutschland auf Platz 6* [Newsletter]. BRAK. https://www.brak.de/newsroom/newsletter/.

CARFMS (Canadian Association for Refugee and Forced Migration Studies). (2026, April 16). *CARFMS' statement on the current state of world affairs in support of refugee rights*. https://carfms.org/carfmss-statement-on-the-current-state-of-world-affairs-in-support-of-refugee-rights/

Carnegie Endowment for International Peace (2025). *Climate Protest Tracker*. Carnegie Endowment.

Castells, M. (1996). *The rise of the network society: The information age: Economy, society, and culture* (Vol. I). Blackwell Publishers.

Castells, M. (1997). *The power of identity: The information age: Economy, society, and culture* (Vol. II). Blackwell Publishers.

Chancel, L., Piketty, T., Saez, E., & Zucman, G. (2022). *World Inequality Report 2022*. World Inequality Lab.

Credit Suisse (2023). *Global wealth report 2023*. Credit Suisse Research Institute.

Durkheim, E. (1897). *Suicide: A study in sociology*. (Moody, n.d., Summary of).

Economist Intelligence Unit (2026). *Democracy Index 2025: Democracy stabilises after eight years of decline*. EIU.

Edelman (2026). *2026 Edelman Trust Barometer: Trust in an insular world*. Edelman.

Eurostat (2022). *Marriage and divorce statistics*. European Commission. https://ec.europa.eu/eurostat/statistics-explained/index.php?title=Marriage_and_divorce_statistics.

FAO, IFAD, UNICEF, WFP, & WHO (2023). *The State of Food Security and Nutrition in the World 2023*. FAO.

Fernández Salguero, R. A. (2025). The effects of International Monetary Fund programs: A systematic review with narrative synthesis on poverty, inequality, and social indicators. *arXiv*, 2511.08617v1.

Gallup (2025). *Gallup World Poll 2025: Global leadership approval ratings*. Gallup.

Institute for Economics and Peace (2025). *Global Peace Index 2025*. Sydney: IEP.

International Labour Organization & UNICEF (2024). *Child labour: Global estimates 2024*. International Labour Organization and United Nations Children's Fund.

International Labour Organization (2024, June 28). *New project to address child labour in the coffee industry launched by UN agencies and EU*. ILO News.

ISEAS-Yusof Ishak Institute (2026). *State of Southeast Asia 2026 Survey Report*. ISEAS.

Kaldor, M. (2012). *New and old wars: Organized violence in a global era* (3rd ed.). Stanford University Press.

Kuhn, S., et al. (2025). Illness acknowledgment as a predictor of treatment-seeking behavior in major depression. *BMJ Mental Health*, 28(3), e301234.

Lacina, B., & Gleditsch, N. P. (2005). Monitoring trends in global combat: A new dataset of battle deaths. *European Journal of Population*, 21(2-3), 145-166.

Lang, V. F. (2016). The effect of IMF programs on inequality. *Journal of International Money and Finance*, 67, 106-131.

Lyall, J. (2020). *Divided armies: Inequality and battlefield performance in modern war*. Princeton University Press. (Data from Project Mars, as cited in Our World in Data, 2024)

Moaddel, M. (2005). *Islamic modernism, nationalism, and fundamentalism: Episode and discourse*. University of Chicago Press. (World Values Survey data)

Moody, J. (n.d.). *Notes on Durkheim's Suicide*. Duke University. (Summary of Durkheim, 1897)

Murtin, F., et al (2026). What explains trust in institutions? Multi-disciplinary evidence from an international survey. *European Journal of Political Research*, 65(2), 1-25.

NAACP (n.d.). *Race & justice: The challenge*. NAACP. https://naacp.org/issues/race-justice.

Nation Africa (2025, October 28). Kenya trumps America here. *Daily Nation*. https://nation.africa/kenya/blogs-opinion/opinion/kenya-trump-america-here--5249420.

National Institutes of Health (2019). Table 1: Genocides in the 20th and 21st centuries. *PMC*. https://pmc.ncbi.nlm.nih.gov/articles/PMC6460659/table/Tab1/.

Newberg, A. (2010). *Principles of neurotheology*. Ashgate Publishing.

Newberg, A., & Waldman, M. R. (2010). *How God changes your brain: Breakthrough findings from a leading neuroscientist*. Ballantine Books.

NHCR (2024). *Global Trends: Forced Displacement in 2023*. Copenhagen: UNHCR.

OECD (2023). *Health at a glance 2023: OECD indicators*. OECD Publishing. https://doi.org/10.1787/7a7afb35-en.

Office of the Surgeon General (2023). *Our epidemic of loneliness and isolation: The U.S. Surgeon General's advisory on the healing effects of social connection and community*. U.S. Department of Health and Human Services.

Olivier, B. (2011). Cyberspace, and identity. *South African Journal of Philosophy*, *30*(3), 312-326.

Our World in Data (2024). Wars ranked by death toll, 1800-2011. *Our World in Data*. https://ourworldindata.org/grapher/deaths-in-wars-by-war-1800-2011-bar-chart.

Peele, S. (2024, April 6). Civilians killed & wounded [LinkedIn post]. LinkedIn. https://www.linkedin.com/posts/stanton-peele-ba2b611_civilians-killed-wounded-activity-7182544921948487680-JbbE .

Pew Research Center (2021). *Spiritual But Not Religious (SBNR)*.

Pew Research Center (2023). *Global attitudes survey: Spring 2023*. Pew Research Center.

Pew Research Center (2026). *Americans' views of China and US-China relations*. Pew Research Center.

Politico (2025, October 28). Hungary worst for rule of law in EU, new report says. *POLITICO*. https://www.politico.eu/article/viktor-orban-hungary-rule-of-law-ranking-new-report-eu-russia/.

Saketi, P. (2019). Higher Education Systems and Institutions, Iran. In *Encyclopedia of International Higher Education Systems and Institutions*. Springer, Dordrecht. https://doi.org/10.1007/978-94-017-9553-1_613-1

SL-INFO (2026, April 22). Amnesty International tire la sonnette d'alarme sur une détérioration globale des droits économiques et sociaux. *Saint-louis info*. https://saintlouis-info.com/amnesty-international-tire-la-sonnette-dalarme-sur-une-deterioration-globale-des-droits-economiques-et-sociaux/

Stockholm International Peace Research Institute (2026). Global military expenditure rises to $2.887 trillion in 2025. *SIPRI Yearbook 2026*

Tabayyun (2022). Is there a place for identity in a globalized world? An exploration of Zygmunt Bauman's "liquid identity". *Tabayyun: Philosophical Studies and Critical Theories*, 11(41), 135-162.

The Edge Malaysia (2023, August 16). Global household wealth drops for first time since 2008 financial crisis. *CEO Morning Brief*. https://ceomorningbrief.theedgemalaysia.com/.

The KANSAI Guide (2021, December 22). *Spiritual KANSAI Series Blog 1: SBNR Spiritual But Not Religious*. The KANSAI Guide.

The New Indian Express (2026, April 27). India becomes 5th largest defence spender as global military outlay rises. *The New Indian Express*. https://www.newindianexpress.com/nation/2026/Apr/27/india-becomes-5th-largest-defence-spender-as-global-military-outlay-rises.

Trovato, F. (1992). A Durkheimian analysis of youth suicide: Canada, 1971 and 1981. *Suicide and Life-Threatening Behavior*, 22(4), 476-490.

Turkle, S. (2011). *Alone together: Why we expect more from technology and less from each other*. Basic Books.

U.S. Census Bureau (2022). *America's families and living arrangements: 2022*. U.S. Department of Commerce.

UNDP (2022). *Human Development Report 2021/2022: Uncertain Times, Unsettled Lives*. United Nations Development Programme.

UNHCR (2025a). *West and Central Africa Regional Overview 2025*. UNHCR.

UNHCR (2025b). *Ukraine refugee situation: Operational data portal*. UNHCR.

UNHCR (2026). *Global Appeal 2026*. UNHCR.

United Nations (2025, May 22). Sustainable Development Goals. Retrieved from: https://www.un.org/sustainabledevelopment/development-goals/

Utah Education Network (n.d.). Genocidal acts during the twentieth century. In Anne Frank in the World, 1929-1945 Teacher Workbook. https://www.uen.org/annefrank/genocide.shtml.

Watson Institute for International and Public Affairs (2023). *Costs of War Project: Key findings*. Brown University.

World Bank (2022). *Poverty and Shared Prosperity 2022: Correcting Course*. World Bank.

World Bank (2023). *Poverty and Inequality Platform (version 20230328_2017_01_02_PROD)*. World Bank.

World Health Organization (2022). *Mental health and COVID-19: Early evidence of the pandemic's impact (*Scientific brief). WHO.

World Health Organization (2025). *Global mental health report 2025*. World Health Organization.

World Justice Project (2025). *Rule of Law Index 2025*. World Justice Project.

Yaden, D. B. (2022). *The varieties of spiritual experience: 21st century research and perspectives*. Oxford University Press.

بخش اول:
محور سیاست و روایت

مدیر نشست: دکتر احسان رسولی‌نژاد

عقلانیت چندلایه ایرانی در جنگ ۱۲ روزه

محمد رضا دهشیری[۱]

جنگ ۱۲ روزه نشان داد که ایران کنشگری منطقی است که با عقلانیت چندلایه و منعطف عمل می‌کند. در پاسخ به این پرسش که خرد و اقتدار ایرانی در جنگ ۱۲ روزه در چارچوب کدام نوع از عقلانیت قابل تفسیر است، نگارنده بر این باور است که خردورزی چندلایه ایرانی در سطوح فردی و شناختی (معقولیت و توانایی معرفتی تصمیم گیران سیاسی و نظامی در محاسبه‌ی عوامل اثرگذار)، ساختاری و سازمانی (عقلانیت مبتنی بر منطقِ درونیِ انسجام بخش در فرایند تصمیم گیری)، رفتاری (کاربست عقلانیت خوشه‌ای با متنوع سازی گزینه های راهبردی در سیاست خارجی و برقراری پیوند بین عقلانیت ابزاری) یعنی انتخاب عقلانی ترین راه حل ها با توجه به تحلیل تجارب و انتخاب مسیر بهینه با کمترین هزینه و بیشترین سودمندی) و عقلانیت تفاهمی و ارتباطی (گفتگو برای درک و فهم چگونگی برقراری ارتباط با دیگران و ایجاد تفاهم با بازیگران همسو بویژه غیرمتعهدها)، اقتضایی (خردورزي متناسب با شرایط و زمینه ها(، راهبردی (فهم درست زمان، تشخیص صحنه و سنجش کارآمدی عمل خود در عین محاسبه و پیش‌بینی واکنش حریف)، تاکتیکی (انعطاف عمل گرایانه و کنش مند در عین حفظ اصول)، و جمعی (مبتنی بر وفاق، انسجام و همدلی ملی) قابل مشاهده است. خویشتن داری، صبر راهبردی، تاب آوری، محاسبه گرایی، برنامه ریزی خلاق، رعایت اصل تناسب در بازدارندگی، توازن سازی، تصاعدزدایی و مدیریت مخاصمه با محدودسازی حوزه تنش، در زمره شاخص های عقلانیت، حکمت و تدبیر چندلایه ایرانی برای خنثی سازی نقشه ها، بازدارندگی هوشمند، و مقاومت فعالانه در قبال دو متجاوز صهیونیستی و امریکایی در جریان جنگ ۱۲ روزه محسوب می شود.

کلید واژگان: عقلانیت چندلایه، عقلانیت منعطف، عقلانیت خوشه ای، بازدارندگی فعال، جنگ ۱۲ روزه

---

[۱] استاد تمام علوم سیاسی دانشکده روابط بین الملل

ایمیل: m.dehshiri@sir.ac.ir

جنگ دوازده‌روزه و آینده گفتمان و راهبرد مقاومت

حسین میرزائی[۱]

مقدمه و هدف پژوهش

درگیری نظامی کوتاه‌مدت اما گسترده میان جمهوری اسلامی ایران و دولت اسرائیل در خرداد ۱۴۰۴ (ژوئن ۲۰۲۵)، معروف به «جنگ دوازده‌روزه»، به‌عنوان یک شوک ژئوپلیتیک عمده، تحولات بنیادینی را در منظره امنیتی خاورمیانه ایجاد نمود. این مقاله با شناخت این واقعه به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ منازعات منطقه، به بررسی تأثیرات آن بر مفهوم، گفتمان و راهبردهای جبهه موسوم به «محور مقاومت» می‌پردازد. هدف اصلی، تحلیل پیامدهای این جنگ بر مؤلفه‌هایی چون مشروعیت، همگرایی درونی، بازتعریف ابزارهای قدرت، و آینده نقش‌آفرینی این محور در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی است.

روش تحقیق:این پژوهش با رویکردی آینده‌پژوهانه و با روش تحلیل سناریو صورت گرفته است. داده‌های مورد استفاده مبتنی بر مدل‌سازی پیامدهای محتمل یک درگیری مستقیم و کوتاه‌مدت با در نظر گرفتن متغیرهای کلیدی موجود در سال ۲۰۲۵ (شامل توازن نظامی، شبکه‌های ائتلافی، فناوری‌های جنگ نوین، و بستر اقتصادی-اجتماعی طرفین) است. این تحلیل از چارچوب نظریه بازی‌های راهبردی و رئالیسم ساختاری بهره می‌برد تا تأثیرات را در سطوح تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی ارزیابی کند.

یافته‌های کلیدی: اول، تغییر در الگوی بازدارندگی و تنبیه: جنگ دوازده‌روزه نشان داد که مدل بازدارندگی مبتنی بر تهدید به درگیری طولانی و فرسایشی، می‌تواند به یک الگوی «تنبیه سریع و محدود» با استفاده از پرتاب‌های انبوه موشکی، پهپادی و جنگ سایبری متمرکز تغییر شکل دهد. این امر آینده مقاومت را به سمت تمرکز بر توانایی‌های فنی دقیق و زمان‌بندی سیاسی حیاتی سوق می‌دهد. دوم، آزمون همبستگی و هزینه‌پذیری متحدان: این رویداد،

[۱] مردم‌شناس، عضو هیئت علمی گروه مطالعات فرهنگی
دانشگاه علامه طباطبائی
شماره تماس: ۰۹۱۲۲۸۲۸۱۹۹
رایانامه: hossein.mirzaei@atu.ac.ir

میزان واقعی همبستگی و آمادگی متحدان محور مقاومت (نظیر گروه‌های منطقه‌ای و بازیگران فرامنطقه‌ای) را برای تحمل هزینه‌های یک جنگ علنی و بین دولتی آشکار کرد. نتایج این آزمون، بر آینده ماهیت ائتلاف‌ها، تقسیم کار و احتمالاً بازنگری در سطح تعهدات دوجانبه تأثیر تعیین‌کننده‌ای خواهد گذاشت. سوم، بازتعریف «پیروزی» و «مقاومت موفق»: در گفتمان پساجنگ، مفهوم «پیروزی» احتمالاً از تصرف زمین یا نابودی کامل حریف، به دستیابی به اهداف محدود سیاسی-نمایشی (مثل اثبات توان نفوذ به عمق خاک دشمن، تخریب نمادین پروژه‌های حیاتی، و تغییر معادله بازدارندگی) تغییر می‌یابد. این بازتعریف، راهبردهای آتی مقاومت را شکل خواهد داد. چهارم، افزایش نقش افکار عمومی و جنگ روایت‌ها: با توجه به ماهیت رسانه‌ای جنگ‌های امروزی، این درگیری، عرصه جنگ روایت‌ها را به میدانی به‌همان اندازه مهم تبدیل کرد. آینده نفوذ محور مقاومت در گروی توانایی آن در ارائه روایتی قانع‌کننده از «مقاومت هوشمند» و «دفاع مشروع» در سطح افکار عمومی منطقه و جهان خواهد بود. پنجم، تحریک نوآوری نظامی و خودکفایی: فشار ناشی از تحریم‌ها و نیازهای میدان نبرد در این جنگ کوتاه، به یک محرک قوی برای شتاب‌بخشی به برنامه‌های نوآوری داخلی در حوزه‌هایی چون جنگ الکترونیک، پدافند هوایی، و موشک‌های هایپرسونیک تبدیل شد. این روند به استقلال عمل راهبردی آتی این محور می‌افزاید. ششم، تأثیر بر رژیم‌های امنیت جمعی و نقش قدرت‌های بزرگ: جنگ، ضعف و واکنش آهسته مکانیسم‌های امنیت جمعی منطقه‌ای و بین‌المللی را برجسته کرد و فضایی را برای بازیگران منطقه‌ای برای تعیین سرنوشت خود (هرچند در سایه رقابت قدرت‌های بزرگ) ایجاد نمود. این امر می‌تواند به تقویت گفتمان «تمدید محور مقاومت به عنوان یک قطب امنیتی مستقل» بینجامد.

نتیجه‌گیری:جنگ دوازده‌روزه ایران و رژیم اشغالگر قدس، اگرچه کوتاه بود، اما به یک عامل شتاب‌دهنده در تحولات راهبردی عمیق تبدیل شد. این واقعه، محور مقاومت را با یک گذار از «مقاومت به مثابه یک استراتژی تضعیف تدریجی» به سمت «مقاومت به مثابه یک توانمندساز برای اعمال قدرت سخت حساب‌شده و ایجاد بازدارندگی متقابل» مواجه می‌کند. آینده این محور به توانایی آن در درس‌آموزی از این تجربه، انطباق راهبردی با واقعیت‌های جدید

توازن قوا، حفظ انسجام درونی در عین پذیرش تنوع تاکتیکی، و مدیریت هوشمندانه پیامدهای اقتصادی و بین‌المللی چنین درگیری‌هایی وابسته خواهد بود. این جنگ، فصل جدیدی را در تاریخ منازعه خاورمیانه گشود که در آن، نقش محور مقاومت به‌عنوان یک بازیگری که هم می‌تواند بحران ایجاد کند و هم آن را مدیریت نماید، بیش از پیش تثبیت و همزمان، پیچیده‌تر شده است.

واژگان کلیدی: جنگ ۱۲ روزه، جنگ روایت‌ها، مقاومت، ایران، اسرائیل

ملی‌گرایی فرا شیعی؛ تحلیلی بر چیستی مقاومت در اذهان اهل‌سنت ایرانی (مقایسه جنگ با عراق و جنگ ۱۲ روزه)

منصور عنبرمو[1]

چکیده

درک جهت‌گیری‌ها، همچنین نگرش‌های ساختاری و نظری اهل‌سنت ایران به‌عنوان پرجمعیت‌ترین گروه قومی ـ مذهبی در ایران در جریان جنگ ایران - عراق (۱۳۶۷-۱۳۵۹) و جنگ دوازده‌روزه ایران - اسرائیل (۱۴۰۴) از مهم‌ترین حوزه‌های پژوهشی است که تاکنون از منظر بسط خرد و اقتدار ایرانی به صورت مستقل مورد امعان‌نظر آکادمیک قرار نگرفته است. اهل‌سنت ایران که به طور گسترده در مناطق مرزی ایران خصوصاً در شمال غرب و غرب کشور سکونت دارند، از جمله شهروندانی بودند که وارد درگیری‌های نظامی شدند. تصور عراق و اسرائیل این بود که با توجه فعال‌بودن شکاف‌های قومی و مذهبی، زیست و کنش بخشی از اهل‌سنت ایرانی در چالش با نظام جمهوری اسلامی قرار خواهد گرفت، بااین‌وجود، اهل‌سنت ایران با تأکید بر مفاهیمی مانند وطن، حکومت اسلامی، میهن و ایران اسلامی در یک کلان بستری ذیل عنوان ملی‌گرایی فرا شیعی؛ سازمان‌دهی نیروهای مردمی و فعالیت گسترده در جنگ حضور داشتند و در مجموع بیش از یازده هزار شهید از میان جمعیت اهل‌سنت ایران در این دو جنگ به ثبت رسیده است. پرسمان اصلی این پژوهش، بررسی عناصر ملی‌گرایی فرا شیعی و زمینه‌های نگرش اهل‌سنت ایران نسبت به جنگ ایران و عراق و جنگ دوازده‌روزه است. در این تحقیق، با بهره‌گیری از روش کیفی تحلیل محتوا و مردم‌نگاری، مرور اسناد دولتی، پژوهش‌های پیشین و مصاحبه با ۴۰ نفر از صاحب‌نظران سنی ایرانی (عالمان مذهبی، شخصیت‌های سیاسی و دانشگاهی و...)، مورد بررسی قرار گرفته است تا مشارکت و نگرش اهل‌سنت ایران نسبت به جنگ ایران - عراق و جنگ ۱۲ روزه از منظر جامعه‌شناختی تحلیل شود.

کلیدواژگان: جنگ ۱۲ روزه، مقاومت، ایران، اهل سنت ایران، اسرائیل، ملی گرایی فراشیعی.

[1] دکتری علوم سیاسی، پژوهشگر مسائل ایران، Mansour_anbarmoo@yahoo.com

تداوم و گسست در بازنمایی خِرد ایرانی در گفتمان رسانه‌ای فرانسه: مطالعه موردی جنگ دوازده‌روزه

محمد جبرئیلی[۱] و محمدرضا دهشیری[۲]

چکیده

جنگ دوازده‌روزه، به‌عنوان یکی از مقاطع کلیدی در تقابل مستقیم نظامی و اراده‌ها در منطقه، صرفاً یک رویداد میدانی نبود، بلکه به بستری برای نبرد گفتمانی در رسانه‌های بین‌المللی تبدیل شد. رسانه‌های جریان اصلی فرانسه، به‌مثابه نخبگان نمادین غربی، با استفاده از تکنیک‌های پیچیده زبانی، نقشی تعیین‌کننده در جهت‌دهی به ادراک عمومی ایفا کردند. مسئله اصلی این پژوهش آن است که «خِرد و اقتدار ایرانی» چگونه در فضای رسانه‌ای فرانسه بازنمایی شده و این گفتمان چگونه تلاش کرده است با وجود واقعیت‌های میدانی، اقتدار ایران را در قالب مفاهیمی چون انفعال یا محدودیتِ کنش بازتعریف کند.

این مقاله با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی (CDA) و با تکیه بر رویکرد شناختی-اجتماعی تئون ون‌دایک، به کالبدشکافی متون خبری و تحلیلی در رسانه‌های منتخب فرانسوی (نظیر لو موند و لو فیگارو، فرانس ۲۴) می‌پردازد. چارچوب نظری پژوهش بر مفاهیمی چون گفتمان نخبگان، قطب‌بندی «ما/آن‌ها» و مربع ایدئولوژیک استوار است تا سازوکارهای زبانی و معنایی بازنمایی کنشگران جنگ آشکار شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که چگونه این رسانه‌ها با برجسته‌سازی توانمندی‌های جبهه مقابل و حاشیه‌رانیِ سیستماتیکِ عقلانیت راهبردی ایران، سعی در حفظ هژمونی روایی غرب داشته‌اند.

با این حال، تحلیل لایه‌های عمیق‌تر متون رسانه‌ای نشان می‌دهد که در دل این تداوم گفتمانی، نشانه‌هایی نشانه‌هایی هوشمندانه و راهبردی اما معنادار از گسست نیز قابل شناسایی است؛ به‌گونه‌ای که در برخی روایت‌های تحلیلی و

[۱] دانشجوی دکترای مطالعات فرانسه، دانشکده مطالعات جهان mohammadjebreili12@gmail.com
[۲] استاد تمام علوم سیاسی دانشکده روابط بین الملل m.dehshiri@sir.ac.ir

نخبگانی، ایران نه به‌مثابه کنشگری صرفاً واکنشی، بلکه به‌عنوان بازیگری محاسبه‌گر، خودمهار و برخوردار از نوعی عقلانیت راهبردی بازنمایی می‌شود. نتیجه‌گیری مقاله نشان می‌دهد که بازنمایی خِرد ایرانی در رسانه‌های فرانسه، حاصل هم‌زمانی تداوم گفتمان مسلط تضعیف‌کننده و گسست‌های مقطعی تبیینی است؛ امری که درک دقیق‌تری از ابعاد بین‌المللی جنگ دوازده‌روزه و جایگاه ایران در نظم گفتمانی مسلط ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: خرد ایرانی، اقتدار، جنگ دوازده‌روزه، رسانه‌های فرانسه، تحلیل گفتمان انتقادی، تئون ون‌دایک.

بازتاب‌های بین‌المللی جنگ دوازده‌روزه: مطالعه موردی حمایت مردمی مسلمانان بوسنی از ایران

محمدمهدی آخوندی[1]

چکیده

رخداد جنگ دوازده‌روزه، به عنوان یک واقعه کوتاه‌مدت اما تأثیرگذار در منظومه امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی، بازتاب‌های گسترده‌ای در عرصه جهانی به همراه داشت. یکی از جنبه‌های قابل تأمل این بازتاب، حمایت خودجوش و مردمی شمار قابل توجهی از مسلمانان بوسنی از مواضع جمهوری اسلامی ایران بود. این پژوهش با تمرکز بر این پدیده، در پی واکاوی ریشه‌ها، اشکال و دلالت‌های این حمایت است.

مطالعه حاضر با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی، داده‌های میدانی (شامل تصاویر، گزارش‌های خبری و مصاحبه‌ها) و همچنین رهیافت تحلیل گفتمان، به بررسی این موضوع خواهد پرداخت که چگونه و چرا گروه‌هایی از مردم بوسنی در خیابان‌ها و محافل عمومی، به حمایت از ایران پرداختند. این مقاله استدلال می‌کند که این حمایت را نمی‌توان صرفاً در چارچوب روابط رسمی دولتی تحلیل کرد؛ بلکه باید آن را در بافت تاریخی اشتراکات مذهبی و فرهنگی، حافظه تاریخی مشترک از جنگ بوسنی و نقش حمایتی ایران در آن دوران، و همچنین در چهارچوب گفتمان مقاومت در برابر هژمونی جهانی مورد بررسی قرار داد.

بر این اساس، پرسش اصلی مقاله این است: «بازتاب حمایت مردمی مسلمانان بوسنی از ایران در جنگ دوازده‌روزه، چه دلالت‌هایی برای تحلیل روابط بین‌الملل، دیپلماسی عمومی و همگرایی هویتی در جهان اسلام دارد؟» یافته‌های اولیه حاکی از آن است که این پدیده، نشان‌دهنده عمق نفوذ و تأثیرگذاری جمهوری اسلامی ایران بر بخش‌هایی از افکار عمومی در جهان اسلام، فراتر از مرزهای جغرافیایی و قومیتی است و می‌تواند به عنوان یک سرمایه سیاسی و نمادین در عرصه بین‌المللی قلمداد شود.

کلیدواژه‌ها: جنگ دوازده‌روزه، مسلمانان بوسنی، حمایت مردمی، بازتاب بین‌المللی، دیپلماسی عمومی، هویت اسلامی.

---

[1] دانشجوی دکترای علوم سیاسی

مقاومت اجتماعی و عقلانیت جمعی در جنگ دوازده‌روزه: نقش حافظهٔ تاریخی ایرانی در بازتولید اقتدار

عارف سبحانی

چکیده

جنگ دوازده‌روزه را می‌توان فراتر از یک تقابل نظامی، به عنوان یک موقعیت اجتماعی در نظر گرفت که در آن الگوی خاصی از کنش جمعی در جامعهٔ ایران بروز پیدا کرد. در این دوره، نوع مواجههٔ جامعه با وضعیت جنگی نشان داد که کنش‌های اجتماعی الزاماً بر پایهٔ واکنش هیجانی یا لحظه‌ای شکل نمی‌گیرند بلکه می‌توانند متکّی بر تجربه‌های تاریخی و نوعی عقلانیت جمعی باشند که در بستر فرهنگ و حافظهٔ تاریخیِ جامعه انباشته شده است. مسئلهٔ اصلی این پژوهش آن است که مقاومت اجتماعی در جریان جنگ دوازده‌روزه تا چه حد مبتنی بر کنش عقلانی جمعی بوده و این عقلانیت چگونه به بازتولید و تقویت اقتدار انجامیده است. فرضیهٔ مقاله بر این اساس استوار شده است که حافظهٔ تاریخیِ جامعهٔ ایرانی که حاصل تجربه‌های مکرّرِ منازعه، تهدید خارجی و دوره‌های بحران است، زمینه‌ای فراهم کرده که واکنش‌های فردی در شرایط جنگی به کنش‌هایی منسجم، عقلانی و جمعی تبدیل شوند. تجربه‌هایی نظیر جنگ تحمیلی و فشارهای بلندمدت سیاسی و اقتصادی، نوعی یادگیری اجتماعی ایجاد کرده که در موقعیت‌های بحرانی، حفظ انسجام و همکاری جمعی را به گزینه‌ای عقلانی بدل می‌کند. مبانی نظری این پژوهش بر تلفیقی از نظریهٔ عقلانیت محدود هربرت سایمون، مفهوم حافظهٔ جمعی و نظریهٔ سرمایهٔ اجتماعی استوار است. در این چارچوب واکنش‌های اولیهٔ افراد -مانند نگرانی و اضطراب- در بستر سرمایه‌های اجتماعی موجود از جمله اعتماد میان افراد، پیوندهای محلی و روایت‌های مشترک به تدریج سامان می‌یابد و به کنش جمعی تبدیل می‌شود. این فرایند امکان می‌دهد که وضعیت جنگی نه صرفاً به عنوان تهدیدی فردی بلکه به مثابهٔ مسئله‌ای جمعی فهم شود و جامعه، واکنش خود را بر اساس منطق بقاء و کاهش هزینه‌های اجتماعی تنظیم کند. اهمیت این پژوهش در آن است که در برابر قرائت‌هایی که مقاومت اجتماعی را صرفاً واکنشی احساسی یا ایدئولوژیک می‌دانند، بر نقش عقلانیت، تجربهٔ تاریخی و سرمایهٔ اجتماعی در شکل‌گیری آن تأکید می‌کند. روش تحلیل در این

پژوهش به صورت کیفی و مبتنی بر تحلیلِ تفسیری روایت‌ها و بازنمایی‌های اجتماعی و رسانه‌ای جنگ دوازده‌روزه انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مقاومت اجتماعی در این دوره بیش از آن که واکنشی هیجانی باشد، محصول هم‌افزایی میان خردِ موقعیتیِ ایرانی و سرمایه‌های اجتماعی بوده و همین امر به تقویت اقتدار و افزایش تاب‌آوریِ اجتماعی انجامیده است.

واژگان کلیدی: جنگ دوازده‌روزه، مقاومت اجتماعی، عقلانیت جمعی، سرمایهٔ اجتماعی، حافظهٔ تاریخی.

بخش دوم:
محور حقوقی

مدیر نشست: دکتر ساسان کریمی

تقابل دفاع مشروع و اقدام متقابل در حقوق بین‌الملل: مطالعه موردی جنگ دوازده روزه

ابراهیم رضایی راد[1]

چکیده

این پژوهش به بررسی تقابل ایران و اسرائیل از منظر حقوق بین‌الملل عمومی و با تمرکز بر تمایز مفهومی و کارکردی دفاع مشروع و اقدام متقابل می‌پردازد و جنگ دوازده‌روزه را به‌عنوان مطالعه موردی تحلیل می‌کند. مسئله اصلی مقاله آن است که چگونه می توان اقدامات طرفین را می‌توان در چارچوب دفاع مشروع مندرج در ماده ۵۱ منشور ملل متحد توجیه کرد یا این اقدامات، با توجه به ماهیت و گستره آن‌ها، از حدود دفاع مشروع فراتر رفته و حتی با مفهوم اقدام متقابل نیز سازگار نیستند. پژوهش با این فرضیه پیش می‌رود که بخش قابل توجهی از اقدامات انجام‌شده، به‌رغم ادعای دفاع مشروع، با معیارهای ضرورت، فوریت و تناسب منطبق نبوده و در نتیجه، توسل به زور به‌صورت موسع و سیاسی‌شده تفسیر شده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعه اسناد حقوقی و منابع کتابخانه‌ای است و در آن منشور ملل متحد، پیش‌نویس مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، اسناد سازمان ملل و دیدگاه‌های دکترین حقوق بین‌الملل مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته‌اند. چهارچوب نظری پژوهش بر اصل منع توسل به زور و استثنائات محدود آن، به‌ویژه دفاع مشروع و نیز نظریه مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها با تأکید بر اقدام متقابل به‌عنوان واکنشی غیرزورمند و موقتی استوار است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ابهام در تعریف حمله مسلحانه، گسترش تهدیدات غیرمستقیم و ضعف کارکرد نهادهای امنیت جمعی موجب شده است دولت‌ها برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات نظامی خود به تفسیر موسع از دفاع مشروع متوسل شوند، امری که در نهایت به تضعیف قاعده آمره منع توسل به زور می‌انجامد. تفکیک دقیق دفاع مشروع از اقدام متقابل و بازگشت

[1] دانشجوی دکتری روابط بین الملل و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران
ebrahim.rezaeirad@iau.ac.ir

به تفسیر مضیق و حقوق‌محور از این نهادها، نقش مهمی در کاهش تنش‌ها و پیشگیری از گسترش منازعات منطقه‌ای دارد.

واژگان کلیدی

دفاع مشروع، اقدام متقابل، حقوق بین الملل، جنگ ۱۲ روزه، ایران

خِرَد راهبردی در جنگ دوازده‌روزه: منطق محدودسازی جنگ در برابر گسترش منازعه

شراره عبدالحسین زاده[1]

چکیده

جنگ دوازده‌روزه در شرایطی رخ داد که بسترهای ژئوپلیتیکی منطقه، به‌ویژه در خلیج فارس و غرب آسیا، مستعد گسترش سریع یک منازعه محدود به جنگی فراگیر بود. با این حال، سیر تحولات نشان داد که کنشگران اصلی این بحران، به‌جای پیگیری منطق تصاعدی خشونت، از الگوی «محدودسازی جنگ» تبعیت کرده‌اند. مسئله اصلی این مقاله آن است که این الگوی رفتاری چگونه قابل تبیین است و چه نسبتی با مفهوم خرد راهبردی در سیاست امنیتی ایران و محور مقاومت دارد.

این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری مدیریت منازعه، بازدارندگی محدود و عقلانیت راهبردی، استدلال می‌کند که جنگ دوازده‌روزه بیش از آنکه صحنه‌ای برای نمایش قدرت حداکثری باشد، عرصه‌ای برای اعمال محاسبه‌گرانه قدرت در شرایط تنش بالا بوده است. محدودسازی دامنه جغرافیایی درگیری، کنترل سطح پاسخ‌ها، انتخاب هدف‌های نمادین اما غیرتصاعدی، و اجتناب از عبور از آستانه‌هایی که مداخله مستقیم بازیگران فرامنطقه‌ای به‌ویژه ایالات متحده را فعال می‌کرد، از جمله مؤلفه‌های این منطق راهبردی به‌شمار می‌آیند.

یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که این رویکرد، نه ناشی از ضعف یا فقدان توان بازدارندگی، بلکه محصول ارزیابی دقیق هزینه‌ها و منافع در سطح راهبردی بوده است. محدودسازی جنگ امکان حفظ توازن میان ارسال پیام اقتدار و جلوگیری از شکل‌گیری اجماع بین‌المللی علیه ایران را فراهم کرده و هم‌زمان از تبدیل بحران به یک جنگ فرسایشی و پرهزینه جلوگیری کرده است. در این

[1] دکتری علوم سیاسی و دبیر گروه مطالعات خلیج فارس مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه
Sh.Abdolhoseinzadeh@gmail.com

چارچوب، خرد راهبردی به‌معنای توانایی مدیریت بحران، کنترل زمان و شدت درگیری و تبدیل قدرت نظامی به دستاورد سیاسی تعریف می‌شود.

مقاله در نهایت نتیجه می‌گیرد که جنگ دوازده‌روزه را می‌توان نمونه‌ای معنادار از گذار از «منطق گسترش منازعه» به «منطق مهار و مدیریت بحران» دانست؛ الگویی که پیامدهای مهمی برای آینده سیاست منطقه‌ای ایران، ادراک امنیتی بازیگران خلیج فارس و الگوی تقابل‌های محدود در غرب آسیا دارد. فهم این الگو برای تحلیل رفتار آینده ایران در مواجهه با بحران‌های مشابه، از اهمیت نظری و راهبردی برخوردار است.

کلمات کلیدی: خِرَد راهبردی؛ جنگ دوازده‌روزه؛ محدودسازی جنگ؛ بازدارندگی محدود؛ مدیریت منازعه؛ سیاست منطقه‌ای ایران؛ خلیج فارس.

نقش آژانس بین المللی انرژی اتمی در زمینه سازی حقوقی برای وقوع جنگ ۱۲ روزه

علی کرم پور[۱]، راضیه نعمت اللهی[۲]

چکیده

جنگ ۱۲روزه بین ایران و اسرائیل را نمی‌توان صرفاً نتیجه تصمیمات ناگهانی نظامی یا تشدید میدانی تنش‌ها دانست بلکه این درگیری محصول فرایندی تدریجی از بازتعریف یک مسئله فنی به‌عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی بود. در این میان، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نقشی کلیدی در شکل‌گیری بستر حقوقی و گفتمانی این جنگ ایفا کرد. این مقاله با بهره‌گیری از چارچوب نظری امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ، به بررسی چگونگی نقش‌آفرینی آژانس در زمینه‌سازی حقوقی و نهادی منتهی به جنگ ۱۲روزه می‌پردازد.

بر اساس نظریه امنیتی‌سازی، تهدیدات امنیتی نه ماهیتی ذاتی، بلکه برساخته کنش‌های گفتاری، اسناد رسمی و پذیرش آن‌ها از سوی مخاطبان سیاسی هستند. گزارش‌ها و بیانیه‌های آژانس درباره وضعیت برنامه هسته‌ای ایران با بهره‌گیری از زبان هشداردهنده، ارجاعات مکرر به عدم همکاری و تأکید بر پیامدهای بالقوه امنیتی، نقش مهمی در انتقال پرونده از سطح فنی ـ نظارتی به سطح سیاسی ـ امنیتی ایفا کرد. این روند به ویژه زمانی معنادار تر شد که قطعنامه ی شورای حکام، تنها یک روز پیش از آغاز حمله اسرائیل علیه ایران صادر شد. شدت گرفتن این تحول گفتمانی، مستقیماً در شکل‌گیری فضای حقوقی لازم برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات قهری و در نهایت آغاز جنگ ۱۲روزه مؤثر بود. این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه کنش های آژانس بین المللی انرژی اتمی به مبنای استنادی بازیگران نظامی و سیاسی برای توجیه ضرورت اقدام فوری بدل شد و جنگ ۱۲روزه را در قالب پاسخی مشروع به یک تهدید امنیتی بازنمایی کرد. در این چارچوب، آژانس نه به‌عنوان آغازگر درگیری بلکه به‌عنوان یکی از حلقه‌های تعیین‌کننده زنجیره امنیتی‌سازی عمل کرد که پیامد نهایی آن بروز یک جنگ کوتاه مدت اما پرهزینه بود. انطباق تحلیل با

[۱] Karampour.ali@ut.ac.ir دانشجوی کارشناسی ارشد، نظام قدرت جهانی، دانشگاه تهران،
[۲] nematolahiraziyeh@gmail.com دانشجوی کارشناسی ارشد، روابط بین الملل، دانشگاه یاسوج

چارچوب امنیتی سازی از طریق تمرکز بر کنش‌های گفتاری آژانس، مخاطبان امنیتی‌ساز (شورای حکام، شورای امنیت و دولت‌های درگیر) و پذیرش این گفتمان در تصمیم‌گیری‌های منتهی به جنگ ۱۲روزه صورت می‌گیرد. فرضیه مقاله مبنی بر آن است که امنیتی‌سازی پرونده ی هسته ای ایران از سوی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی با فراهم‌سازی مشروعیت حقوقی، نقشی مؤثر در توجیه جنگ ۱۲روزه ایفا کرده است.

پرسش کلیدی پژوهش این است که چگونه گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و کنش های گفتاری مدیرکل این سازمان پیش از جنگ 12روزه به مثابه گفتارهای امنیتی، برنامه هسته‌ای ایران را از مسئله‌ای فنی به تهدیدی وجودی تبدیل کرد و این فرآیند چه پیامدهایی برای رژیم جهانی عدم اشاعه و ثبات خاورمیانه به همراه خواهد داشت؟

کلمات کلیدی: آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، امنیتی‌سازی، مکتب کپنهاگ، مشروعیت حقوقی جنگ.

بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسراییل و جمهوری اسلامی در مواجه با تهدید: تحلیل علل و نتایج تقابل ایران و اسراییل

شهرزاد اعتمادی[1]

چکیده

برای شناخت رژیم صهیونیستی و پیشبینی عملکرد و تصمیم سازی های آن به عنوان یکی از مهمترین منابع تخاصم در منطقه و با تمرکز بر جنگ اخیر ۲۱ روزه می بایست رویکرد امنیتی هر کدام از طرفین جنگ را مورد مطالعه قرار داد. تحلیل رفتارشناسی و فرهنگ سیاسی قدرت ها پژوهش حاضر را به ۴ رویکرد اصلی امنیتی رسانده است .رویکرد آسیب محور، تهدید محور، فرصت محور و موقعیت محور . شناخت هر کدام از این رویکرد ها و تطبیق آن با عملکرد نمونه های مورد بررسی مهم ترین سوال در این پژوهش است. رژیم صهیونیستی با توجه به پیشینه و مدل رشد خود نشان میدهد که از رویکرد دوم یا همان تهدید محور بهره می برد و بقای خود را در خنثی سازی تهدید میابد چرا که با توجه به بررسی رفتاری و تاریخی در پژوهش، امکان زیست مستقل و بدون حمایت در عرصه بین المللی را نداشته و حیات نظامی و سیاسی آن را با مشکالت جدی رو به رو میکند. از سوی دیگر ایران با پیشینه ای تاریخی و اسالمی که متاثر از موقعیت ژئوپلتیک و ایدئولوژیک است از رویکرد چهارم یعنی موقعیت محور بهره میبرد که منحصر بفرد و کمال یافته در جمهوری اسالمی میباشد.این رویکرد امنیتی تهدید را هضم و به موقعیتی برای تقویت قدرت،اقتدار و ارزش های ملی و منطقه ای تبدیل میکند. فرآیندی که از سده ورود اسالم به تمدن ایران تا جنگ اخیر ۲۱ نمونه و نمود شاخص دارد که به روش توصیفی- تحلیلی در این پژوهش به آن پرداخته خواهد شد. عدم شناخت این تمایز در داخل منجر به اتخاذ تصمیم های غلط راهبردی و تفسیر اشتباه از مسئله ی بازدارندگی امنیتی و برای طرف مقابل یعنی ایاالت متحده و اسرائیل به عدم دستیابی به اهداف تعیین شده، بر هم خوردن طرح ریزی ها و استراتژی های مختلف در نا امن سازی و ایجاد بحران برای کشور خواهد شد .چارچوب نظری در این مقاله مکتب امنیتی کپنهاگ و تبیین مفهوم امنیت بر اساس

[1] کارشناسی ارشد مطالعات رژیم صهیونیستی-دانشکده مطالعات جهان- دانشگاه تهران

تهدید/ امنیت است که با رویکرد فرهنگ سیاسی و همچنین رفتارگرایی سیاسی به بررسی عینی تر موضوع در سطح استراتژیک می پردازد.

کلمات کلیدی: رویکرد امنیتی، اسراییل، ایران، رفتار شناسی سیاسی ، فرهنگ سیاسی

ابعاد حقوقی جنگ دوازده روزه: دفاع مشروع

ساسان کریمی[۱]، صفورا عرفانی[۲]

چکیده

جنگ دوازده روزه میان اسرائیل و جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رخدادهای اخیر در حوزه حقوق توسل به زور، چالش‌های بنیادین حقوق بین‌الملل را آشکار ساخت. مسئله اصلی این پژوهش آن است که آیا اقدامات نظامی صورت‌گرفته را می‌توان در چارچوب دفاع مشروع (پیش‌دستانه) مندرج در ماده ۵۱ منشور ملل متحد توجیه کرد یا آنکه، با توجه به معیارهای ضرورت، تناسب، فوریت و حسن نیت، این اقدامات از حدود استثناهای پذیرفته‌شده بر اصل آمره منع توسل به زور فراتر رفته‌اند؟ اهمیت این پرسش در پرتو ناتوانی شورای امنیت در ایفای نقش مؤثر و حتی حداقلی خود در مهار این مخاصمه دوچندان می‌شود.

این مقاله با روش تحلیلی - توصیفی و با اتکا به منشور ملل متحد، رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، اسناد و عملکرد شورای امنیت و دکترین حقوق‌دانان برجسته، به بررسی ابعاد حقوقی جنگ دوازده‌روزه می‌پردازد. پژوهش استدلال می‌کند که ساختار قدرت‌محور شورا و بهره‌مندی برخی دولت‌های ذی‌نفع از حق وتو، به بن‌بست نهادی انجامیده است که امکان فعال‌سازی مؤثر سازوکارهای امنیت جمعی را محدود می‌کند. در این چارچوب، انجام عملیات نظامی فرامنطقه‌ای با استفاده از ابزارهای راهبردی دوربرد و تسلیحات با قدرت تخریبی بالا علیه تأسیسات حساس یک دولت، بدون مجوز شورا، به‌عنوان مصداقی از تداوم توسل یک‌جانبه به زور خارج از نظام پیش‌بینی‌شده در منشور، مورد تحلیل حقوقی قرار می‌گیرد.

مقاله همچنین بررسی می‌کند که آیا دامنه و الگوی عملیات نظامی در جریان جنگ دوازده‌روزه، فراتر از ادعاهای رسمی دفاع مشروع، می‌تواند واجد

[۱] استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران (sasan.karimi@ut.ac.ir)
[۲] دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل، دانشگاه آزاد مشهد

کارکردهای راهبردی غیرمستقیم ـ از جمله ارزیابی ظرفیت‌های دفاعی طرف مقابل ـ بوده باشد؟ و این ملاحظات چه تأثیری بر احراز عنصر حسن نیت در اعمال حق دفاع مشروع دارند؟

در نهایت، مقاله با ارجاع به تجربه فروپاشی نظام امنیت جمعی در دوره میان‌دوجنگ جهانی، نشان می‌دهد که عادی‌سازی خروج از تعهدات، تضعیف نهادهای چندجانبه و بی‌هزینه شدن توسل یک‌جانبه به زور، شرایطی مشابه دوره‌های پیشین افول نظم حقوقی بین‌المللی ایجاد می‌کند. نتیجه‌گیری پژوهش آن است که هرچند بن‌بست نهادی شورای امنیت واقعیتی عملی است، اما این امر نمی‌تواند موجب تضعیف قاعده آمره منع توسل به زور و اصل حاکمیت قانون شود. از منظر تحلیلی، رفتار جمهوری اسلامی ایران در جریان جنگ دوازده‌روزه را می‌توان در چارچوب خرد و اقتدار ارزیابی کرد؛ به‌ویژه در نحوه مدیریت توسل به زور، کنترل دامنه مخاصمه و پرهیز از گسترش بی‌ضابطه آن. این رویکرد که بر تلفیق محاسبه حقوقی، ملاحظات راهبردی و حفظ مشروعیت بین‌المللی استوار است، نشان می‌دهد اقتدار الزاماً در تشدید پاسخ نظامی متجلی نمی‌شود، بلکه در خویشتنداری سنجیده و بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوق بین‌الملل برای تثبیت موقعیت حقوقی دولت تبلور می‌یابد.

تحول زمین بازی سیاست در ایران پس از جنگ دوازده‌روزه: نقش فناوری و ضرورت بازاندیشی راهبردی

روح الله اسلامی [۱]

چکیده

جنگ دوازده‌روزه، صرفاً یک رویارویی نظامی محدود نبود، بلکه نقطه عطفی در دگرگونی «زمین بازی» سیاست در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به شمار می‌آید. راهبرد مسلط جمهوری اسلامی ایران در دهه‌های گذشته بر مؤلفه‌هایی چون دولت بزرگ و مداخله‌گر، عدالت‌محوری اجتماعی، امت‌گرایی در سیاست خارجی، تقابل ساختاری با غرب و ایالات متحده، دفاع از محور مقاومت و تأکید بر استقلال سیاسی استوار بوده است. این راهبردها در بستری شکل گرفته‌اند که توازن قوا، الگوهای کنش سیاسی و ابزارهای اعمال قدرت، تفاوت‌های بنیادینی با وضعیت کنونی داشتند.

با این حال، تحولات پس از جنگ دوازده‌روزه نشان می‌دهد که زمین بازی سیاست به‌واسطه گسترش فناوری‌های نوین – از هوش مصنوعی و جنگ شناختی تا پلتفرم‌های دیجیتال، اقتصاد داده‌محور و ابزارهای نوین حکمرانی – دچار آشفتگی ساختاری شده است. در چنین شرایطی، استمرار راهبردهای پیشین بدون بازخوانی انتقادی، می‌تواند به کاهش کارآمدی دولت، فرسایش سرمایه اجتماعی و تضعیف قدرت تنظیم‌گری در عرصه داخلی و خارجی بینجامد.

این مقاله با الهام از قاعده کلاسیک منسوب به «عهد اردشیر» مبنی بر تقدم انسجام داخلی بر ورود به منازعات بیرونی، نشان می‌دهد که تحول زمین بازی فناورانه، ضرورت بازتعریف هم‌زمان سیاست داخلی و خارجی ایران را ایجاب می‌کند. استدلال اصلی مقاله آن است که روندی نوظهور مبتنی بر «عرف‌گرایی»، «بازارگرایی تعدیل‌شده» و «ایران‌گرایی راهبردی» در حال شکل‌گیری است؛

[۱] دانشیار علوم سیاسی – دانشکده حقوق و علوم سیاسی – دانشگاه فردوسی مشهد – مشهد – ایران – Eslami.r@um.ac.ir

روندی که می‌تواند جایگزین رویکردهای صرفاً ایدئولوژیک و دولت‌محور شود. در پایان، مقاله بر ضرورت طراحی راهبردهای جدید حکمرانی و سیاست خارجی متناسب با منطق فناوری، شبکه‌ها و قدرت هوشمند تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی :جنگ دوازده‌روزه، تغییر زمین بازی، فناوری‌های نوین، حکمرانی، سیاست خارجی ایران، ایران‌گرایی.

بخش سوم: محور رسانه

مدیر نشست: دکتر جواد شعرباف

رویکرد تکاملی به امنیت به مثابه مبنایی برای فهم و تحلیل نحوه بروز و ظهور امر ملی طی جنگ تحمیلی دوازده روزه

عبدالمجید مبلغی[1]

چکیده

این مقاله جنگ دوازده روزه را به‌مثابه یک ظرفیت تحلیلی به بحث می‌گذارد که در آن، امکان اندیشیدن به نسبت خرد ایرانی با امر ملی و امنیت در سطحی بنیادین فراهم شده است. اهمیت این جنگ آن گاه مشخص می‌شود که توجه نماییم طی این رخداد مجموعه‌ای از فشارهای امنیتی، رویکردهای متفاوت و گام متعارض اجتماعی و تنش‌های بالقوه همزمان بروز و ظهور یافت که معمولاً در دوره‌های طولانی‌تر و به گونه ای پراکنده تجربه می‌شوند. این بروز و ظهور، خلاف آمد پیش بینی ها، در چارچوب همبستگی ملی و دفاع از اتحاد در مقابل دشمن تحقق یافت و به جای نیروی گریز از مرکز، در چارچوب تمرکز بر مبارزه با دشمن مهاجم تجلی یافت. بر این اساسا فرضیه مقاله آن است که طی جنگ تحمیلی دوازده روزه مفهوم «ایران» در مقام یک واحد هویتی-سیاسی دیرپا به گونه‌ای آشکار شد که، فراتر از کارکردهای معمول و نهادی یک دولت-ملت مدرن، خبر از زیست تمدنی (civilizational) ممتد و استعداد ناشی از آن به مثابه یک ملت در عمق به هم پیوسته و یگانه می‌داد.

در توضیح دینامیسم منجر به این موقعیت، مقاله استدلال می‌کند که امر ملی در ایران را باید به‌عنوان یک امکان تاریخی و ظرفیت تمدنی فهم کرد که در بزنگاه‌های تهدید وجودی (existential) از سطح ناخودآگاه تاریخی به سطح آگاهی جمعی منتقل می‌شود. این انتقال، محصول تصمیم عقلانی لحظه‌ای یا بسیج گفتمانی کوتاه‌مدت نیست، بلکه پیامد ساخت‌یافتگی عمیق هویت جمعی در طول زمان است. امر ملی در این معنا، صورت‌بندی یک نسبت پایدار میان جامعه و تاریخ خویش است که در وضعیت تهدید، خود را به‌صورت انسجام امنیتی و در چارچوب خرد ژرف اندیش ناظر بر دفاع از زیست مایه های مشترک مردمان ایران بازنمایی می‌کند.

[1] پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برای تبیین این وضعیت، مقاله از خوانشی فلسفی از نظریه‌های تکاملی امنیت (evolutionary security) بهره می‌گیرد. در این رویکرد، امنیت صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از سازوکارهای بازدارنده فهم نمی‌شود و تلاش می‌گردد درکی تکاملی از آن حاصل آید که پیامد پیوندهای درونی ناشی از زیست مشترک اصیل، استمرار تاریخی و درونی‌شدن تعلق جمعی در طول زمان و روی بردار آگاهی گسترش یابنده ملی است. در واقع واحد امنیتی در این چارچوب بیش از آن که موقعیتی صرفا نهادی باشد معرف خصلتی هستی‌شناختی(ontological) با کارکردهای نهادی است. این بدان معنا است که واحد ملی در این معنا با شیوه بودنِ یک جمع انسانی در جهان پیوند بنیادین، و نه صرفا کارکردی، دارد. خانواده، به‌عنوان ابتدایی‌ترین صورت این واحد، نمونه‌ای مفهومی از این منطق است.از این روی اختلاف میان اعضای خانواده معمولا بنیان همزیستی را از معنا تهی نمی‌کند. نشان به آن نشان که در مقابله با تهدیدات بیرونی ظرفیت دفاع از یکدیگر نزد اعضای خانواده کمابیش همه را دربر می گیرد و این استعداد مشترک، به رغم اختلاف های معمول میان اعضای خانواده، در بالاترین سطح هنگام مواجهه با تهدید بیرونی فعال و عملیاتی می‌شود. جامعه ایرانی در مقیاس تمدنی نیز از همین منطق پیروی می‌کند. امر ملی در این سطح، بیان یک پیوستگی درونی است که از رهگذر پیمایش تاریخی، هم‌نشینی طولانی‌مدت منجر به فهم عمیق از تفاوت‌ها و تثبیت الگوهای زیست مشترک شکل و شمایل هویتی و تاریخی گرفته و در چارچوب استعداد ملی ایرانی و خرد پشتیبان آن استقرار و قوام یافته است. از این روی در وضعیت تهدید امنیتی خارجی این پیوستگی به‌صورت خودآیین (self-referential) فعال و عملیاتی می‌شود و اختلافات را به سطحی غیرتعیین‌کننده و حاشیه ای فرو می‌کاهد.

مقاله نشان می‌دهد که ناتوانی کنشگران مهاجم در فهم این پویایی در جامعه ایرانی (از جمله در حمله دشمنان به ایران در جنگ دوازده روزه)، ناشی از فقدان چنین تداوم تاریخی و اصالت تمدنی نزد ایشان است. در واقع ایشان امنیت را به فراخور تجربه خود در سطح ابزار، قدرت یا محاسبه می‌فهمند و از درک آن به‌عنوان یک امر تکاملی و بضاعت تاریخی ناظر بر وضعیت هستی شناختی و برآمده از زیست مشترک مردمان این مرز و بوم طی هزاره ها ناتوان هستند. همین مساله طی جنگ دوازده روزه سبب شد که به رغم محاسبات

نظامی کمابیش دقیقی که برای این حمله از بیش از یک دهه پیش انجام داده بودند قادر به تشخیص ظرفیت واکنشی مردم به مثابه مهم ترین متغیر مستقل در این جنگ نگردند و به همین دلیل در این جنگ کامیاب نشوند و کاری از پیش نبرند. این بدان معنا است که ایشان در مواجهه با ایرانی ناتوان ظاهر شدند که باید از آن به مثابه یکی از معدود واحدهای تمدنی یاد کرد که در آن امنیت هنوز ریشه در تاریخ، زیست و خرد جمعی دارد و صرفاً در سازوکارهای اقتدار تعریف و فهم نمی‌شود.

واژگان کلیدی: امر ملی، امنیت تکاملی، تمدن، ایران، جنگ دوازده روزه.

جنگ ۱۲ روزه: کلان روایت های ایران در مقابل اسرائیل

جواد شعرباف[1]

چکیده

جنگ ۱۲ روزه اسرائیل علیه ایران، نمونه‌ای برجسته از جنگ روایت‌ها و عملیات روانی در عصر اطلاعات است. در این جنگ، میدان تقابل، فراتر از اقدامات نظامی و به عرصه ادراک، رسانه و روایت گسترش یافته است. تلاش رسانه های مطرح هر دو طرف بر این بود تا روایت مطلوب خویش را به حامیان و مخاطبان خود، نخست در داخل و سپس در خارج از کشور گسترش دهند و در روایت حریف نقض و نکث ایجاد کنند. این پژوهش با هدف تحلیل کلان‌روایت‌های اسرائیل و ایران، نقش هاسبارا و واکنش رسانه‌ها، با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و در بستر عملیات روانی مقایسه ای انجام شده است. دو رسانه اصلی نزدیک به حاکمیت که دیدگاه های حکومت را منعکس می کنند به عنوان واحد نمونه و تحلیل این موضوع انتخاب شد. داده‌های تحقیق، مبتنی بر پوشش تحلیلی جنگ و خطوط عملیات روانی مورد استفاده از سوی دو رسانه مهم *اسرائیل هیوم* (اسرائیل) و *کیهان* (ایران) در بازه زمانی جنگ ۱۲ روزه هستند. تیترها و سرمقاله های هردو نشریه طی این بازه زمانی مورد توجه قرار گرفته و از طریق کدگذاری مفهومی و تحلیل لایه‌های معنایی، سیاسی و تبلیغی بررسی شده‌اند.

سوال اصلی پژوهش حاضر آن است که، اسرائیل از چه کلان‌روایت‌ها برای پیروز نشان دادن خود در جنگ ۱۲ روزه استفاده کرد؟ ایران در چه چارچوب‌های روایتی اقدامات خود را صورت‌بندی کرد و چگونه از بازدارندگی روایتی، برای خنثی‌سازی هاسبارا و عملیات روانی اسرائیل بهره گرفت؟ چارچوب نظری پژوهش، بر دو مؤلفه کلان‌روایت و بازدارندگی روایتی متمرکز شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اسرائیل با اتکا بر هاسبارا و عملیات رسانه ای در مقیاس جهانی، روایت‌هایی چون "دفاع پیش‌دستانه"، "ایران غیرعقلانی"، "تهدید وجودی" و "کنترل‌پذیری بحران" را تثبیت کرده است. ایران نیز در مقابل، در مقیاس داخلی و منطقه ای با تکیه بر مفهوم بازدارندگی روایتی و افشای عملیات روانی دشمن تلاش کرده است روایت رسمی اسرائیل را خنثی و روایت خویش را مبتنی بر "دفاع مشروع"،

[1] عضو هیات علمی دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

مقاومت و مقابله با تجاوزگری اسرائیل"، "بازدارندگی فعال" و "غیر قانونی بودن حملات" ذیل مفهوم بازدارندگی روایتی جایگزین کند. نتیجه کلیدی پژوهش آن است که موفقیت راهبردی هر طرف در جنگ ۱۲ روزه بیش از توان نظامی، به قدرت روایت‌سازی و اشاعه کلان‌روایت‌ها در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی وابسته بوده است. این مطالعه نشان می‌دهد که جنگ روایت ها، هم تراز با کاربست قدرت عریان، ابزار اصلی هاسبارا و تثبیت روایت رسمی بوده و کارکردی موثر در همراهی مخاطبان داشته و نتیجه جنگ را در افکار عمومی تثبیت کرده است.

کلیدواژه‌ها: جنگ ۱۲ روزه، هاسبارا، عملیات روانی، کلان‌روایت، بازدارندگی روایتی، اسرائیل هیوم، کیهان

بازتاب جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل در رسانه های بین‌المللی: تحلیل گفتمان قدرت و مشروعیت

لیلا وطن خواه کاشی[۱] و محسن زمانی[۲]

چکیده

جنگ ۱۲ روزه میان جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رخدادهای امنیتی-سیاسی سال‌های اخیر در غرب آسیا، نه‌تنها معادلات میدانی و راهبردی منطقه را تحت تأثیر قرار داد، بلکه به عرصه‌ای تعیین‌کننده برای رقابت گفتمانی در سطح رسانه‌های بین‌المللی تبدیل شد. در چنین شرایطی، رسانه‌ها صرفاً ناقل اخبار جنگ نبودند، بلکه به‌مثابه بازیگران فعال در تولید معنا، بازنمایی قدرت، و مشروعیت‌بخشی یا مشروعیت‌زدایی از کنشگران درگیر ایفای نقش کردند. مقاله حاضر با تمرکز بر بازتاب جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل در رسانه‌های بین‌المللی، به تحلیل گفتمان قدرت و مشروعیت در این پوشش رسانه‌ای می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد چگونه چارچوب‌های زبانی، مفهومی و روایی رسانه‌ها در خدمت بازتولید نظم مسلط بین‌المللی و منافع قدرت‌های هژمونیک قرار گرفته است.

مسئله اصلی پژوهش آن است که رسانه‌های جریان اصلی بین‌المللی چگونه کنش‌ها، اهداف و نقش ایران و اسرائیل را در جنگ ۱۲ روزه بازنمایی کرده‌اند و این بازنمایی‌ها چه تأثیری بر درک جهانی از مفهوم «مشروعیت استفاده از زور» و «قدرت مشروع» داشته است. فرضیه مقاله بر این مبنا استوار است که رسانه‌های غرب‌محور، با بهره‌گیری از سازوکارهای گفتمانی خاص، از یک‌سو به عادی‌سازی و مشروع‌سازی اقدامات نظامی اسرائیل و از سوی دیگر به امنیتی‌سازی، تهدیدسازی و غیرمشروع جلوه‌دادن واکنش‌های ایران

[۱] دکترای تخصصی مطالعات و تحقیقات زنان گرایش مطالعات تطبیقی زن در ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب
[۲] دکترای تخصصی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک ، دانشگاه تهران ، پژوهشگر حوزه سیاست خارجی و امور بین‌الملل zamani_m@ut.ac.ir

پرداخته‌اند. این فرایند گفتمانی، در نهایت به بازتولید نابرابری ساختاری در نظام بین‌الملل و تثبیت روایت مسلط قدرت منجر شده است.

مقاله از روش تحلیل گفتمان انتقادی بهره می‌گیرد و با تکیه بر چارچوب نظری قدرت و مشروعیت در اندیشه متفکرانی چون فوکو، لاکلائو و موفه، و همچنین رویکرد سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، به بررسی محتوای رسانه‌ای شبکه‌ها و خبرگزاری‌های مهم بین‌المللی می‌پردازد. در این چارچوب، مفاهیمی نظیر «دیگری‌سازی»، «امنیتی‌سازی»، «طبیعی‌سازی خشونت»، و «دوگانه‌سازی اخلاقی» به‌عنوان ابزارهای اصلی تحلیل مورد استفاده قرار می‌گیرند. داده‌های پژوهش شامل گزارش‌های خبری، یادداشت‌های تحلیلی و سرمقاله‌های منتشرشده در رسانه‌های شاخص غربی و بین‌المللی در بازه زمانی جنگ و پس از آن است.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رسانه‌های بین‌المللی غالباً از الگوهای زبانی و روایی مشابهی در پوشش جنگ استفاده کرده‌اند. در این الگوها، اسرائیل عمدتاً به‌عنوان بازیگری «دفاعی»، «واکنش‌محور» و «متعهد به امنیت» بازنمایی شده، در حالی که ایران در قالب کنشگری «تهاجمی»، «بی‌ثبات‌ساز» و «تهدیدکننده نظم منطقه‌ای» تصویر شده است. این تمایز گفتمانی، از طریق انتخاب واژگان، برجسته‌سازی گزینشی رویدادها، حذف یا کم‌رنگ‌سازی زمینه‌های تاریخی و حقوقی منازعه، و ارجاع مکرر به منابع رسمی غربی بازتولید شده است. بدین ترتیب، مفهوم مشروعیت نه به‌عنوان یک اصل حقوقی بی‌طرف، بلکه به‌مثابه برساخته‌ای گفتمانی و وابسته به قدرت مسلط عمل کرده است.

از سوی دیگر، نتایج مقاله نشان می‌دهد که در برخی رسانه‌های غیرغربی و مستقل‌تر، تلاش‌هایی برای به چالش کشیدن روایت مسلط مشاهده می‌شود. این رسانه‌ها با برجسته‌سازی مفاهیمی نظیر حق دفاع مشروع، نقض مکرر حقوق بین‌الملل توسط اسرائیل، و استانداردهای دوگانه غرب، کوشیده‌اند قرائت بدیلی از جنگ ۱۲ روزه ارائه دهند. با این حال، محدودیت دامنه نفوذ این رسانه‌ها در مقایسه با رسانه‌های جریان اصلی، موجب شده است که روایت غالب همچنان تحت سیطره گفتمان هژمونیک غرب باقی بماند.

مقاله در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل را نمی‌توان صرفاً یک تقابل نظامی دانست، بلکه این جنگ هم‌زمان یک «نبرد گفتمانی» در سطح بین‌المللی بوده است؛ نبردی که در آن رسانه‌ها نقشی اساسی در تعریف قدرت، مشروعیت و قربانی و متجاوز ایفا کرده‌اند. در چنین فضایی، دیپلماسی رسانه‌ای و دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ چراکه بدون حضور فعال و هدفمند در عرصه روایت‌سازی بین‌المللی، امکان به چالش کشیدن گفتمان مسلط و بازتعریف مشروعیت کنش‌های ایران به‌شدت محدود خواهد بود. این پژوهش با برجسته‌سازی نقش رسانه‌ها در شکل‌دهی به ادراکات جهانی، بر ضرورت توجه به ابعاد نرم قدرت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأکید می‌کند و زمینه را برای مطالعات تکمیلی در حوزه جنگ روایت‌ها و نظم گفتمانی بین‌المللی فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی: جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، رسانه‌های بین‌المللی، تحلیل گفتمان انتقادی، قدرت، مشروعیت، جنگ روایت‌ها.

کنشگری غیرنظامی و تولید معنا در روایت‌های جنگ ۱۲ روزه

زهرا ایزدبین[۱]

چکیده

جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، علاوه بر ابعاد نظامی و ژئوپلیتیکی، عرصه‌ای برای بازتولید مفاهیمی مانند خرد، اقتدار و مشروعیت سیاسی بود. در گفتمان‌های مسلط جنگ، اقتدار اغلب در قالب عقلانیت نظامی، بازدارندگی و نمایش قدرت سخت تعریف می‌شود که به صورت ساختاری، صداها، تجربه‌ها و اشکال جایگزین خرد مانند خرد جنسیتی را به حاشیه می‌راند. مسئله اصلی این پژوهش این است که چگونه می‌توان با عبور از عقلانیت مردسالار و دولت‌محور جنگ، اشکال دیگری از خرد و اقتدار ایرانی را شناسایی و تحلیل کرد. اشکالی که در تجربه‌های زیسته، روایت‌ها و کنش‌های غیرنظامی، به‌ویژه کنشگری زنان و گروه‌های حاشیه‌ای خود را نشان می‌دهند. این پژوهش از نظریه فمینیسم پسااستعماری و فراملی موهانتی به‌عنوان چارچوب نظری بهره می‌گیرد تا با نقد بازنمایی‌های سلطه‌محور و استعماری، نشان دهد که چگونه گفتمان‌های مسلط، زنان جوامع غیرغربی را یا به قربانیان خاموش تقلیل می‌دهد یا عاملیت و خرد آنان را نادیده می‌گیرد. با اتکا به مفهوم دانایی موقعیت‌مند در اندیشه موهانتی، این مقاله خرد را نه به‌مثابه عقلانیت انتزاعی و نظامی، بلکه به‌عنوان دانش زیسته، بدن‌مند و سیاسی تحلیل می‌کند که در شرایط بحران و جنگ تولید می‌شود. در این چارچوب، اقتدار از پایین و از دل تجربه‌های اجتماعی، اخلاقی و روایی شکل می‌گیرد وصرفاً با ساختارهای رسمی قدرت تعریف نمی‌شود. روش پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل گفتمان انتقادی است. داده‌ها شامل روایت‌های رسانه‌ای، بیانیه‌ها واکنش‌های اجتماعی و بازنمایی‌های مرتبط با جنگ ۱۲ روزه در فضای عمومی و رسانه‌ای ایران است که با تمرکز بر حضور یا غیاب زنان و شیوه‌های بازنمایی خرد و اقتدار تحلیل می‌شوند. یافته‌های مورد انتظار نشان می‌دهد که در کنار گفتمان رسمی قدرت سخت، اشکالی از خرد و اقتدار ایرانی وجود دارد که از طریق روایت‌های اخلاقی، مقاومت

[۱] دانشجوی دکتری مطالعات صلح و حل منازعه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

zahraizadbin@ut.ac.ir

نمادین، مراقبت اجتماعی و بازتعریف معنای امنیت تولید می‌شود. این شکل از اقتدار، که می‌تواند توسط زنان و گروه‌های حاشیه بازنمایی شود، امکان یک خوانش جدید از جنگ را فراهم می‌کند که اقتدار را نه صرفاً در توان تخریب، بلکه در توان معنابخشی، مسئولیت‌پذیری و حفظ زیست‌پذیری اجتماعی تعریف می‌کند.

کلیدواژه‌ها: اقتدار، خرد، عقلانیت ایرانی، کنشگری زنان، مقاومت نمادین، دانایی موقعیت‌مند.

تحلیل بازنمایی جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل در رسانه‌های ترکیه و تبیین مواضع سیاسی آنها

فاطمه قرائتی[۱]

این مقاله به تحلیل انتقادی بازنمایی «جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل (۲۰۲۵)» در رسانه‌های ترکیه می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این پوشش رسانه‌ای در بستر یک فضای به‌شدت دوقطبی سیاسی، عمدتاً در جهت مشروعیت‌بخشی به کنش نظامی ایران و نامشروع‌سازی اسرائیل شکل گرفته است. با توجه به جایگاه ژئوپلیتیکی ترکیه و تحولات سیاست خارجی آنکارا در سال‌های اخیر، بررسی این بازنمایی‌ها از اهمیت نظری و تجربی ویژه‌ای برخوردار است.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رویکرد ترکیبی (کمی-کیفی) و بر اساس چارچوب نظری تلفیقیِ برجسته‌سازی، چارچوب‌سازی و تحلیل گفتمان انتقادی (CDA) انجام شده است. داده‌ها شامل اخبار، تیترها، گزارش‌ها و برنامه‌های تحلیلی رسانه‌های جریان اصلی ترکیه با گرایش‌های سیاسی متفاوت (حامی دولت، منتقد دولت و رسانه‌های .مستقل و میانه‌رو) است. در بخش کمی، فراوانی و برجستگی مفاهیم کلیدی مرتبط با «خسارات اسرائیل» و «توانمندی نظامی ایران» سنجش شده و در بخش کیفی، سازوکارهای زبانی، استعاری و ایدئولوژیک بازنمایی بحران مورد تحلیل قرار گرفته است.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اکثریت رسانه‌های ترکیه، به‌ویژه رسانه‌های حامی دولت و بخش قابل‌توجهی از رسانه‌های جریان اصلی، روایتی همدلانه و عمدتاً مثبت نسبت به ایران اتخاذ کرده‌اند .در این روایت غالب، جنگ در چارچوب «پاسخ مشروع و بازدارنده ایران به تجاوز اسرائیل» بازنمایی شده و خسارات واردشده به اهداف نظامی اسرائیل به‌عنوان «هزینه اجتناب‌ناپذیر تجاوز» برجسته شده است. هم‌زمان، اسرائیل با استفاده از برچسب‌های هنجاری و حقوقی منفی، به‌عنوان کنشگری نامشروع، بی‌ثبات‌کننده و متجاوز تصویر شده است. در مقابل، رسانه‌های منتقد دولت که

[۱] دانشجوی دکتری رشته مطالعات صلح و حل منازعه دانشگاه تهران

از نظر کمی و نفوذ گفتمانی در اقلیت قرار دارند، کوشیده‌اند با فاصله‌گیری از روایت ایدئولوژیک، جنگ را در چارچوب فاجعه انسانی، خطر گسترش بی‌ثباتی منطقه‌ای و پیامدهای منفی برای امنیت و اقتصاد ترکیه تفسیر کنند. با این حال، این رویکرد انتقادی نتوانسته به گفتمان مسلط تبدیل شود.

نتیجه‌گیری مقاله نشان می‌دهد که پوشش رسانه‌ای جنگ ۱۲ روزه در ترکیه بیش از آنکه بازتابی خنثی از واقعیت میدانی باشد، برساخته‌ای گفتمانی در خدمت منازعات سیاسی داخلی و بازتعریف جایگاه منطقه‌ای ترکیه است. با وجود دوقطبی سیاسی، تمایل غالب رسانه‌ها به پذیرش روایت موفقیت نظامی و بازدارندگی ایران، حاکی از تغییر مهمی در ادراک رسانه‌ای ترکیه نسبت به توازن قوای خاورمیانه و نقش ایران در آن است.

واژگان کلیدی: رسانه‌های ترکیه، ایران و اسرائیل، دوقطبی سیاسی، بازنمایی جنگ، سیاست خارجی ترکیه

ترامپ و فضای مجازی، میدان دیگر جنگ: خوانش انتقادی دیپلماسی دیجیتال کاخ سفید در جنگ دوازده روزه

کسری غفوری

مقدمه

در طول جنگ دوازده روزه، حساب کاربری رئیس جمهور ایالات متحده از یک ابزار اطلاع رسانی به یک کانون برای فرماندهی و کنترل شناختی مبدل شد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه ساختار قدرت در واشنگتن با بهره گیری از تکنیک های برجسته سازی و چارچوب بندی در فضای مجازی، کوشید روایتی از پیروزی قاطع بسازد. روش شناسی این پژوهش مبتنی بر تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاتف است که در آن، گزاره های کلیدی دونالد ترامپ به مثابه کنش های گفتاری امنیتی ساز واکاوی گشته اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که راهبرد رسانه‌ای آمریکا الگوی سه‌مرحله‌ای داشت: نخست، انکار و ابهام برای مدیریت زمان؛ دوم، تصعید مجازی با هدف ارعاب و مدیریت ادراک؛ سوم، تثبیت روایت یک‌جانبه با ادعای تغییر موازنهٔ استراتژیک. نکتهٔ قابل تأمل آن‌که ادعای هم‌زمان پیروزی توسط واشنگتن، تل‌آویو و تهران، پدیدهٔ چندپارگی روایتی را عیان ساخت. نتیجه گیری این پژوهش حاکی از آن است که که دیپلماسی تماشایی ایالات متحده تلاشی برای تقلیل پیچیدگی‌های ژئوپلتیک به شعارهای کوتاه‌مدت بود؛ رویکردی که در لایهٔ رسانه‌ای پربسامد، نشان‌دهندهٔ تنش میان اهداف کوتاه‌مدت و راهبرد بلندمدت است.

واژگان کلیدی: دیپلماسی دیجیتال؛ جنگ شناختی؛ تحلیل گفتمان انتقادی؛ جنگ دوازده‌روزه؛ ایالات متحده.

بخش چهارم: انگلیسی

مدیر نشست: دکتر الهام کدخدایی

Forecasting the Future, Fortifying the Present: The Israeli Military's Adaptive Strategies

Elham Kadkhodaee[1]

Abstract

A crucial dimension of any country's strength and military prowess is the ability to predict enemy behavior. This implies that acquiring an accurate understanding of the Israeli armed forces is a necessity for Iran, especially given the 12 Day war with Israel that ended with no formal ceasefire, making the resumption of fighting a constant probability. Accordingly, this research aims to answer the question of how the Israeli military is constantly scrutinized and evaluated by Israeli analysts within and outside the IDF, and what Iran should expect from this military force. The paper will focus on research institutes such as the Dado Center, which is an interdisciplinary research center within the Military. The concept of the necessity of change within militaries during war, from Frank Hoffman's work "Adapting Mars" (2021), will be applied to analyze the selected texts. Case study of the center and critical discourse analysis of its publications demonstrates how the willingness to continuously evaluate and adapt itself to the realities and challenges imposed by its enemies, has been a crucial element in the Israeli Military's resilience. The prescriptions of this research center and its specialists regarding the Israeli ground forces, air force, and the adoption of new technologies such as drones and AI, are analyzed, revealing how the Center aims to contribute to the Military's dynamism. The article concludes that understanding this characteristic of the Israeli military, being able to forecast what changes it will go through, and matching this with its own innovative approach are necessary steps for the success of Iranian armed forces in future wars with the Israeli regime.

Keywords: Iran, Israel, Military Change, Israeli Military, Dado Center, War.

[1] Assistant Professor/Faculty of World Studies/University of Tehran

Policy and Strategic Lessons in Crisis Preparedness and Management from the 12-Day Iran and 6-Day Israel Wars

Abouzar Pouradib[1]

Abstract

The 12-Day Iran and 6-Day Israel Wars proved that rapid and effective decision-making at various levels plays a vital role in the outcome of the wars and is responsive to crisis management as one of the fundamental challenges of policymaking and strategy. In this study, decision-making models are examined and crisis preparedness and management models are proposed for future wars. The aim of this study is to propose improved models for crisis preparedness and management in future wars. Question: What rapid and effective decision-making models were used during the 12-Day Iran and 6-Day Israel Wars? And which of these models have the potential to be used in future wars? Hypothesis: The multi-level decision-making models used in the 12-day Iranian and 6-day Israeli wars can play a vital role in improving crisis management in future wars due to their ability to coordinate between different decision-making levels (political, military, diplomatic). The theoretical framework of the research is the multi-level decision-making theory because it has the ability to accurately analyze the coordination between different levels (military, political, diplomatic) in past wars. The research method was also chosen as a comparative one. The research findings show that rapid and effective coordination and the use of risk analysis and crisis prediction models are common features of Israel in both wars, but in the 12-day war, due to the challenges of surprise and lack of coordination by Iran and the disregard for accurate threat analysis and simulation to deal with rapid and unforeseen crises, these models were not used effectively at the military and political levels, leading to disruptions in preparedness, crisis management, and delays in making quick decisions. Therefore, the best suggestion for preparedness and crisis management in future wars is to use risk analysis and crisis forecasting models, which will ultimately lead to more effective crisis management and timely decision-making in future wars.

Keywords: Iran's 12-day war, Israel's 6-day war, multi-level decision-making models, risk analysis and crisis forecasting models, and crisis management.

[1] Field and Level of Study: PhD Student in Political Science/University: Azad Islamic University, Azadshahr Branch

The Twelve-Day Iran–Israel War and the Rearticulation of Iranian Nationalism and Resistance

Shojan Parbez[1]

Abstract

Iran and Israel represent a critical episode in contemporary Middle Eastern politics, extending beyond strategic calculations into the realm of national identity formation.

This article examines the profound impact of the hypothetical “Twelve-Day Iran–Israel War” on the articulation and evolution of Iranian nationalism. Moving beyond the traditional dichotomy of “religious” versus “secular” nationalism, it argues that this brief but intense conflict served as a catalytic moment that forged a new, syncretic nationalist discourse. Through an analysis of state rhetoric, media narratives, public mobilization, and intellectual responses, the article demonstrates how the war enabled the Iranian state to strategically blend Shia Islamic revolutionary identity with pre-Islamic Persian civilizationalism, geopolitical defiance, and techno-nationalist pride. This rearticulation was not merely top-down but involved a complex negotiation with the populace, reconciling wartime sacrifices with enduring economic grievances. The war’s outcome—neither decisive victory nor catastrophic defeat—created a contested space where the regime could claim moral and strategic success, thereby reinforce its legitimacy while simultaneously reshape the boundaries of national belonging. This study concludes that the Twelve-Day War represents a critical juncture in the modern history of Iranian nationalism, one that consolidated a durable but internally tense national identity framework poised between civilizational grandeur, Islamic solidarity, and sovereign resilience.

The article argues that Iranian nationalism during the war emerged as a hybrid construct, combining pre-Islamic historical pride, Shi‘a resistance ideology, and modern anti-imperialist sentiment. The findings suggest that short-term conflicts can produce long-term effects on national identity, reinforcing Iran’s self-image as a sovereign and resilient regional power.

[1] M.A student in Persian language & Literature, University of Dhaka, Bangladesh.

Email : shojanparbez02879@gmail.com

Iran's Economic Resilience in the 12-Day War: Institutional Capacity, Social Cohesion, and Crisis Management

Roohollah Kohanhoosh Nejad[1]

Abstract

This study examines how Iran achieved economic resilience during the 12-day war with Israel despite ongoing sanctions and acute military-political pressure. The problem addressed is explaining why, contrary to common expectations about short-term wars disrupting markets and production, Iran experienced limited panic in essential-goods markets, avoided immediate shortages, and maintained relative price and exchange-rate stability. Drawing on an integrated theoretical framework of economic resilience (resistance, absorption, and adaptive recovery) and its institutional and social complements—social cohesion, institutional capacity, and crisis-management/strategic leadership models—the study conceptualizes resilience as an outcome of reinforcing interactions among economic structure, collective behavior, governance capacity, and crisis-time coordination.

Methodologically, the research employs qualitative thematic analysis (Braun & Clarke) of 22 selected texts (news reports, analytical notes, and interviews with officials and experts) produced from 13 June 2025 through one month after the ceasefire, complemented by interviews with economic experts, public managers, and private-sector actors, as well as relevant official documents (e.g., stock and distribution reports). Data were coded iteratively, grouped into candidate themes, refined through repeated review, and validated via group-based cross-checking and coder consensus.

Findings identify a set of interrelated resilience components: (1) market and supply stabilization through adequate inventories, regular distribution, and targeted regulation of essential goods; (2) shock absorption via active institutional intervention, including exchange-market management, accelerated customs clearance, and support packages for production and trade; (3) adaptive recovery enabled by digital and "smart" governance tools (e.g., electronic monitoring systems for bread and inventories) and continuity planning in key sectors; (4) logistics and infrastructure continuity, including sustained port operations and flexible routing for critical trade flows; and (5) high social cohesion manifested in rational consumer behavior, voluntary cooperation, and national solidarity that reduced demand spikes

[1] Department of West Asian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.
kohanhoosh@ut.ac.ir https://orcid.org/0000-0003-4871-6588

and transaction costs. Overall, the study concludes that Iran’s economic resilience in the 12-day war emerged from the synergy of institutional capacity, crisis leadership and coordination, infrastructure robustness, and social cohesion, which together limited disruption and supported rapid stabilization.

Reflections of the 12 Day Iran-Israel War in Subcontinent Media

Farzan Safari Sabet

During the 12 Day War between Iran-Israel, Indian media covered the issue extensively. Iran and India have maintained relations because of cultural reasons and geostrategic reasons such as development of the Chabahar Port and the International North-South Transit Corridor (INSTC). Since 2014, under the Modi premiership, India and Israel have established a close relationship with both governments harboring sentiments towards what is deemed as “Islamic Extremism” as well as fostering ties in the security and defense sectors. During the 12 Day War, traditional media outlets such as Hindustan Times as well as new media outlets prominently active on social media such as NDTV, WION and Firstpost, closely associated with the government and the BJP (Bahartatiya Janata Party) covered the war extensively. On the other hand, other media outlets in Pakistan and possibly Bangladesh, took more lenient approaches towards Iran against what is mainly described as a Western-US Imperialist Zionist/Jewish regime subsequently known as Israel. The purpose of this research is to qualitatively compare the relations of Iran and Israel with countries of the Subcontinent mainly India and Pakistan and how the 12 Day War was reflected in the media and how the war would and has changed the regional dynamics for both these countries by using methods of foreign policy analysis, geopolitical analysis by applying theories related to media narratives such as agenda setting.

Keywords: Iran, Israel, India, Pakistan, Subcontinent, 12 Day War, Geopolitics.

The State Discourse of the Islamic Republic in the 12-Day War and the 8-Year War: Continuity, Reproduction, Shifts, and Change

Monir Azizi[1]

The Islamic Republic has faced two crucial wars in its struggle for survival, and immediately applied the old terms "imposed war" and "sacred defense" from the 8-year war to the 12-day war. As a result of the state and government's responses to these two wars, dominant discourses were produced, and the continuity or changes in them is a matter worth examining. With the assumption that in the 12-Day Iran-Israel War, there is a continuity of the dominant discourse of the 8-year Iran-Iraq War, but with differences arising from the changed context, data from a number of official Iranian media texts were analyzed using Van Dijk's Critical Discourse Analysis method. The similarities in the discourses are evident not only in the naming and representations of "self" and "other" in positive and negative terms but also in other components such as the support of the international community for the enemy (Iraq, Israel), the Islamic Republic's isolation, the distinction and primacy of the Islamic Republic over the existence of Iran as "homeland," the existential crisis, emphasis on the imposed nature of the war, the ineffectiveness and indifference of international organizations towards Iran, the defeat of the enemy, and the victory and power of the State and government at the end of the war. However, the differences are more pronounced. In the discourse of the 8-year War, the export of the revolution was emphasized, but in the new discourse, the issue of legitimacy and survival has replaced the revolutionary fervor. There is a pronounced use of a threat-oriented language towards every "other" for the Islamic Republic; this "other" often includes the Iranian diaspora, non-Iranians, other governments, and at times, even the Iranian people themselves. In the 8-year war, the emphasis was on national unity as a discursive tool, whereas in the new discourse, elements of Iranian nationalism have also been added to this tool. However, this emphasis on nationalism remains superficial within the discourse, with the core of the discourse still revolving around the existence of the Islamic Republic. Deeper analyses even acknowledge the strength of the "enemy" and a shift in the negative representation of the enemy from being weak and foolish (Iraq) to being cunning, fast, and deceptive (Israel)—this is covered with phrases highlighting the strengths of the Islamic Republic. Ultimately, it can be said that in both discourses, the prominent shadow of ideological tools is

[1] PhD in Iranian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran. azizimonir@ut.ac.ir (monirazizi1274@gmail.com)

still visible, but this time, they have taken a form and content suited to the new circumstances.

Keywords: Iran-Iraq War, Iran-Israel War, Discourse, CDA, Representation, Iran

Patria Over Power: A Comparative Reflection on National Wisdom in Distinguishing Internal Critique from Defense Against Foreign Invasion in the Iran–Israel 12-Day War and Latin American Parallels

Elaheh Nourigholamizadeh[1]

From June 13 to 24, 2025, Israel launched an unprovoked military assault on Iran, targeting residential areas, military and nuclear facilities, and assassinating prominent nuclear scientists, commanders, and civilians. Despite pro-Western media's cognitive warfare and narrative manipulation, the 12-Day War not only unified Iranians who had long endured economic hardship and criticized government mismanagement, but also brought together opposition groups under the shared narrative of defending the ancient homeland against foreign aggression. Public sentiment during the war revealed a nuanced form of solidarity: widespread frustration with economic governance coexisted with an uncompromising rejection of external intervention. This reaction mirrors historical patterns in Latin America, where internal critique has often yielded to national unity in the face of foreign invasion. This study offers a comparative analysis of Iranian national consciousness in distinguishing domestic dissent from sovereignty defense alongside Latin American parallels, drawing on John Mueller's Rally 'Round the Flag theory and historical research methodology. The theory elucidates the "Patria Over Power" dynamic, which posits that external threats temporarily unify elites and citizens around the nation-state despite internal political divisions. Iran's strategic posture during the 12-Day War echoes Latin America's recurring prioritization of homeland defense over regime differences—from the Bay of Pigs to the Malvinas/Falklands conflict. Examples grouped into three categories—(1) clear military or political repulsion of invasion, such as Mexico's resistance to the U.S. Punitive Expedition (1916–1917), Cuba's defeat of the Bay of Pigs invasion (1961), and Nicaragua's Sandinista resilience under U.S.-backed pressure (1979–1990); (2) strategic, long-term resilience and deterrence, as in Cuba's post–Bay of Pigs consolidation and Guatemala's post-1954 lessons that later constrained overt interventions; and (3) symbolic victories of "Patria over Power," including Argentina's Malvinas/Falklands War (1982) and Panama during the 1989 U.S. invasion—collectively illuminate the resilience of Global South nations, where national identity and sovereignty are reinforced through moments of external crisis. In these contexts, invasions forge transient but potent solidarities that prioritize the nation over incumbent authority, enabling societies to balance reformist critique with defense imperatives. Within this framework, Iran's

[1] Assistant Professor of Latin American Studies, University of Tehranelahehnouri@ut.ac.ir

forward defense via the “Axis of Resistance” embodies a pursuit of self-sufficiency and deterrence against superior adversaries.

Keywords: Iran–Israel 12-Day War, Latin America, Rally 'Round the Flag Theory, Patria Over Power, National Sovereignty and Resilience

Germany's Position on Israel's Twelve-Day War against Iran: Revisionism through a Security–Military Lens

Behzad Ahmadi[1]

Abstract

Over the past decade, Iran–Germany relations have undergone a significant and sustained decline. Germany—once a key supplier of industrial machinery to Iran and one of its most important economic partners—has gradually distanced itself from Tehran due to a combination of domestic, regional, and international developments. These include Iran's internal unrests, the war in Ukraine, escalating tensions between Iran and Israel, and the protracted nuclear dispute. As a result, Germany has increasingly positioned itself as a leading European critic of the Islamic Republic of Iran, particularly in the areas of human rights and sanctions policy targeting Iranian state institutions, including the Islamic Revolutionary Guard Corps.

This shift became particularly visible during Israel's twelve-day military confrontation with Iran in the summer of 2025, when senior German officials adopted explicitly supportive rhetoric toward Israel. Most notably, German Chancellor Friedrich Merz described Israel's actions as "the dirty work that Israel is doing for all of us," a statement that sparked widespread controversy and underscored the depth of Germany's policy realignment.

Drawing on the theoretical framework of neoclassical realism, this article seeks to explain the underlying causes of the deterioration in Iran–Germany bilateral relations and to assess the implications of Germany's policy shift for the future of these relations. The central hypothesis advanced in this study is that international and bilateral developments over the past decade have amplified the influence of leaders' beliefs, strategic culture, state–society relations, and domestic institutional dynamics in shaping German foreign policy toward Iran. This process has resulted in the prioritization of security and military considerations alongside normative concerns, while economic and diplomatic considerations have been increasingly marginalized.

[1] Faculty Member, School of World Studies, University of Tehran bahmadi@ut.ac.ir

Methodologically, the study employs a qualitative research design based on case studies of Germany's revisionist policies and actions toward Iran in recent years, combined with systematic document analysis of primary and secondary sources. The data are analyzed using qualitative content analysis. The findings suggest that persistent systemic pressures have pushed Germany toward redefining itself as a modern power equipped with military capabilities and credible deterrence. This transformation has, in turn, heightened Berlin's level of confrontation with the Islamic Republic of Iran. Furthermore, since 2022, Germany has moved toward a more assertive and geopolitically oriented Iran policy based on a broad cross-party consensus. Within this framework, Berlin has not only expressed unequivocal support for Israel but has also increasingly engaged in overt political and strategic opposition to Iran both in the Middle East and within Europe.

Keywords: Germany; Iran; Foreign Policy; Neoclassical Realism; Bilateral Relations

بخش پنجم: محور ژئوپلتیک

مدیر نشست: دکتر جهانگیر کرمی

بازآرایی ژئوپلیتیک غرب آسیا در پرتو جنگ دوازده‌روزه: گذار محور مقاومت از ائتلاف واکنشی به شبکه‌ی دفاعی یکپارچه

زهرانصیری

چکیده

این پژوهش به تحلیل پیامدهای ژئوپلیتیک جنگ دوازده‌روزه بر توازن قوا و پیکربندی محور مقاومت در غرب آسیا می‌پردازد. با توجه به ماهیت کوتاه اما شدید این درگیری فرضی، مسئله اصلی پژوهش، بررسی این موضوع است که چگونه چنین رویدادی می‌تواند به بازآرایی استراتژیک بازیگران محور مقاومت و تغییر معادلات منطقه‌ای منجر شود. مسئله مرکزی، شناسایی مکانیسم‌هایی است که از طریق یک درگیری کوتاه‌مدت اما شدید، می‌تواند توازن قوای منطقه‌ای را بازتنظیم و الگوهای همکاری درون‌جماعتی محور مقاومت را متحول کند. چارچوب نظری پژوهش، رئالیسم تهاجمی است که با تلفیق مولفه‌های ژئوپلیتیک مقاومت به مثابه یک استراتژی فضامحور برای مقابله با هژمونی ابزار تحلیلی مناسبی برای فهم پویایی‌های قدرت در این بستر فراهم می‌آورد. بر این اساس، جنگ نه یک حادثه منفک، بلکه یک شتاب‌دهنده ساختاری در نظر گرفته می‌شود که نقاط ضعف و قوت موجود را آشکار و مسیر تحولات آتی را تسریع می‌کند.

سوال اصلی پژوهش این است که جنگ دوازده‌روزه چگونه بر ساختار درونی، کنش راهبردی و موقعیت ژئوپلیتیکی محور مقاومت در منظومه امنیتی غرب آسیا تأثیر می‌گذارد؟ فرضیه پژوهش در همین راستا بیان می‌دارد که این جنگ، با ایجاد آزمونی فشرده برای تاب‌آوری و کارآمدی نظامی-دیپلماتیک، موجب گذار محور مقاومت از حالت یک ائتلاف واکنشی پراکنده به شبکه‌ای یکپارچه‌تر با دکترین بازدارندگی انعطاف‌پذیر و دیپلماسی تهاجمی خواهد شد. یافته‌های تحلیلی این پژوهش نشان می‌دهد جنگ دوازده‌روزه با عملکرد به مثابه یک شوک ساختاری فشرده، سه تحول کلان و به هم پیوسته را در معماری امنیتی منطقه و پیکربندی محور مقاومت تسریع می‌بخشد. در سطح ساختار درونی و رهبری، این درگیری به مثابه یک آزمون فشار تمام‌عیار عمل کرده و با آشکارسازی دقیق ظرفیت‌های عملیاتی، تاب‌آوری لجستیکی و کارآمدی

دیپلماتیک هر یک از بازیگران، به تثبیت موقعیت هژمونیک یک قدرت مرکزی در درون محور منجر می‌شود. این برتری نه صرفاً بر مبنای توان نظامی، بلکه بر اساس توانایی اثبات‌شده در هماهنگی پیچیده عملیات‌های ترکیبی، مدیریت اطلاعات و هدایت دیپلماسی بحران در طی جنگ دوازده روز شکل می‌گیرد. در سطح راهبرد جمعی و دکترین‌سازی، تجربه مشترک این جنگ کوتاه، با ایجاد یک حافظه عملیاتی مشترک، الزام حرکت به سمت یک پیمان دفاعی موقعیت‌محور نانوشته اما عملیاتی را تقویت می‌کند. این دکترین نوظهور، مبتنی بر اشتراک اطلاعات در زمان واقعی، تقسیم کار مبتنی بر مزیت‌های نسبی)مانند جنگ الکترونیک، عملیات سایبری، یا جنگ نیابتی زمینی(، و مهم‌تر از همه، تعریف خطوط قرمز دفاع جمعی از عمق استراتژیک یکدیگر است. این امر محور مقاومت را از مجموعه‌ای از متحدان همسو به شبکه‌ای به هم تنیده با مسئولیت‌های متقابل و واکنش‌های پیش‌بینی شده تبدیل می‌کند. همچنین در سطح ژئوپلیتیک منطقه‌ای و توازن قوا، پیامد ترکیبی دو تحول پیشین، به بازتعریف رادیکال معادلات می‌انجامد. شکل‌گیری یک بلوک یکپارچه‌تر تحت رهبری هژمون تثبیت‌شده، موازنه سنتی را بر هم زده و واکنش بازیگران رقیب و فرامنطقه‌ای را به همراه دارد.

واژگان کلیدی: توازن قوا، محور مقاومت، جنگ دوازده‌روزه، رئالیسم تهاجمی، غرب آسیا.

باز آرایی نظم شبکه ای غرب آسیا در پرتو اقتدار ژئواستراتژیک ایران در جنگ دوازده روزه

پوریا انگشت بافت[1]

چکیده

جنگ دوازده روزه میان جمهوری اسلامی و رژیم صهیونیستی را می توان یکی از مهمترین رخداد های ژئواستراتژیک موثر بر بازتعریف نظم منطقه ای در غرب آسیا در سال های اخیر دانست. این رخداد فراتر از یک تقابل نظامی محدود، واجد پیامد های ساختاری در حوزه توزن قوا، الگو بازدارندگی و نحوه کنش بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای بوده است. پژوهش حاضر با هدف تحلیل تاثیرات ژئواستراتژیک این جنگ بر ساختار نظم منطقه ای غرب آسیا انجام شده است. سئال اصلی این پژوهش آن است که: جنگ دوازده روزه ایران و رژیم صهیونیستی چه تاثیری بر شکل گیری و تثبیت نظم شبکه ای در غرب آسیا داشته است؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که این جنگ با تضعیف الگوی نظم سلسله مراتبی و وابسته به هژمونی خارجی، به تقویت نظ شبکه ای مبتنی بر پیوند چند لایه میان دولت ها و بازیگران غیر دولتی همسو با محور مقاومت انجامیده و جایگاه ژئواستراتژیک جمهوری اسلامی ایران را به عنوان گره مرکزی این شبکه ارتقا داده است. چارچوب نظری پژوهش بر نظریه نظم شبکه ای استوار است که بر نقش تعاملات افقی، توزیع غیر متمرکز قدرت و پیوندهای راهبردی میان کنشگران تاکید دارد. روش پژوهش تحلیل منطق موقعیت است که از طریق بررسی شرایط عینی، محدودیت ها، فرصت ها و ترجیحات بازیگران اصلی، به تبیین رفتارها و پیامد های راهبردی جنگ می پردازد. یافته های پژوهش نشان می دهد که جنگ دوازده روزه، زمینه ساز تسریع گذار نظم منطقه ای غرب آسیا به سوی نظمی بومی، شبکه محور و متکی بر اقتدار هوشمند ایران شده است.

کلمات کلیدی :

روابط بین الملل، ایران، جنگ دوازده روزه، ژئواستراتژیک؛ اسراییل.

[1] دانشجوی دکتری ایرانشناسی معاصر از دانشکده مطالعات جهانPouriya.at.bt@gmail.com

بازدارندگی فعال و مداخله محدود:
تحلیل ژئوپلتیکی واکنش بین المللی به جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل

محمدهادی واعظ مهدوی[۱]
بهادر امینیان جزی[۲]

چکیده

جنگ دوازده روزه میان جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل یکی از برجسته ترین و همچنین پیچیدهترین بحران های امنیتی خاورمیانه در سال های اخیر به شمار می رود که سر انجام به وقوع پیوست؛ جنگی که با وجود شدت بسیار و ورود مستقیم برخی بازیگران فرامنطقه ای، به یک جنگ فراگیر منطقه ای یا بین المللی تبدیل نشد . واکنش جامعه جهانی به این جنگ، ترکیبی از رفتارهای نظامی محدود، مواضع دیپلماتیک محتاطانه و تالش برای مدیریت تشدید بحران بود. این مقاله می کوشد واکنش بازیگران اصلی بینالمللی را در پارادایم اقتضائات ژئوپولیتیکی، منطق بازدارندگی و محاسبات دیپلماتیک تحلیل کند.

مسئله اصلی مقاله آن است که با وجود خطر بالای گسترش جنگ و ورود مستقیم ایاالت متحده به درگیری، واکنش بین المللی به سوی مهار کنترل شده بحران سوق یافت و از تبدیل آن به یک منازعه فراگیر جلوگیری شد .

فرضیه مقاله بر این مبنا استوار است که واکنش بین المللی به جنگ دوازده روزه، نه نتیجه بی عملی یا اجماع سیاسی، بلکه محصولی از بازدارندگی فعال، مداخله محدود و محدودیت های ساختاری دیپلماسی چندجانبه در نظم بین المللی بود.

در همین مبنا، ایالت متحده دوگانه رفتار نمود. برخالف رویه های پیشین که واشنگتن عمدتاً از طریق حمایت غیرمستقیم از اسرائیل عمل میکرد، در این بحران آمریکا با ورود مستقیم نظامی، از جمله استفاده از ابزارهای راهبردی، به طور فعال در جنگ مشارکت نمود. این مداخله نظامی را می توان در قالب استفاده از زور و بازدارندگی فعال تفسیر کرد؛ به این معنا که آمریکا هم زمان با ارسال پیام نظامی، تالش داشت دامنه جنگ را محدود نگه دارد و از عبور بحران

[۱] دانشجو دکتری مطالعات صلح و حل منازعه، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
m.hadi.vaezmahdavi@gmail.com
[۲] استاد روابط بین الملل دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، تهران، جمهوری اسلامی ایران
bahaminian@hotmail.com

به آستانه یک جنگ منطقه ای گسترده جلوگیری کند . روسیه و چین نیز با اعلام مواضعی محتاطانه، از تشدید بحران پرهیز کردند . این دو قدرت، ضمن انتقاد از بی ثبات سازی منطقه، تمایلی به درگیری مستقیم یا تقابل با ایالت متحده نشان ندادند؛ امری که نشان دهنده اولویت یافتن منافع ژئوپولیتیکی کلان و اجتناب از ورود به بحران های پرهزینه در شرایط رقابت چندقطبی است. رفتار اتحادیه اروپا در سطح مواضع هنجاری و دیپلماتیک باقی ماند و ناتوانی نهادهای چندجانبه، بهویژه شورای امنیت سازمان ملل، بار دیگر در مدیریت مؤثر بحرانهای امنیتی خاورمیانه مشخص شد.

سؤال اصلی مقاله این است که جنگ دوازده روزه چه الگویی از مدیریت بحران در نظم بین المللی معاصر را نمایان میسازد؟ یافته های مقاله نشان میدهد که واکنش بین المللی به این جنگ بیانگر گذار از الگوی حل وفصل بحران به الگوی مدیریت ژئوپولیتیکی تشدید است؛ الگویی که در آن بازیگران اصلی با ترکیب کنش نظامی محدود، بازدارندگی هدفمند و دیپلماسی حداقلی، مانع از گسترش بحران می شوند، بی آنکه به حل ریشهای آن متعهد باشند.

و در نهایت، مقاله استنتاج می کند که جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل نه تنها یک بحران منطقه ای، بلکه نمادی از تغییر منطق واکنش بین المللی به منازعات امنیتی در این عصر نظم جهانی است؛ عصری که در آن مدیریت تشدید جایگزین حل بحران شده است.

کلمات کلیدی: بازدارندگی فعال، مداخله محدود، تحلیل ژئوپولیتیکی، واکنش بین المللی، جنگ دوازده روزه.

جنگ دوازده‌روزه و بازتعریف اقتدار ملی ایران:
مطالعه‌ای در چارچوب بازدارندگی نامتقارن

سید محمد شفیعی[1]

چکیده

جنگ دوازده‌روزه را می‌توان نقطه عطفی در تحول الگوی اقتدار ملی جمهوری اسلامی ایران در محیط امنیتی منطقه‌ای دانست. تحولی که بیش از آنکه متکی بر برتری سخت‌افزاری باشد بر منطق بازدارندگی نامتقارن و عقلانیت راهبردی استوار است. مسئله اصلی این پژوهش بررسی این پرسش است که جنگ دوازده‌روزه چگونه به بازتعریف اقتدار ملی ایران در چارچوب بازدارندگی نامتقارن انجامیده و این بازتعریف چه تفاوتی با الگوهای کلاسیک اقتدار در نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل دارد؟ پژوهش حاضر با طرح این سؤال بر آن است تا نشان دهد اقتدار ایران در جنگ دوازده‌روزه نه در قالب پیروزی نظامی متعارف، بلکه در توان تحمیل محاسبات جدید امنیتی بر طرف مقابل، کنترل سطح منازعه و افزایش هزینه‌های تقابل مستقیم متبلور شده است. فرضیه اصلی مقاله آن است که بازدارندگی نامتقارن ایران، از طریق ترکیب کنش محدود نظامی، ظرفیت‌های غیرمستقیم و مدیریت هوشمندانه زمان و مکان درگیری، به شکل‌گیری نوعی اقتدار بازتعریف‌شده و پایدار انجامیده است. در مقابل، فرضیه رقیب بر این دیدگاه تأکید دارد که پیامدهای جنگ دوازده‌روزه بیشتر ناشی از محدودیت‌های ساختاری و ملاحظات بین‌المللی طرف مقابل بوده و نمی‌توان آن را نشانه‌ای از تحول واقعی در اقتدار ملی ایران تلقی کرد. چارچوب نظری پژوهش بر مبنای نظریه بازدارندگی نامتقارن با الهام از رئالیسم تدافعی و ادبیات جنگ‌های محدود، تنظیم شده است. در این چارچوب، اقتدار نه به‌عنوان انباشت صرف قدرت، بلکه به‌مثابه توان تأثیرگذاری بر ادراک تهدید و محاسبات راهبردی دشمن تحلیل می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جنگ دوازده‌روزه موجب ارتقای موقعیت بازدارنده ایران شده و الگوی اقتدار آن را از سطح واکنش نظامی به سطح تنظیم معادلات امنیتی منطقه‌ای ارتقا داده

[1] دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان mohammadsei220@gmail.com

است.روش پژوهش کیفی و از نوع توصیفی-تحلیلی است. داده‌ها از طریق بررسی اسناد راهبردی، تحلیل مواضع رسمی، گزارش‌های تحلیلی بین‌المللی و منابع علمی گردآوری شده و با بهره‌گیری از تحلیل مفهومی و تطبیقی، دلالت‌های جنگ دوازده‌روزه برای تحول اقتدار ملی ایران تبیین شده است.

کلیدواژگان: جنگ دوازده‌روزه اقتدار ملی، بازدارندگی نامتقارن،جنگ‌های محدود، امنیت منطقه‌ای.

بخش ششم:

محور روابط بین الملل

مدیر نشست: دکتر محمد سلطانی‌نژاد

تاثیر جنگ دوازده روزه بر هنجارهای عدم اشاعه در نظام بین الملل

رحمت حاجی مینه[1]

چکیده

جنگ دوازده روزه که با حمله اسراییل به ایران در ماه ژوئن ۲۰۲۵ به بهانه پیشگیری از هسته ای شدن تهران انجام گرفت از ابعاد مختلف نظری و پیامدهای عملی در حوزه هسته ای و موازنه قدرت منطقه ای مورد توجه قرار گرفته است. علاوه بر عوامل تاثیر گذار بر شروع و پایان این جنگ، پیامد ها و میراث عملی آن در حوزه های راهبردی، بازدارندگی و هسته ای از اهمیت شایانی برخوردار است که بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای آن را تحت عنوان درسهای جنگ ۱۲ روزه برای سیاستگذاری و راهبردپردازی امنیتی معطوف به تحول بازدارندگی در دستور کار منطقه ای خود قرار داده اند. در این راستا، سوال اصلی این مقاله این است که جنگ دوازده روزه چه پیامدی بر کارکرد هنجارهای عدم اشاعه در نظام بین الملل خواهد داشت؟ فرضیه اصلی پژوهش بر اساس روش کیفی عبارتست از این که تجاوز اسراییل به ایران با توجیه جنگ پیشدستانه جهت جلوگیری از هسته ای شدن تهران وعدم واکنش جدی جهانی در چارچوب حقوق بین الملل به آن سبب تضعیف کارکرد آژانس بین المللی انرژی اتمی و تبدیل جنگ پیشدستانه به سازوکار اجرایی هنجارهای عدم اشاعه خواهد شد. یافته های مقاله نشان می دهد این رویداد با تشویق اقدامات مشابه در موارد دیگر سابقه‌ای خطرناک برای سایر روندهای هسته‌ای ایجاد می‌کند و تلاش‌های دیپلماتیک عدم اشاعه را تضعیف خواهد کرد.

کلیدواژه ها: جنگ دوازده روزه، هنجارهای عدم اشاعه، دیپلماسی، جنگ پیشدستانه، جنگ پیشگیرانه.

[1] دانشیار روابط بین الملل، گروه حقوق، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دیپلماسی عمومی و بازسازی مشروعیت بین‌المللی:

راهبردهایی برای نمایش «خرد و اقتدار ایرانی» در طول جنگ دوازده‌روزه - چالش‌ها و فرصت‌ها در بحبوحه تحولات شناختی

پریسا احتشام نیا[1]

چکیده

این مقاله چارچوبی عملی برای بازسازی مشروعیت بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران از طریق دیپلماسی عمومی سنجیده دررابطه‌با رویدادی که به‌عنوان «جنگ دوازده‌روزه» توصیف می‌شود، ضمن مواجهه با جنگ‌شناختی معاصر ارائه می‌دهد. این مطالعه که در یک طرح ترکیبی انجام شده است، تحلیل موضوعی رسانه‌ها، بررسی محتوای اسناد رسمی و سازمان‌های غیردولتی و مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با دیپلمات‌ها، محققان حقوقی، بازیگران جامعه مدنی و متخصصان ارتباطات را با هم ترکیب می‌کند. این تحقیق، محیط اطلاعاتی جنگ دوازده‌روزه را ترسیم می‌کند، روایت‌های غالب و ضد روایت‌ها را شناسایی می‌کند و ارزیابی می‌کند که چگونه می‌توان شواهد حقوقی، روایت‌های فرهنگی و تعامل دیجیتال را برای تولید پیام‌های قابل‌تأیید و معتبری که اثربخشی عملیات شناختی خصمانه را کاهش می‌دهد، ترکیب کرد.

یافته‌ها نشان می‌دهد که بازسازی مؤثر مشروعیت نیازمند سه رکن متقابل است.

اول، مستندسازی دقیق قانونی و انتشار شفاف شواهد، یک پایگاه واقعی عینی ایجاد می‌کند که در برابر اطلاعات نادرست مقاومت می‌کند و از ادعاهای حقوقی و دیپلماتیک بین‌المللی پشتیبانی می‌کند. دوم، دیپلماسی فرهنگی و مردم با مردم - شامل تبادلات دانشگاهی، تعامل با مهاجران و دیپلماسی روایی که تجربیات زیسته و زمینه تاریخی را در اولویت قرار می‌دهد - همدلی و سرمایه اعتباری بلندمدت را فراتر از چرخه‌های رسانه‌ای تراکنشی ایجاد می‌کند. سوم، دیپلماسی عمومی دیجیتال دوطرفه فعال، با فعال‌کردن امکان رد سریع،

[1] دانشجوی دکتری مطالعات شبه قاره هند ,دانشکده مطالعات جهان ,دانشگاه تهران ,
parisa.ehteshamn@ut.ac.ir,
شماره تماس:۰۰۹۸۹۹۶۳۰۳۴۹۶۳ ,:شناسه ارکید0000-0002-6958-6965

همکاری با بازیگران پلتفرم و بررسی‌کنندگان مستقل واقعیت، و به‌کارگیری پیام‌های هدفمند و خاص مخاطبان برای مختل کردن شبکه‌های اطلاعات نادرست و راهبُردهای تقویت عاطفی، جنگ‌شناختی را خنثی می‌کند.

این مطالعه همچنین محدودیت‌های ساختاری و چالش‌های عملیاتی را شناسایی می‌کند: جریان‌های نامتقارن اطلاعات به نفع دشمنان، محدودیت‌های مدیریت بن‌سازه، خطرات ناهماهنگی پیام در بین بازیگران دولتی و شکاف‌های منابع برای نظارت پایدار و واکنش سریع. تاکتیک‌های جنگ‌شناختی - از جمله چارچوب‌بندی راهبُردی، دست‌کاری عاطفی و اطلاعات نادرست هماهنگ - نیازمند قابلیت‌های تحلیلی تطبیقی، برنامه‌ریزی فَرانامه و ارزیابی مداوم هستند. عوامل سیاسی مانند تحریم‌های بین‌المللی، انزوای دیپلماتیک و کسری‌های اعتباری از پیش موجود، اقدامات استاندارد دیپلماسی عمومی را پیچیده می‌کنند و رویکردهای متناسبی را ضروری می‌سازند که ادعاهای قانونی هنجاری را با روایت‌های انسانی ترکیب می‌کنند.

توصیه‌های سیاست‌گذاری شامل ایجاد تشریفات استاندارد برای جمع‌آوری شواهد و انتشار عمومی؛ ایجاد واحدهای نیمه‌مستقل تأیید و مستندسازی با روش‌های شفاف؛ سرمایه‌گذاری در برنامه‌های بلندمدت دیپلماسی فرهنگی و دانشگاهی؛ و تشکیل گروه مجهزهای واکنش دیجیتال یکپارچه مرتبط با شبکه‌های جهانی بررسی واقعیت است. هماهنگی بین وزارتخانه‌ها، مؤسسات دانشگاهی و جامعه مدنی برای تضمین انسجام و اعتبار پیام ضروری است. اجرای این چارچوب چندلایه می‌تواند ظرفیت ایران را برای دفاع از روایت خود تقویت کند، تأثیر جنگ‌شناختی را کاهش دهد و مشروعیت بین‌المللی را به‌تدریج و درعین‌حال حفظ انسجام داخلی بازسازی کند.

واژه‌های کلیدی: تعامل دیجیتال، جنگ‌شناختی، دیپلماسی عمومی، راهبُرد روایی، مشروعیت بین‌الملل.

دیپلماسی پنهان: نقش پشت پرده بریتانیا در جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل

فاطمه کریمیان

چکیده

جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵ نقطه عطفی در تحولات ژئوپلتیکی خاورمیانه به شمار می آید که باعث ایجاد تغییراتی در منطقه شده است؛ به طوری که واکنش قدرت های برتر را نیز به همراه داشته است. یکی از این قدرت ها بریتانیا است که با استفاده از دیپلماسی سکوت توانسته بود نقش پنهانی را در این جنگ داشته باشد. در این مقاله به این سوال پرداخته می شود که: بریتانیا چه نقشی را در جنگ دوازده روزه با استفاده از دیپلماسی پنهان ایفا کرده و اقدامات این کشور چگونه بر نتیجه درگیری و چشم انداز دیپلماتیک تحولات پسا جنگ به خصوص در خاورمیانه تاثیر گذاشته است؟ این پژوهش با استناد بر طیف وسیعی از منابع، برای نمونه بیانیه های رسمی دولت استارمر و تحلیل رسانه های بریتانیایی و آمریکایی از وقایع جنگ، استدلال می کند که رویکرد پنهان بریتانیا در تضاد با اقدامات گسترده نظامی آمریکا و اسرائیل و حمایت سایر قدرت های جهانی، به این کشور این امکان را داده است که به عنوان میانجی جایگاه خود را در عرصه دیپلماسی حفظ کند. همچنین، پیامد این اقدام بریتانیا بر سیاست خارجی این کشور در ارتباط با مسائل خاورمیانه و به ویژه برنامه هسته ای ایران و تحولات در جریان در خاورمیانه مورد بررسی قرار گرفته و با تاکید بر اهمیت دیپلماسی پنهان، نقش کلیدی خویشتن داری دیپلماتیک در شکل گیری روند درگیری های مدرن برجسته شده است. در نهایت، از این مطالعه نتایجی به دست می آید که درس هایی را برای روابط بین الملل در آینده به دنبال داشته و بر کارآمدی مداخلات غیرنظامی در مناطق مهم استراتژیک که در آن رقابت های شدید ژئوپلیتیکی در جریان است، تاکید می کند.

کلیدواژه ها: جنگ ایران و اسرائیل، بریتانیا، دیپلماسی سکوت، خاورمیانه، تشدید تنش منطقه ای.

Silent Diplomacy: Britain's Behind-the-Scenes Role in the Iran–Israel Twelve-Day War

Fatemeh Karimian*[1]

Abstract

The Twelve-Day War between Iran and Israel in June 2025 was a turning point in geopolitical developments in the Middle East that triggered changes in the region and elicited reactions from several superpowers, including Britain. This article addresses the core question: What role did Britain play in the Twelve-Day War by using diplomacy of silence, and how did it affect the outcome of the conflict and the diplomatic prospects of post-war developments, especially in the Middle East? Drawing on a wide range of sources, including government statements, legal advice, and British media analysis of the war, this research argues that concealing Britain's conflict with the United States and Israel, and supporting global power, allowed the country to maintain its position as a mediator. The implications of this particular British action for the country's foreign policy on Iran's nuclear program and ongoing issues in the Middle East are also examined, and, with regard to the most important silent diplomacy, the key role of diplomacy in shaping the course of the conflict is highlighted. Finally, the study draws conclusions that provide lessons for future international relations and emphasize the effectiveness of civilian interventions in strategically important regions where intense geopolitical competition is underway.

Keywords: Iran-Israel war, Britain, silent diplomacy, Middle East, regional escalation.

[1] Master's Graduate in World History, Department of History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. (*Corresponding author & presenter: Fatimahkarimian@gmail.com)

بازتعریف اقتدار ایرانی در جنگ دوازده‌روزه:
تحلیل تطبیقی عقلانیت راهبردی و الگوهای اقتدار منطقه‌ای در ایران و ترکیه

الهام حیدری[۱]
حسن صادقیان[۲]

چکیده

جنگ دوازده‌روزه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مقاطع اخیرِ تشدید تنش‌های امنیتی در سطح منطقه، فرصتی تحلیلی ارزشمند برای بازاندیشی در مفهوم «اقتدار ایرانی» فراهم می‌آورد. این مقاله با فاصله‌گرفتن از برداشت‌های صرفاً قدرت‌محور، اقتدار را به‌مثابه شکلی از عقلانیت راهبردی می‌فهمد که در دل حکمرانی امنیتی و سازوکارهای کنترل تصاعد بحران نهادینه شده است. استدلال اصلی مقاله آن است که رفتار ایران در جریان جنگ دوازده‌روزه بازتاب‌دهنده الگویی محاسبه‌شده از اقتدار بوده که بر بازدارندگی مهارشده، تصمیم‌گیری نهادمند و محدودسازی عامدانه دامنه درگیری استوار است. این الگو نه نشانه‌ای از انفعال، بلکه بیانگر تلاشی عقلانی برای حفظ ثبات منطقه‌ای همزمان با صیانت از بازدارندگی معتبر تلقی می‌شود.

به‌منظور تقویت بُعد تطبیقی، پژوهش حاضر رفتار جنگی ایران را در کنار الگوی رفتار امنیتی منطقه‌ای ترکیه بررسی می‌کند؛ الگویی که در سال‌های اخیر از طریق مداخلات نظامی فرامرزی در سوریه و عراق نمود یافته است. با کنش پیش‌دستانه، حضور میدانی پایدار به‌عنوان ابزاری برای فرافکنی نفوذ مشخص می‌شود. این هم‌نهی تحلیلی امکان مقایسه‌ای ساختارمند میان دو منطق متمایز اقتدار را فراهم می‌سازد: منطق عقلانیِ مبتنی بر بازدارندگی و مدیریت تصاعد بحران، در برابر منطق مداخله‌گرایانه و میدانیِ متکی بر کنترل مستقیم و برتری عملیاتی.

مقاله با اتکا به چارچوب‌های نظری عقلانیت راهبردی و بازدارندگی نشان می‌دهد که اقتدار ایران در جنگ دوازده‌روزه حاصل محاسبه هزینه-فایده و

[۱] دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات ترکیه، دانشگاه تهران
[۲] دکترای علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی؛ استاد مدعو، دانشگاه تهران

خویشتنداری راهبردی بوده است، نه نتیجه سکون راهبردی. در مقایسه با الگوی اقتدار مداخله‌محور ترکیه، مدل ایرانی ظرفیت بیشتری برای مهار منازعه، کنترل تصاعد بحران و تأمین ثبات بلندمدت منطقه‌ای با هزینه راهبردی کمتر فراهم می‌آورد. یافته‌های این پژوهش با برجسته‌سازی امکان اعمال اقتدار از طریق خویشتنداری و محاسبه عقلانی، به ادبیات رفتار قدرت‌های منطقه‌ای کمک کرده و بدیلی مفهومی در برابر الگوهای مداخله‌محور نفوذ منطقه‌ای ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: جنگ دوازده‌روزه؛ اقتدار ایرانی؛ عقلانیت راهبردی؛ بازدارندگی؛ الگوهای اقتدار منطقه‌ای؛ ترکیه؛ مداخلات منطقه‌ای

رئیس همایش:
دکتر سید سعید رضا عاملی
دبیر علمی:
دکتر ناهید پوررستمی
دبیر اجرائی:
دکتر ساسان کریمی

کمیته علمی:

دکتر سید سعید رضا عاملی ، دکتر ناهید پور رستمی، دکتر محمد سمیعی، دکتر جهانگیر کرمی، دکتر الهام کدخدایی، دکتر احسان رسولی‌نژاد، دکتر فرناز نوری، دکتر جواد رکابی شعرباف، دکتر ساسان کریمی، دکتر زینب یاسین، دکتر هادی برهانی، دکتر ریچارد فالک، دکتر اسدالله اطهری، دکتر رحمت حاجی‌مینه، دکتر دنیل کوالیک

کمیته دانشجویی:

پوریا انگشت‌بافت، پریسا احتشام‌نیا، مینا اوتادی، حسین اسحاقیان، غزاله غفوری، سینا خانی، محیا دانش، فاطمه صادقی، نسرین نوری

همکاران اجرایی:

نسرین جلیلوند، زهرا شیخائی، علیرضا کهن‌خاکی، سمانه شفیعی، حمید نیرویی، رضا شجاعی، عماد عربشاهی، صادق افشاریان، سعید اسدی